ملائکه، جن، شیطان و انسانهای اولیه

(تفسیر موضوعی المیزان)



به اهتمام: سید مهدی امین
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، سیدمهدی، 1316 -، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر علامه : جن و شیطان / به اهتمام مهدی امین ؛ با نظارت محمد بیستونی.

مشخصات نشر : تهران: مفتاح دانش: بیان جوان، 1388.

مشخصات ظاهری : 412 ص.

فروست : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج.] 7.

شابک : 978-600-91484-7-9

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتاب حاضر بر اساس کتاب "المیزان فی تفسیر القرآن" تالیف محمدحسین طباطبایی است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : المیزان فی تفسیر القرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن 14

موضوع : جن -- جنبه های قرآنی

موضوع : شیطان -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : بیستونی، محمد، 1337 -

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، 1281 - 1360 . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : تفسیر موضوعی المیزان ؛ [ج.] 7.

رده بندی کنگره : BP98 /الف83 ت7 7.ج 1388

رده بندی دیویی : 297/179

شماره کتابشناسی ملی : 1930601

ص:1

اشاره

تقدیم به

سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِ قَلْبِهِ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الاْئِمَّهِ التِّسْعَهِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهِ اللّهِ فِی الاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ

الاَنْبِیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَهِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الاْوْلِیاءِوَیامُذِلَ الاْعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الاْرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍ

مُزْجاهٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِ رَحْمَهٍ مِنْکَ

اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

ص:4

متن تأئیدیه حضرت آیه اللّه محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورایعالی مدیریت حوزه علمیه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

قرآن کریم این بزرگ ترین هدیه آسمانی و عالی ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فروفرستاده است؛ همواره انسان ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می نماید. این انسان ها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می گیرند. ارتباط انسان ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان ها به دستورالعمل های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه مندان بخصوص جوانان توصیه می کنم که از این آثار بهره مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم.

محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری 1/2/1388

ص:5

متن تائیدیه حضرت آیه اللّه مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به طوری که مفاهیم بلند و باارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیت اللّٰه الاعظم ارواحنافداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک 1427

ص:6

متن تأییدیه حضرت آیه اللّه سیدعلی اصغردستغیب نماینده محترم خبرگان رهبری دراستان فارس

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانا لِکُلِّ شَیْ ءٍ» (89 / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبهائی است که به مقتضای این کریمه قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان ها می باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است که هرکس عنوان و موضوع مدّنظر خویش را به سادگی پیدا کند و ثانیا زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود.

این توفیق نیز در ادامه برنامه های مؤسسه قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

قرآنی مفسّرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمندم جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروهی از همکاران قرآن پژوه ایشان گردیده است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الهی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

28/9/86

ص:7

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود 000/10 نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از 90% آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعرابگذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفا برای «متخصصین و علاقمندان حرفه ای»

کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان 15 سال برای ساده سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیرترتیبی تلاش های گسترده ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه 30 جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (30 جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان شناسی قرآن کریم، رنگ شناسی، شیطان شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی،

تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی های منتشر شده در همین راستا می باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش 30 ساله «استادارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می باشد.ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به

دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه 75 جلدی تفسیر موضوعی المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه اللّه مطهری (ره) «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ ترین آثار علمی علامه طباطبائی (ره)، و از مهم ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م 460 ه) و مجمع البیان شیخ طبرسی (م 548 ه) بزرگ ترین و جامع ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و

مطلوبیت روش تفسیری، بی نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به کارگیری تفسیر قرآن به

قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره های مختلف را کنار یکدیگر قرار می دهد، تحلیل و مقایسه می کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه گرایی تفسیر است. بی گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش های اجتماعی علامه طباطبائی (ره) برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امّت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده ها موضوع روز، روی آورده و به طورعمیق مورد بحث و بررسی قرارداده است.

شیوه مرحوم علاّمه به این شرح است که در آغاز، چندآیه از یک سوره را می آورد و آیه، آیه،

نکات لُغوی و بیانی آن را شرح می دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث

موضوعی است به تشریح آن می پردازد.

ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش آموزان داشته ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده ام.

امیدوارم این قبیل تلاش های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران 8/8/1388 مصادف با سالروز ولادت

سلطان قلبها علی بن موسی الرضا علیه السلام

ص:11

مقدمه مؤلف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(77 79/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است.

در تقسیم بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر

ص:12

فصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب 5 هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش برداری و تلخیص و نگارش، از

اواخر سال 1357 شروع و حدود 30 سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال 1385پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه اللّه طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

ص:13

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید

جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار

ص:14

به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب باتوضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکراین نکته لازم است که چون ترجمه تفسیرالمیزان به صورت دومجموعه 20 جلدی و 40جلدی منتشرشده بهتراست درصورت نیازبه مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد موردنظر خود، صرف نظراز تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان، تأسیس شده باشد، و استاد مسلّم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن

ص:15

پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب هایی در قطع جیبی منتشر می کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال 1385

سید مهدی حبیبی امین

ص:16

بخش اول:معارف قرآن درشناخت جن

اشاره

ص:17

فصل اول:ماهیّت وجودی جن، و استعدادهای آن

جن چیست؟

«قُلْ اوُحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا اِنّا سَمِعْنا قُرْآآنا عَجَبا!»

(1 / جن)

کلمه «جِن» به معنای نوعی از مخلوقات خداست که از حواس ما مستورند و

قرآن کریم وجود چنین موجوداتی را تصدیق کرده، و درباره آن مطالبی به شرح زیر بیان کرده است:

1 این نوع از مخلوقات قبل از نوع بشر خلق شده اند.

2 این نوع مخلوق از جنس آتش خلق شده اند هم چنان که نوع بشر از

جنس خاک خلق شده اند:«وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ جانّ را ما قبلاً از آتشی سموم آفریده بودیم.» (27 / حجر)

3 این نوع مانند انسان زندگی و مرگ و قیامت دارند:«أُولئِکَ الَّذینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ اینان کسانی اند که همان عذاب ها که امت های گذشته جنّی انسی را منقرض کرده بود، برایشان حتمی شده.» (18 / احقاف)

4 این نوع از جانداران مانند سایر جانداران نر و ماده ازدواج و توالد و تکاثر

جنّ چیست؟

دارند: «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ و این که مردانی از انس بودند که به مردانی از جن پناه می برند.» (6 / جن)

5 این نوع، مانند نوع بشر دارای شعور و اراده است، و علاوه بر این کارهای سریع و اعمال شاقه را می توانند انجام دهند، که از نوع بشر ساخته نیست، هم چنان که در آیات مربوط به قصص سلیمان علیه السلام ، و این که جن مسخر آن جناب بودند، و نیز در قصه شهر سبا آمده است.

ص:19

6 جن هم مانند انس، مؤمن و کافر دارند، بعضی صالح و بعضی دیگر فاسدند، و در این باره آیات زیر را می خوانیم:

«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الاِنْسَ اِلاّ لِيَعْبُدُونِ من جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که مرا عبادت کنند.» (56 / ذاریات)

(26) جن و شیطان

«اِنّا سَمِعْنا قُرْآنا عَجَبا يَهْدی اِلَی الرُّشْدِ فَامَنّابِهِ ما قرآنی عجیب شنیدیم، قرآنی که به سوی رشد هدایت می کند و بدان ایمان آوردیم.» (1 و 2 / جن)

«وَ اَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ و این ماییم که مسلمانان و دادگران از مایند.» (14 / جن)

«وَ اَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ و همین ماییم که صالحان و پائین تر از صالح از مایند.» (11 / جن)

«قالُوا يا قَوْمَنا اِنّا سَمِعْنا كِتابا اُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی مُصَدِّقا لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدی اِلَی الْحَقِّ وَ اِلی طَريقٍ مُسْتَقيمٍ يا قَوْمَنا اَجيبُوا داعِیَ اللّهِ گفتند ای قوم ما آگاه باشید

که ما کتابی را شنیده ایم بعد از موسی نازل شده که کتاب های آسمانی قبل را تصدیق دارد، کتابی است که به سوی حق و به سوی طریق مستقیم هدایت می کند، ای قوم ما منادی خدا را اجابت کنید.» (30 و 31 / احقاف)

جنّ چیست؟

و آیات دیگری که به سایر خصوصیات جنیّان اشاره می کند. (1)

مادّه اولیّه آفرینش جن

«وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ.»(27 / حجر)

سوگند می خوریم که ما خلقت نوع آدمی را از گلی خشکیده که قبلاً گلی روان

و متغیر و متعفن بود آغاز کردیم، و نوع «جِن» را از بادی بسیار داغ خلق کردیم، که از شدت داغی مشتعل گشته و آتش شده بود.

1- المیزان ج،39 ص 190.

ظاهر مقابله ای که در میان جمله «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ،» و جمله «وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ،» (26 و 27 / حجر) برقرار شده، این است که همان طور که جمله اولی در صدد بیان اصل خلقت بشر است، جمله دومی هم در مقام بیان همین معنا باشد. پس نتیجه این می شود خلقت جانّ در آغاز از آتشی زهر آگین بوده است.

اگر در آیه مورد بحث مبدأ خلقت جنّ را از نار سموم دانسته، با آیه سوره «اَلرَّحْمن» که آن را «مارجی از نار» نامیده و فرموده:«وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ،» (15/رحمن) منافات ندارد، زیرا مارج از آتش شعله ای است که همراه دود باشد، پس دو آیه روی هم مبدأ خلقت جن را باد سمومی معرفی می کند که مشتعل گشته و به صورت

مارجی از آتش در آمده است.(1)

مادّه اولیّه آفرینش جن

تکثیر نسل های بعدی و نحوه تناسل جن

«وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ.» (27 / حجر)

آیا نسل های بعدی «جانّ» هم مانند فرد اوّلشان از نار سموم بوده به

خلاف آدمی که فرد اوّلش از صلصال و افراد بعدش از نطفه او، و یا جن هم مانند بشر است، از کلام خدای سبحان نمی توان استفاده کرد، زیرا کلام خدا از بیان این جهت خالی است.

تنها چیزی که در آن به چشم می خورد و می توان از آن استشمام پاسخی از

1- المیزان ج23، ص 225.

این سئوال نمود، این است که یک جا برای شیطان ذریه سراغ داده و فرموده: «اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونی آیا به جای من، شیطان و ذریّه او را اولیای خود می گیرید؟» (50/کهف) و جای دیگر هم نسبت به مرگ و میر به آن ها داده و فرموده: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الاِنْسِ قبل از ایشان اقوامی از جن و انس بودند که از بین رفتند.» (25/فصلت)

از این دو نشانه می توان فهمید که تناسل در میانه اجنه نیز جاری است، زیرا معهود

تکثیر نسل های بعدی و نحوه تناسل جنس

و مألوف از هر جانداری که ذریّه و مرگ و میر دارد، این است که تناسل هم داشته باشد، چیزی که هست این سئوال بدون جواب می ماند که آیا تناسل جن هم مانند انس و سایر جانداران است و یا به وسیله دیگری؟ (1)

ص:24

1- المیزان ج، 23 ص 224.

ارتباط جن با شیطان جانّ و ابلیس

«وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ.» (27 / حجر)

سیاق آیه مورد بحث خالی از دلالت بر این معنا نیست که ابلیس جن بوده، و گرنه

جمله «وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ...،» لغو می شد، در جای دیگر هم از کلام خود فرمود که ابلیس از جن بود، و آن آیه «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه از جن بوده و به همین جهت از امر پروردگارش سر باز زده است.» (50 / کهف) چه از این آیه به خوبی بر می آید که جان (در آیه مورد بحث) همان جن بود، و یا یک نوع از انواع آن بوده، در غیر این دو آیه دیگر اسمی از جان برده نشده، و هر جا بحثی از موجود مقابل انسان اسمی رفته به عنوان جن بوده، حتی در مواردی که عمومیّت کلام، ابلیس و هم جنسان او را هم می گرفته، مانند جمله «شَیاطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ،» (112 / انعام) و آیه «حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ وعده عذاب خدا بر کفّار در امت های گذشته از جن و انس عملی شد.» (25 / فصلت) و آیه «سَنَفْرُغُ لَکُمْ اَیُّهَ الثَّقَلانِ: به زودی به کار شما

می پردازیم ای جن و انس!» (31 / رحمن) و آیه «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ

ارتباط جن با شیطان جانّ و ابلیس

تَنْفُذوُا مِنْ اَقْطارِ السَّمواتِ وَ الاَْرْضِ فَانْفُذوُا ای گروه جن و انس اگر می توانید که به اطراف و نواحی زمین و آسمان ها نفوذ کنید بکنید!» (33 / رحمن) به لفظ «جن» تعبیر شده است.

و ظاهر این آیات با در نظر گرفتن این که میان انسان و جانّ در یکی، و انسان و جن در دیگری، مقابله افتاده، این است که جن و جانّ هر دو یکی باشد تنها تعبیر دوتاست.(1)

هم طایفه بودن جن و ابلیس

«...کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه... .» (50 / کهف)

در این جمله برای بار دوم ماجرای میان خدا و ابلیس را یاد آوری می کند، آن زمان که به ملائکه دستور داد تا بر آدم، سجده کنند، همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن

1- المیزان ج،23 ص 223.

بود و به همین جهت از امر پروردگارش تمرّد کرد.

از کلام خدای تعالی استفاده می شود که ابلیس از طایفه جن بوده، و دارای فرزندانی و قبیله ای است، چون در قرآن می خوانیم:

«کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه او از جن بود و در آخر از امر پروردگارش سرپیچی کرد.» (50 / کهف)

«اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونی آیا ابلیس و ذریّه او را به جای من اولیای خود

هم طایفه بودن جن و ابلیس

می گیرید؟» (50 / کهف)

«اِنَّهُ یَریکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاتَرَوْنَهُمْ او و قبیله اش از جائی که شما ایشان را نبینید می بینند.»(1)

ص:27

1- 1 المیزان، ج،26 ص 198 ج، 39 ص 191.

تفاوت مادّه اوّل جن و انسان

«خَلَقَ الاِْنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخّارِ وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ.»

(14 و 15 / الرحمن)

کلمه «صَلْصال» به معنای گل خشکیده ای است که وقتی زیر پا می شود صدا می کند، و کلمه «فخّار» به معنای سفال است. و مراد از انسان در این جا نوع آدمی است، و منظور از خلقت انسان از صلصال چون سفال این است که خلقت بشر بالاخره منتهی به چنین چیزی می شود. بعضی گفته اند مراد از انسان در آیه فوق شخص آدم علیه السلام است.

«وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ!»

کلمه «مارِج» به معنای زبانه خالص و بدون دود از آتش است. بعضی گفته اند: به معنای زبانه آمیخته با سیاهی است، و مراد از «جانّ» نیز مانند انسان نوع جن است، و اگر جن را مخلوق از آتش دانسته به اعتبار این است که خلقت جن منتهی به آتش است، و

ص:28

بعضی گفته اند: مراد از کلمه «جانّ» پدر جن است، همان طور که گفته اند مراد از انس پدر انسان ها آدم علیه السلام است.(1)

تفاوت مادّه اول جنّ و انسان

خلقت جانّ اولیّه در مقابل انسان اولیّه

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الاِْنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ.» (26 و 27 / حجر)

اصل کلمه «جن» به معنای پوشاندن است و همین معنا در همه مشتقات کلمه جریان دارد.

«جن» طایفه ای از موجوداتند که بالطبع از حواس ما پنهانند، و مانند ما شعور و اراده دارند. در قرآن کریم بسیار اسم «جن» برده شده، و کارهای عجیب و غریب و

1- المیزان ج،37 ص 201.

حرکات سریع از قبیل کارهائی که در داستان های سلیمان علیه السلام انجام دادند به ایشان نسبت داده، و نیز مانند ما مکلّف به تکالیفند، و چون ما، زندگی و مرگ و حشر دارند. و همه این ها از بسیاری از آیات متفرق قرآنی استفاده می شود.

و امّا «جانّ» و این که جان هم همان جن است و یا به گفته «ابن عباس» پدر جن است، همان طور که آدم پدر بشر است، و یا به گفته «حسن» همان ابلیس است، و یا به گفته «راغب» نسل جنی ابلیس، و یا نوع مخصوصی از جن است ؛ اقوال مختلفی است که بیشترش بی دلیل است.

آن چه که تدبّر در آیات قرآن کریم دست می دهد این است که در دو آیه مورد بحث

خلقت جانّ اولیّه در مقابل انسان اولیّه

«جانّ» را مقابل «انس» گرفته و آن دو را دو نوع گرفته، و همین دو نوع گرفتن آن دو دلیل و یا حداقل اشاره دارد بر این که یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست، و نظیر دو آیه مورد بحث آیه «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالْفَخّارِ وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ انسان را آفرید از گل خشکیده چون سفال و جن را از آتشی زبانه دار»

(14 و 15 / رحمن) است.(1)

برتری انسان بر جن

(40) جن و شیطان

«وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً!» (70 / اسراء)

معنای آیه این می شود که ما بنی آدم را بر بسیاری مخلوقاتمان که حیوان و جن بوده باشند برتری دادیم.

«تکریم» انسان به دادن «عقل» است که به هیچ موجودی دیگر داده نشده، و انسان به وسیله آن خیر را از شرّ و نافع را از مضر و نیک را از بد تمیز می دهد. موهبت های دیگری از قبیل تسلّط بر سایر موجودات و استخدام آن ها برای رسیدن به هدف ها از قبیل نطق و خط و امثال آن نیز بر عقل متفرع می شود.

1- 1 المیزان، ج،23 ص 222.

تفضیل انسان بر سایر موجودات به این است که آن چه را که به آن ها داده از هر یک سهم بیشتری به انسان داده است.

برتری انسان بر جن

این آیه متعرض برتری از حیث وجود مادی است. انسان به حسب وجود مادّی اش از حیوان و جن برتری دارد. (1)

مفهوم وسواس خنّاس و شیاطین جن و انس

«... مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ اَلَّذی یُوَسْوِسُ فیصُدوُرِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ!» (4 تا 6 / ناس)

(42) جن و شیطان

کلمه «وَسْواس» به معنای حدیث نفس است، به نحوی که گوئی صدائی آهسته است که به گوش می رسد. کلمه «خنّاس» به معنای اختفاء بعد از ظهور است. بعضی گفته اند:

1- المیزان، ج25،ص 268.

شیطان را از این جهت خنّاس خوانده که لایزال آدمی را وسوسه همی کند و به محضی که انسان به یاد خدا می افتد پنهان می شود و عقب می رود، باز همین که انسان از یاد خدا غافل می شود جلو می آید و به وسوسه می پردازد.

«اَلَّذی یُوَسْوِسُ فیصُدوُرِ النّاسِ!» این جمله کلمه وسواس خنّاس را توصیف می کند. و مراد از صدور ناس محل وسوسه شیطان است، چون شعور و ادراک آدمی به حسب استعمال شایع به قلب آدمی نسبت داده می شود که در قفسه سینه قرار دارد.

«مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ.»

این جمله بیان وسواس خنّاس است. و در آن به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم

مفهوم وسواس خنّاس و شیاطین جن و انس (43)

کسی است که از شدت انحراف، خود شیطانی شده، و در زمره شیطان ها قرار گرفته است هم چنان که قرآن در جای دیگر نیز فرموده:«شَیاطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ.»(112/انعام)(1)

1- المیزان ج،40 ص 467.

فصل دوم:کفر و ایمان در جن

فرقه های مختلف و گروه صالح و ناصالح جن

«وَ اَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ وَ مِنّا دوُنَ ذلِکَ کُنّا طَرائِقَ قِدَدا!»

(11 / جن)

کلمه «صالح» از معنای شایستگی است، و مراد از کلمه «دوُنَ ذلِکَ» به معنای غیر است، و خواسته اند بگویند: بعضی از ما صالحند، و بعضی دیگر غیر صالح، مؤید این ظهور جمله بعد است که می فرماید:«کُنّا طَرائِقَ قِدَدا،» ما دارای مسلک های متفرق بودیم. کلمه «طَرائِقَ» جمع طریقه است که به معنای روش هایی است که مورد عمل

ص:34

واقع شده باشد.

اگر طرایق را به وصف قِدَدْ توصیف کرد، به این مناسبت بود که هر یک از آن طریقه ها مقطوع از طریقه دیگر است، و سالک خود را به هدفی غیر هدف دیگری می رساند.

ظاهرا مراد از کلمه «الصّالِحُونَ» به حسب طبع اوّلی است، آن هایی که در معاشرت و معامله طبعا اشخاصی سازگارند، نه صالحان به حسب ایمان.

معنای آیه این است که: بعضی از ما صالحان بالطبعند، و بعضی غیر صالحند، و ما در مذاهب مختلف بودیم، و یا صاحب مذاهب مختلف بودیم و یا ما خودمان مثل راه های بریده از هم هستیم که هر کدام از یک جا سر در می آورد. (1)

ص:35

1- المیزان ج،39 ص 200.

«وَ اَنّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولئِکَ تَحَرَّوْا رَشَدا!»

(14 / جن)

گروه مسلمان و گروه منحرف بین جنیّان (47)

مراد از کلمه «مُسْلِمُونَ» این است که ما تسلیم امر خدائیم، پس مسلمون کسانی اند که امر را تسلیم خدا کردند، و مطیع او در هر چه بخواهد و دستور دهد هستند، و مراد از کلمه «قاسِطُونَ» مایلین به سوی باطل است. معنای آیه این است که: ما گروه جنیّان به دو طایفه تقسیم می شویم، یک طائفه آن هایی که تسلیم امر خدا و مطیع او هستیم، و طایفه دیگر کسانی که از تسلیم شدن برای امر خدا با این که حق است عدول کرده، و منحرف شده اند.

«فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولئِکَ تَحَرَّوْا رَشَدا،» معنای جمله این است که کسانی که تسلیم امر خدا شدند، آن ها در صدد یافتن واقع و ظفر جستن به حق بر آمدند.

«وَ اَمَّا الْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبا و امّا منحرفین هیزم جهنم اند،» (15 / جن) و در دوزخ با سوختن معذب می شوند، جانشان مشتعل می گردد، عینا نظیر منحرفین از

انس، که قرآن کریم آتش گیرانه دوزخشان خوانده است.

«وَ اَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّریقَهِ لاَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقا لِنَفْتِنَهُمْ فیهِ به درستی که داستان از این قرار است که اگر جن و انس بر طریقه اسلام یعنی تسلیم خدا بودن استقامت بورزند، ما رزق بسیاری روزیشان می کنیم، تا در رزقشان امتحانش کنیم» (16 و 17 / جن)

«وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذابا صَعَدا و کسی که از یاد پروردگارش اعراض کند خدا او را به راه عذابی دشوار می اندازد.» (17 / جن) (1)

ص:37

1 المیزان ج،39 ص 202.

یکی بودن پیامبران جن و انسان

«یمَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الاِنْسِ اَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ؟» (130 / انعام)

ما در قیامت همگی آنان را مخاطب قرار داده و می پرسیم؟ ای گروه جن و انس آیا پیغمبرانی از شما به سوی شما نیامدند؟ و آیات مرا بر شما نخواندند ؟ و شما را به دین حق دعوت نکردند؟ و از عذاب امروز که روز قیامت است هشدارتان ندادند و به شما نگفتند: خداوند به زودی در موقف بازخواستتان بازداشته و به حساب اعمالتان رسیدگی نموده، و به آن چه از نیک و بد کرده اید پاداش و کیفرتان می دهد؟

در جواب خواهند گفت: ما علیه خود گواهی می دهیم که پیغمبران آیات تو را بر ما خواندند و از رسیدن به چنین روزی انذارمان کردند، و ما به دین ایشان کفر ورزیده و با علم به

حقانیّت آنان و بدون هیچ غفلتی ایشان را ردّ کردیم.

این معنا که ما برای آیه کردیم چند نکته را روشن می سازد: اوّل این که کلمه «مِنْکُمْ»

بیش از این دلالت ندارد که پیغمبران از جنس مجموع و روی هم رفته همان جن و انسی بودند که به سوی ایشان مبعوث شدند، و خداوند پیغمبران را از جنس ملائکه قرار نداد تا امتان ایشان از دیدنشان وحشت نکنند و کلام ایشان را که همان زبان مادری خودشان است بفهمند، و امّا این که برای جن و پیغمبرانی از جن و برای انس انبیائی از انس مبعوث کرده باشد آیه شریفه هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد.(1)

یکی بودن پیامبران جن و انسان

استماع قرآن و مسلمان شدن گروهی از جن

«قُلْ اوُحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا اِنّا سَمِعْنا قُرْاآنا عَجَبا یَهْدی اِلَی الرُّشْدِ فَامَنّا بِهِ!» (1 / جن)

شروع سوره جن به داستان چند نفر از طایفه جن اشاره می کند که صوت قرآن را

1- المیزان، ج14، ص 225.

شنیدند و ایمان آورده، و به اصول معارف دین اقرار کردند.

معنای آیه این است که: ای رسول به مردم بگو به من وحی شده، یعنی خدا به من وحی کرده که چند نفری از جن قرآن را شنیدند، و وقتی به قوم خود برگشتند به ایشان گفتند: ما کلامی را شنیدیم خواندنی، که کلامی خارق العاده بود، و به سوی عقاید

و اعمالی دعوت می کرد که دارنده آن عقاید و اعمال را برای رسیدن به حقیقت سعادت پیروز می گرداند.

اگر قرآن را عجب خواندند، برای همین بوده که کلامی است خارق العاده، هم در الفاظش وهم در معانی و معارفش، مخصوصا با در نظر گرفتن این که این کلام از شخصی صادر شده که بی سواد است، نه می تواند بخواند و نه بنویسد.

و کلمه «رُشْد»به معنای رسیدن به واقع در هر نظریه است که خلاف آن یعنی به خطا رفتن از واقع را «غَیّ» گویند، و هدایت قرآن به سوی رشد همان دعوت

ص:40

اوست به سوی عقاید حقّه و اعمالی که عاملش را به سعادت واقعی می رساند. (1)

استماع قرآن و مسلمان شدن گروهی از جن

سرعت ایمان آوردن جن به قرآن

«وَ اَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدی امَنّا بِهِ،» و «فَامَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنا اَحَدا!»

(13 و 2 / جن)

حاصل معنای آیه این است که ما وقتی قرآن را که کتاب هدایت است شنیدیم، بدون درنگ ایمان آوردیم، برای این که هر کس به قرآن ایمان بیاورد، در حقیقت به پروردگار خود ایمان آورده، و هر کس به پروردگار خود ایمان بیاورد دیگر ترس ندارد، نه ترس

از نقصان در خیر که خدا به ظلم خیر او را ناقص کند، و نه ترس از این که مکروه

1- المیزان ج،39 ص 188.

احاطه اش کند، چنین کسی دیگر چرا عجله نکند، و بدون درنگ ایمان نیاورد؟ و در اقدام بر ایمان آوردن تردید کند؟ که مثلاً نکند ایمان بیاورم و دچار بخس و رهق شوم.

«فَامَنّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنا اَحَدا!»

این جمله از ایمان جنیّان به قرآن و تصدیق آن به این که حق است خبر می دهد و جمله فوق به معنای ایمانشان به قرآن را تأکید می کند و می فهماند که ایمان جنیّان به قرآن همان ایمان به خدائی است که قرآن را نازل کرده، در نتیجه رب ایشان هم همان خداست، و ایمان شان به خدای تعالی ایمان توحیدی است، یعنی احدی را ابدا شریک خدا نمی گیرند.(1)

ص:42

1- المیزان ج39، ص 201 و 191.

سرعت ایمان آوردن جن به قرآن (55)

مسلمانی جن، و ایمان قبلی آن ها به دین موسی علیه السلام

«وَ اِذْ صَرَفْنا اِلَیْکَ نَفَرا مِنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ...قالُوا یاقَوْمَنا اِنّا سَمِعْنا کِتابا اُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی!» (29 / احقاف)

معنای آیه چنین است: «به یاد آر آن زمان را که ما عده ای از جن را متوجّه به سوی تو کردیم، عده ای که می شنیدند قرآن را.» «فَلَمّا حَضَرُوُهُ قالُوا اَنْصِتُوا!» وقتی حاضر شدند در جائی که قرآن تلاوت می شد، به یکدیگر گفتند: (هیس) ساکت باشید، تا آن طور که باید خوب بشنویم. (29 / احقاف)

«فَلَمّا قُضِیَ وَلَّوْا اِلی قَوْمِهِمْ مُنْذِرینَ،» وقتی قرائت قرآن تمام شد و پیامبر از آن فارغ گشت، جنیّان به سوی قوم خود برگشتند، در حالی که بیم رسان ایشان از عذاب خدا بودند. (29 / احقاف)

«قالُوا یاقَوْمَنا اِنّاسَمِعْنا کِتاباًاُنْزِلَ مِنْ بَعْدِمُوسیمُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیْهِ.» (30/ احقاف) این جمله حکایت دعوت جنیّان است در برابر قومشان، که ایشان را به

ص:43

اسلام می خواندند و انذار می کردند، و مراد از کتاب نازل بعد از موسی قرآن کریم است، و این کلام اشعار و بلکه دلالت دارد بر این که جنیّان نام برده مؤمن به دین موسی علیه السلام و کتاب آن جناب بوده اند، و مراد از این که فرمود: «مُصَدِّقا لِما بَیْنَ یَدَیْهِ،» این است که قرآن تورات و یا همه کتاب های قبل را تصدیق می کند.

مسلمانی جن، و ایمان قبلی آن ها به دین موسی (57)

«یَهْدی اِلَی الْحَقِّ وَ اِلی طَریقٍ مُسْتَقیمٍ!» (30 / احقاف)

یعنی کتاب آسمانی قرآن پیروان خود را به سوی صراط حق و طریق مستقیم هدایت می کند، رهروان این طریق از حق منحرف نمی شوند، نه در عقاید و نه در عمل.

«یا قَوْمَنا اَجیبُوا داعِیَ اللّهِ وَ امِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُجِرْکُمْ مِنْ عَذابٍ اَلیمٍ» (31 / احقاف) منظور از «داعِی» رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (1)

1- المیزان ج،36 ص 35

فصل سوّم:جنّ در تاریخ

طوایف جن در ترکیب لشکر سلیمان نبی

«وَ حُشِرَ لِسُلَیْمنَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ وَ الطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ.»

(17 / نمل)

برای سلیمان لشکرش جمع شد لشکرها که از جن و انس و طیر بودند، و از این که

متفرق شوند یا در هم مخلوط گردند جلوگیری می شدند، بلکه هر یک در جای خود نگهداری می شد. از آیه شریفه بر می آید که گویا سلیمان علیه السلام لشکرهائی از جن و طیر داشته، که مانند لشکریان انسی او با او حرکت می کردند.

کلمه «حَشْر» و هم چنین سیاق آیات بعدی، همه دلیلند بر این که لشکریان آن حضرت طوایف خاصی از انسان ها و از جن و طیر بوده اند، برای این که در آیه شریفه فرموده: برای سلیمان جمع آوری شد لشکریانی که از جن و انس و طیر داشت.

و اگر در آیه مورد بحث، جن را جلوتر از انس و طیر ذکر کرد، از این جهت بود که مسخّر شدن جن و به فرمان در آمدن او برای یک انسان عجیب تر از آن دو دیگر است، و اگر بعد از جن انس را آورد نه طیر را، باز برای همین است که مسخر شدن انسان ها

برای یک انسان عجیب تر از مسخر شدن طیر است، و علاوه بر این رعایت مقابله بین جن و انس هم شده است. (1)

ص:46

1- المیزان ج30، ص 265.

«...قالَ عِفْریتٌ مِنَ الْجِنِّ اَنَا اتیکَ بِه قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ... .»

(39 / نمل)

عفریت جن و نیروی فوق العاده او (61)

این سخنی است که سلیمان علیه السلام بعد از برگرداندن هدیه سبأ و فرستادگانش گفته و در آن خبر داده که ایشان به زودی نزدش می آیند، در حالی که تسلیم باشند. سلیمان علیه السلام در این آیه به حضار در جلسه می فرماید کدام یک از شما تخت ملکه سبأ را قبل از این که ایشان نزد ما آیند در این جا حاضر می سازد؟ و منظورش از این فرمان این است که وقتی ملکه سبأ تخت خود را از چندین فرسخ فاصله در حضور سلیمان حاضر دید، به قدرتی که خدا به وی ارزانی داشته، و به معجزه باهره او بر نبوتّش پی ببرد، تا در نتیجه تسلیم خدا گردد، هم چنان که به شهادت آیات بعد تسلیم شدند.

«قالَ عِفْریتٌ مِنَ الْجِنِّ اَنَا اتیکَ بِه قَبْلَ اَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ وَ اِنّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ اَمینٌ عفریتی از جن گفت: از آن پیش که از مجلس خود برخیزی تخت را نزدت می آورم که بر این

ص:47

کار توانا و امینم.»

کلمه «عِفْریتٌ» به طوری که گفته اند به معنای شریر و خبیث است. مفهوم آیه این است که من به آوردن آن نیرومند و امینم. نیرومند بر آن و حمل آنم خسته ام نمی کند، امین بر آنم، و در آوردنش به تو خیانت نمی کنم. (1)

عملکرد شیاطین جن و انس به عنوان دشمن پیامبران

«وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّا شَیطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ!» (112 / انعام)

عفریت جن و نیروی فوق العاده او (63)

کلمه «جِنّ» در اصل به معنای استتار و نهان شدن است و در عرف قرآن به معنای طایفه ای از موجودات غیر ملائکه هستند که شعور و اراده دارند و از حواس ما پنهانند.

ماحصل آیه فوق چنین می شود: «همان طور که برای تو دشمنانی از شیطان های انسی و

1- المیزان ج30، ص 284.

جنّی درست کرده ایم که پنهانی و با اشاره علیه تو نقشه ریزی می کنند و با سخنان فریبنده مردم را به اشتباه می اندازد برای تمامی انبیای گذشته نیز چنین دشمنانی درست کرده بودیم،» و گویا مراد این باشد که شیطان های جنّی به وسیله وسوسه به شیطان های انسی

وحی می کنند و شیطان های انسی هم آن وحی را به طور مکر و تسویل پنهانی برای این که فریب دهند یا برای این که خود فریب آن را خورده اند به هم دیگر می رسانند.(1)

(64) جن و شیطان

مرگ سلیمان و عدم اطلاع جن از غیب

«فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِه اِلاّ دابَّةُ الاْرْضِ...تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ اَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ!» (14 / سبأ)

مراد از «دابَّةُ الاْرْضِ»به طوری که در روایات آمده، حشره معروف به «بید» است،

ص:49

1- المیزان ،ج4،1 ص 176.

که چوب ها و پارچه ها را می خورند.

از سیاق آیه استفاده می شود که سلیمان علیه السلام در حالی که تکیه به عصا داشته از

مرگ سلیمان و عدم اطلاع جن از غیب

دنیا رفته و کسی متوجّه مردنش نشده، و هم چنان در حال تکیه به عصا بوده، و از انس و جن کسی متوجّه واقع مطلب نبوده، تا آن که خداوند بیدی را مأمور می کند، تا عصای سلیمان را بخورد و عصا از کمر بشکند، و سلیمان به زمین بیفتد، آن وقت مردم متوجّه شدند که وی مرده بود، و جن به دست آورد که ای کاش علم غیب می داشت. چون اگر علم به غیب می داشت تا به امروز درباره مرگ سلیمان در اشتباه نمی ماند، و این عذاب خوارکننده را بیهوده تحمل نمی کرد.(1)

ص:50

1- المیزان ، ج32، ص 261.

فصل چهارم :ممنوعیّت جن از استراق سمع وحی

ممنوع شدن صعود جن به آسمان بعد از بعثت

«وَ اَنّا لَمَسْنَا السَّماآءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَسا شَدیدا وَ شُهُبا وَ اَنّا کُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهابا رَصَدا.» (8 و9 /جِنّ)

از مجموع دو آیه این خبر به دست می آید که جنیّان به یک حادثه آسمانی

برخوردند، حادثه ای جدید که مقارن با نزول قرآن و بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رخ داده، و آن عبارت از این است که با بعثت آن جناب جنیّان از تلقّی اخبار غیبی آسمانی و استراق سمع برای به دست آوردن آن ممنوع شده اند.

پر شدن آسمان از حارسان شدید اخیرا پیش آمده، و قبلاً چنین نبوده، بلکه جنیّان

آزادانه به آسمان بالا می رفتند، و در جائی که خبرهای غیبی و سخنان ملائکه به گوششان برسد می نشستند.

جنیّان خواسته اند بگویند: از امروز هر کس از ما بخواهد در آن نقطه های قبلی آسمان به گوش بنشیند، تیرهای شهابی را می یابند که از خصوصیاتش این است که یک تیرانداز در کمین دارد.(1)

دفاع از نفوذ جن به آسمان برای استراق سمع

«وَ اَنّا لَمَسْنَا السَّماآءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَسا شَدیدا وَ شُهُبا.» (8 / جن)

«لَمَسْنَا السَّماآءَ» به معنای نزدیک شدن به آسمان به وسیله صعود بدان است. کلمه «حَرَس» به طوری که گفته اند، اسم جمع کلمه «حارِس» است و به همین جهت با صفت

1- المیزان، ج39، ص 197.

مفرد توصیف شده است. مراد از «حرس شدید» نگهبانان قوی است که نمی گذارند شیطان ها در آسمان ها استراق سمع کنند، و به همین جهت دنبالش فرمود: «و شُهُبا» که

دفاع از نفوذ جن به آسمان برای استراق سمع (69)

منظور از شهاب ها سلاح آن نگهبانان است.(1)

حیرت و جهل جنیّان نسبت به کیفیت وحی

«وَ اَنّا لانَدْری اَشَرٌّ اُریدَ بِمَنْ فِی الاْرْضِ اَمْ اَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدا؟» (10/جن)

این که جنیّان گفتند ما نمی دانیم آیا خدای تعالی شر اهل زمین را خواسته یا رشد آنان را، برای جهل و تحیّری است که نسبت به مسئله رجم و جلوگیری از اطلاع یافتن

شیطان ها از اخبار آسمانی داشته اند، چیزی که هست این مقدار را فهمیده بودند که این حادثه که در آسمان رخ داده، مربوط به اهل زمین است، حال یا برای خیر آنان است، و یا

1- المیزان، ج39، ص 196.

شر آنان، اگر خدای تعالی از پدید آوردن این حادثه خیر اهل زمین را خواسته باشد، قطعا آن خیر یک نوع هدایت و سعادت اهل زمین خواهد بود، و به همین جهت در لنگه دوّم احتمال خود که جا داشت بگویند (و یا خیر ایشان را) گفتند: (و یا رشد ایشان را)، مؤید این معنا جمله (اَمْ اَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ،) است که اشعار به رحمت و عنایت دارد.

جنیّان در این کلام خود فاعل اراده رشد را ذکر کردند ولی در جانب شرّ فاعل را ذکر نکردند، و نگفتند: (اَشَرٌّ اُرِیدَ بِمَنْ فِی الْاَرْضِ،) بلکه فعل اراده را به صیغه مجهول آوردند، تا هم رعایت ادب را نسبت به خدای تعالی کرده باشند، و هم فهمانده باشند خدای تعالی شرّ کسی را نمی خواهد، مگر آن که خود انسان کاری کرده باشد که

حیرت و جهل جنیّان نسبت به کیفیت وحی (71)

مستحق شرّ خدائی شده باشد.(1)

1- المیزان ، ج39، ص 199.

فصل پنجم :مرگ و حشر جن

مرگ و میر جنیّان و اقوام قبلی آن ها

«وَ قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَیَّنُوا لَهُمْ ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ ماخَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ.» (25 / سجده)

جمله «قَیَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ،» اشاره به این است که کفّار استعداد این را داشتند که ایمان

(73)

بیاورند و تقوی پیشه کنند، و در نتیجه خدای تعالی قرین هایی برایشان معین کند که ایشان را بیش از پیش تسدید و هدایت کنند.

ولی با داشتن چنین استعدادی کفر ورزیدند، و مرتکب فسق شدند و خدای تعالی به

ص:55

جای آن قرین ها، قرین های دیگر از شیطان ها برایشان قرار داد تا ملازم آنان باشند، و این را به عنوان مجازات در مقابل کفر و فسوقشان کرد.

آن قرینان سوء، هم لذت های مادی را که داشتند در نظرشان جلوه دادند و هم آن ها را که آرزومند بودند داشته باشند، و در آینده به دست آورند.

«وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ،» یعنی کلمه عذاب علیه ایشان ثابت و واجب شد، در حالی که در امتهائی شبیه به خود بودند، امت هایی از جن و انس که قبل از ایشان می زیستند. و از این آیه شریفه چنین

برمی آید که جنیّان نیز مانند آدمیان مرگ و میر دارند. (1)

1- المیزان، ج34، ص 297.

مرگ امت هایی از جن به اجل معیّن قبل از قیامت

«قالَ ادْخُلُوا فی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ فِی النّارِ...!»

(38 / اعراف)

این خطاب از ناحیه خود پروردگار است، نه ملائکه که واسطه های در مسئله توفّی و مرگ امت هایی از جن به اجل معیّن قبل از قیامت (75)

غیر آنند. مخاطبین به این خطاب به حسب سیاق لفظ بعضی از کفّارند که قبل از ایشان امت هایی مانند ایشان از جن و انس بوده و در گذشته اند.

این آیه دلالت دارد بر این که از طایفه جن امت هایی هستند که بر خلاف ابلیس که تا روز قیامت زنده است به اجل های معین و معلومی می میرند. (1)

ص:57

1- المیزان، ج15، ص 157.

حشر گروه جن در قیامت و بازخواست آن ها

«وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعا یمَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الاْنْسِ!»

(128 / انعام)

این که در آیه مورد بحث می فرماید: شما ای گروه جن زیاد از انسان ها آورده اید، معنایش این است که شما ای گروه شیاطین زیاد در انسان ها اثر گذاشته اید و خیلی آنان را اغواء کردید.

«وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعا،» و روزی که همه آنان را محشور می کند تا احتجاج علیه آنان به طور کامل انجام یابد، آن گاه به طائفه شیطان ها می فرماید: «یمَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الاِنْسِ،» ای گروه جن شما ولایت بر انسان ها و گمراه نمودن آنان را از حد گذراندید. «وَ قالَ اَوْلِیاؤُهُمْ مِنَ الاِنْسِ،» پیروان شیطان ها به جای ایشان جواب داده و به حقیقت اعتراف نموده گفتند:«رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ،» پروردگارا ما گروه

آدمیان خودمان دنبال شیطان ها را گرفته و به تسویلات آنان از زخارف دنیا و هواپرستی لذت بردیم. و گروه جن هم از پیروی کردن ما و القای وسوسه به دل های ما لذت بردند، ما دو طائفه این روش را ادامه دادیم تا آن که «بَلَغْنا اَجَلَنَا الَّذی أَجَّلْتَ لَنا،» رسیدیم به آن اندازه از زندگی بدبختانه و کارهای ناشایسته که فعلاً داریم.

حشر گروه جن در قیامت و بازخواست آن ها

به طوری که ملاحظه می کنید اعتراف دارند که این «اجل» را هر چند خداوند مقدّر فرموده ولی ایشان با پیمودن راه بهره برداری از هم به اختیار خویش، به آن رسیده اند و بنابر آن چه گفته شد اگر بگوییم آیه شریفه ظهور دارد در این که مراد از جن شیاطین جنّی است که در سینه ها وسوسه می کنند خیلی بی راهه نرفته ایم.

«قالَ النّارُ مَثْوَیکُمْ خلِدینَ فیهآ اِلاّ ماشآءَاللّهُ،» این جمله حکایت جوابی است که خداوند به آنان می دهد، و در عین حال قضائی است که علیه آنان می راند، و متن آن قضا

تنها جمله «النّارُ مَثْوَیکُمْ!» است که معنایش این است که: آتش محل اقامتی است برای

شما که در آن استقرار خواهید داشت، و بیرون شدن برایتان نیست.

و چون ممکن بود کسی خیال کند که خود خدای تعالی هم نمی تواند آنان را از آتش بیرون کند لذا فرمود: «اِلاّ ماشآءَاللّهُ» تا بفهماند که قدرت خدای تعالی بر نجات آنان در عین حال به جای خود باقی است، گر چه نجات نمی دهد.(1)

نحوه رسیدگی به اعمال جن در قیامت

نحوه رسیدگی به اعمال جن در قیامت (79)

«یَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ اِنْسٌ وَ لا جانٌّ!» (39 / رحمن)

آیه شریفه سرعت حساب را بیان می کند، (و می فرماید حساب رسی او این قدر سریع است که از هیچ جن و انسی نمی پرسد چه گناهی کرده ای،) هم چنان که در جای

1- المیزان ، ج14، ص 223.

دیگر صریحا فرموده: «وَ اللّهُ سَریعُ الْحِسابِ و خدا سریع الحساب است،» (202/بقره) و مراد از کلمه «یَوْمَئِذٍ» روز قیامت است.

سئوالی که در آیه فوق نفی شده و فرموده: «از کسی سئوال نمی شود،» سئوال به طور معمول و مألوف در بین خود ما انسان هاست، چنین سئوالی را نفی کرده است. پس این آیه منافاتی با آیه «وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ایشان را نگه دارید که باید بازخواست و سئوال شوند» (24 / صافات) و آیه «فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعینَ پس به پروردگارت

سوگند که به طور حتم از ایشان همگی شان سئوال خواهیم کرد،» (92 / حجر) ندارد. برای این که روز قیامت مواقف مختلف دارد، در بعضی از مواقف مردم بازخواست می شوند، و در بعضی دیگر بر دهان هایشان مهر زده می شود، و در عوض اعضای بدن شان

سخن می گوید، و در بعضی دیگر از سیمایشان شناخته می شوند.(1)

ظهور عدم توانایی جن و انس در قیامت

«یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ اِنِ اسْتَطَعْتُمْ اَنْ تَنْفُذوُا مِنْ اَقْطارِ السَّمواتِ

ظهور عدم توانایی جن و انس در قیامت (81)

وَ الاَْرْضِ فَانْفُذوُا!» (33 / الرحمن)

خطاب به گروه جن و انس در این آیه شریفه به طوری که از سیاق استفاده می شود از خطاب های روز قیامت است، و خطابی است تعجیزی، یعنی می خواهد بفرماید: روز قیامت هیچ کاری نمی توانید بکنید.

و مراد از استطاعت قدرت، و مراد از نفوذ از اقطار فرار از کرانه های محشر است،

1- المیزان، ج37، ص 217.

چون کلمه اَقْطار جمع قُطْر است که به معنای ناحیه است و معنای آیه این است که ای گروه جن و انس (در ضمن باید دانست این که جن را جلوتر از انس آورد، برای این بود که جن در حرکات سریع و تواناتر از انسان است،) اگر توانستید از حساب و کتاب قیامت بگریزید، این شما و این نواحی آسمان ها و زمین، ولی به هر طرف بگریزید

بالاخره به ملک خدا گریخته اید، و شما نمی توانید از ملک خدا درآیید، و از مؤاخذه او رها شوید.

«لا تَنْفُذوُنَ اِلاّ بِسُلْطانٍ» یعنی قادر بر نفوذ نخواهید بود مگر با نوعی سلطه که شما فاقد آن هستید، و منظور از سلطان قدرت وجودی است. (1)

1 المیزان، ج37، ص 215.

ص:63

1- المیزان، ج37، ص 215.

ظهور عدم توانایی جن و انس در قیامت (83)

فصل ششم:اعتقادات باطل در مورد جن

پرستش جن در جوامع تاریخی بشر

«...بَلْ کانُوا یَعبُدُونَ الْجِنَّ اَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ.» (41 / سبأ)

«جِنّ» دوّمین طایفه از طوایف سه گانه ای هستند که مورد پرستش مشرکین واقع شده اند. مشرکین سه طایفه از موجودات را می پرستیدند: ملائکه، جن، و قدیسین از

بشر. از این سه طایفه دو طایفه اول در استحقاق پرستش مقدّم بر طائفه سوم اند. طایفه سوم هر چند که اگر به حد کمال رسیده باشند، از دو طایفه اول افضلند، و لکن هر چه باشند ملحق به آن دو طائفه اند.

ص:64

طایفه جن به پرستش بت پرستان راضی بودند. و این جنّیّان همان کسانی هستند که وَثَنیها آن ها را مبادی شرور، و پیدایش فساد در عالم می دانستند، و آن ها را می پرستیدند، که به اصطلاح باجی به آن ها داده، و از شرشان محفوظ بمانند، هم چنان که ملائکه را مبدأ خیرات پنداشته، آن ها را می پرستیدند، تا به وسیله این باج، خیرات آنان را به سوی خود سرازیر کنند.

و ای بسا وجه این که ایمان به جن را به بیشتر مشرکین نسبت دادند، نه به همه آنان، این باشد که بیشتر مشرکین منظورشان از بت پرستی مصونیت از شرور آلهه بوده، و

پرستش جن در جوامع تاریخی بشر (85)

از سوی دیگر در مذهب ایشان مبدأ تمامی شرور جن بوده است، پس در نتیجه پرستش بیشتر آنان به طور ناخود آگاه پرستش جن بوده است. (1)

ص:65

1- المیزان، ج32، ص 297.

نفی تصرّف جن در خلقت

«قُلِ ادْعُوا اللّهَ اَوِادْعُوا الرَّحْمنَ اَیّاما تَدْعُوا فَلَهُ الاْسْماءُ الْحُسْنی!»

(110 / اسراء)

از دید مشرکین، «ملائکه» و «جن» مظاهر عالیه ای برای اسماء هستند. به همین جهت

آن دو را فرزندان خدا دانستند که در عالم کون دخل و تصرّف دارند. و نیز از دید آنان عبادتِ عبادت کنندگان و توجّه هر متوجهی از مرحله ظهور اسماء و مرتبه فرزندان خدا که مظاهر اسماء اویند تجاوز نمی کند (و به خدا نمی رسد،) هر چند که او خیال کند متوجّه خدا شده، بلکه در حقیقت متوجه همان فرزندان خدا گشته است.

به نظر وثنی ها (مشرکین) خواندن هر اسمی از خدا پرستش همان اسم است، یعنی پرستیدن ملک و جن که مظهر آن اسم است، و همان جن و ملک اله و معبود آن عبادت است، و تعدد خدایان از همین جا ریشه گرفته است که چون دعاها انواع زیادی

ص:66

داشته و زیادی انواع دعاها هم به خاطر زیادی و تعدد انواع حاجات بوده است.

آیه مورد بحث این حرف را رد می کند و وجه خطای این اعتقاد را هم بیان می نماید که این اسماء متعددی برای خدا و مملوک صرف اویند، نه این که خودشان اله مستقل بوده و در ذات و صفات از او جدا باشند.

نفی تصرّف جن در خلقت (87)

اسماء و یا مظاهر اسما از جن و ملک را فرزندان خدا دانستن خطاست زیرا اطلاق فرزند و یا پسر بر جن و ملک کردن، چه اطلاق به نحو حقیقت باشد و چه به نحو مجاز و به عنوان احترام و تشریف، محتاج نوعی سنخیت و اشتراک میان ولد و والد و پسر و پدر است. ساحت کبریائی خدای تعالی منزه است از این که چیزی غیر او شریک در ذات و یا کمال باشد.

نسبت تصرف در کون را به جن و ملک دادن هر قسم تصرف باشد باطل است، زیرا این ملائکه و هم چنین اسمائی که ملائکه مظاهر آنند خودشان از خود

مالک چیزی نیستند و در قبال خدای تعالی در هیچ چیز استقلال ندارند. (1)

اعتقادات قبایل مشرک در مزاحمت جنیّان

«وَ اَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الاِْنْسِ یَعُوذوُنَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادوُهُمْ رَهَقا.»

(6 / جن)

مراد از پناه بردن انس به جن به طوری که گفته اند این است که در عرب رسم بوده که وقتی در مسافرت در شب به بیابانی بر می خورند از شر (جانوران) و شر سفیهان جنی به عزیز آن بیابان که سر پرست جنیان است پناه می بردند و می گفتند: من پناه

اعتقادات قبایل مشرک در مزاحمت جنیّان (89)

می برم به عزیز این وادی، از شر سفهای قومش، و از «مقاتل» نقل شده که گفته اولین

1- المیزان، ج26، ص 21.

کسی که پناهنده به جن شد طائفه ای از یمن، و سپس قبیله بنو حنیفه بودند، و آن گاه در همه عرب شایع گردید.

بعید نیست مراد از پناهنده شدن به جن این باشد که برای رسیدن به مقاصدشان به کاهنی مراجعه نموده، از او بخواهد اجنه را به کمک دعوت کند. داستانی هم که از بعضی ها نقل می کنند و ذیلاً از نظر خواننده می گذرد به همین معنا برگشت می کند، و آن داستان این است که رسم بوده هرگاه از اذیّت و مضرّت جن می ترسیدند به رجالی از انس مراجعه می کردند.

«فَزادوُهُمْ رَهَقا،» یعنی رجال جن گناه رجال انس و طغیان و یا

ص:69

ذلّت و ترس آنان را زیادتر کردند. (1)

تکذیب اکاذیب مشرکین جن به وسیله مؤمنین جن

«وَ اَنَّهُ کانَ یَقُولُ سَفیهُنا عَلَی اللّهِ شَطَطا! وَ اَنّا ظَنَنّا اَنْ لَنْ تَق-ُولَ الاِْنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَی اللّهِ کَذِبا،» (4و5/ جن)

این آیه در مقام تأکید جمله «لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنا اَحَدا،» است و منظورشان از جمله «سفیه ما» مشرکینی است که قبل از ایشان در میان جنیّان بوده اند.

تکذیب اکاذیب مشرکین جن به وسیله مؤمنین جن (91)

آیه دوم اعترافی است از جنیان به این که خیال کرده بودند انس و جن هر چه می گویند راست است، و هرگز علیه خدا دروغ نمی گویند، در نتیجه وقتی برخوردند به مشرکین و شنیدند از ایشان که

ص:70

1- المیزان، ج39، ص 195.

نسبت داشتن زن و فرزند به خدا می دهند باور کردند، و آن وقت به آن نسبت های ناروا ایمان آورده و در نتیجه مثل خود آنان مشرک شدند، و هم چنان در شرک بودند تا این که قرآن را شنیدند، و حقیقت برایشان روشن گردید، و این اعتراف جنیّان در حقیقت تکذیب مشرکین انسی و جن است. (1)

اعتراف جنیّان به عجز خود در برابر خدا

«وَ اَنّا ظَنَنّا اَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّهَ فِی الْاَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبا!» (12 / جن)

مراد از این که گفتند: «هرگز خدا را در زمین عاجز نمی کنیم،» این باشد که «می توانیم در زمین از راه فساد در ارض جلو خواست خدا را بگیریم، او را عاجز سازیم،

ص:71

1- المیزان، ج39، ص 194.

و نگذاریم نظامی که در زمین جاری کرده جاری شود.» چون افساد خود آنان هم اگر محقق شود، تازه یکی از مقدّرات خود خداست، نه این که خدا را عاجز ساخته باشند، و نیز مراد از جمله «وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبا،» این باشد که اگر خدا بخواهد ما را دستگیر کند نمی توانیم از چنگ او بگریزیم، و او نتواند به ما دست یابد. (1)

اعتراف جنیّان به عجز خود در برابر خدا (93)

شرکای جن شاه پریان و سایر معتقدات باطل

«وَ جَعَلُوا لِلّهِ شُرَکاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُواْ لَهُ بَنینَ وَ بَنتٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ... .»

(100 / انعام)

مشرکین برای خدای تعالی شرکائی از جن اتخاذ کرده اند، در حالی که جن نیز مخلوق خداست و مخلوق نمی تواند با خالق خود در خدائی شرکت داشته باشد.

1- المیزان، ج39، ص 201.

مراد از جن در این جا شیطان هایند، چون بعضی مانند مجوسان که قائل به اهریمن و یزدان بودند و هم چنین مانند یزیدی ها که قائل به الوهیّت ابلیس (ملک طاووس شاه پریان) بودند و شیاطین را شریک خدا می دانستند. ممکن هم هست مراد از جن همین جن معروف بوده باشد، چون به طوری که نسبت می دهند بعضی از مشرکین قریش معتقد بودند که خدای تعالی دختری از جن گرفته واز آن دختر ملائکه به وجود آمده. این احتمال با سیاق جمله فوق سازگارتر است، و بنابراین احتمال، مراد از بنین و بنات و دختران و پسران از جمله ملائکه خواهند بود.

«خَرَقُواْ» به معنای من در آری، از پیش خود ساختن، و افترا بستن است «سُبْحنَهُ وَ تَعلی عَمّا یَصِفُونَ.»

و اگر مراد از بنین و بنات اعم از ملائکه باشد بعید نیست که مقصود از آن همان

شرکای جن شاه پریان و سایر معتقدات باطل (95

اعتقادی باشد که در سایر ملل غیر اسلامی یافت می شود، مانند اعتقاد برهمنی ها و

ص:73

بودائی ها که اعتقادی نظیر اعتقاد مسیحی ها را داشتند و نیز مانند اعتقادی که سایر بت پرستان قدیم داشته و خدایان ساختگی خود را پسران و دختران خدا می دانستند و هم اکنون آثاری که به دست باستان شناسان کشف می شود وجود چنین اعتقادی را تأیید می کند، مشرکین عرب هم همه میدانیم که ملائکه را دختران خدا می پنداشتند.(1)

ص:74

1- المیزان، ج14، ص 131.

بخش دوم:معارف قرآن در شناخت شیطان

اشاره

ص:75

فصل اول :آفرینش شیطان، ذات و ماهیّت او

طرح موضوع شیطان

موضوع ابلیس نزد ما امری مبتذل و پیش پا افتاده شده که اعتنائی به آن نداریم جز این که روزی چند بار او را لعنت کرده و از شرّش به خدا پناه می بریم، و بعضی افکار پریشان خود را به این جهت که از ناحیه اوست تقبیح کنیم، و لکن باید دانست که این موضوع مطلبی است که بسیار قابل تأمل و شایان دقت و بحث، و متأسفانه تا کنون در

صدد بر نیامده ایم ببینیم قرآن کریم درباره حقیقت این موجود عجیب که در عین این که از حواس ما غایب است ولی تصرفات عجیبی در عالم انسانیت دارد چه می گوید؟

ص:76

چرا نباید در صدد برآییم؟ چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی خود بی اعتناییم؟ دشمنی که از روز پیدایش بشر تا روزی که بساط زندگی اش برچیده می شود بلکه حتی پس از مردنش هم دست از گریبان او بر نمی دارد و تا در عذاب جاودانه دوزخش در نیندازد آرام نمی گیرد؟ آیا نباید فهمید این چه موجود عجیبی است که در عین این که همه حواسش جمع گمراه کردن یکی از ماهاست و در همان ساعتی که مشغول گمراه کردن اوست عینا به همان جور و در همان وقت سرگرم گمراه ساختن

همه بنی نوع بشر است؟ در عین این که از آشکار همه با خبر است از نهان آنان اطلاع دارد، و حتی از نهفته ترین و پوشیده ترین افکاری که در زوایای ذهن و فکر آدمی جا

طرح موضوع شیطان

دارد با خبر است، و علاوه بر این که با خبر است مشغول دسیسه در آن و گمراه ساختن

ص:77

صاحب آن نیز هست؟ (1)

ماهیت شیطان از نظر قرآن

«قُلْنا لِلْمَلاآئِکَهِ اسْجُدُوا لاِدَمَ فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ... .» (11 / اعراف)

از آیات مختلف قرآن بر می آید که: ابلیس موجودی است از آفریده های پروردگار

که مانند انسان دارای اراده و شعور بوده و بشر را دعوت به شرّنموده و به سوی گناه سوق می دهد. این موجود قبل از این که انسانی به وجود آید، با ملائکه می زیسته و هیچ امتیازی از آنان نداشته است. پس از این که آدم علیه السلام پا به عرصه وجود گذاشت وی از صف فرشتگان خارج شده و بر خلاف آنان در راه شرّ و فساد افتاد، و سرانجام کارش

1- المیزان، ج15، ص 46.

به این جا رسید که تمامی انحراف ها و شقاوت ها و گمراهی ها و باطلی که در بنی نوع بشر به وقوع بپیوندد همه به یک حساب مستند به وی شود. و بر عکس ملائکه که هر فردی از افراد بشر به سوی غایت سعادت و سر منزل کمال و مقام قرب پروردگار راه یافته و می یابد هدایتش به یک حساب مستند به آن هاست.

ابلیس را در کارهایش اعوان و یارانی است از فرزندان خود و از جن و انس که هر کدام به طریق خاصی اوامر او را اجرا می کنند و او به ایشان دستور می دهد که در کار

ماهیّت شیطان از نظر قرآن (101)

بنی نوع بشر مداخله نموده، و از دنیا و هر چه در آن است، و در هر چیزی که با زندگی بشر ارتباط دارد، در آن تصرف نموده و باطل را به صورت حق و زشت آن را به صورت زیبا وانمود کنند. ایشان نیز اوامر او را امتثال نموده و در دل های بشر و در بدن هایشان و در اموال و فرزندان و سایر شئون زندگی دنیوی شان بانحاء مختلف تصرف می کنند. گاهی به صورت دسته جمعی و گاهی به طور منفرد، زمانی به کندی و

زمانی به سرعت، گاهی بدون واسطه و گاهی به وسیله طاعت، و زمانی به وسیله معصیت به کار گمراه ساختن او می پردازند.

تصرّفات ابلیس و لشکریان او طوری نیست که برای بشر محسوس باشد یعنی بفهمد که چه وقت ابلیس در دلش وارد می شود و چگونه افگار باطل را در قلب وی القاء می کند، و یا اذعان کند که این فکر از خودش نیست و شخص دیگری در دل

او القاء کرده پس نه کارهای شیطان و لشکرش مزاحم رفتار انسان است و نه ذوات و اشخاص ایشان در عرض وجود وی می باشد جز این که خداوند به ما خبر داده که ابلیس از جن است و او و لشکرش از آتش آفریده شده اند. و به هر حال گویا آغاز و انجام وجود وی با هم اختلاف دارد. (1)

1- المیزان ، ج15، ص 57.

مادّه اولیّه شیطان

«خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ...!» (ص/76)

مادّه اولیّه شیطان (103)

«مرا از آتش آفریدی...!»

در این آیه ابلیس، علت سجده نکردن خود را بیان می کند و آن این است که من شرافت ذاتی دارم. چون مرا از آتش خلق کرده ای ولی آدم مخلوقی است از گل. (1)

حقیقت و ذات شیطان (ابلیس)

«...فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه» (50 / کهف)

پروردگار متعال درباره حقیقت و ذات این موجود شریری که نامش را ابلیس نهاده جز مختصری بیان نفرموده است. تنها در آیه: «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه مگر

ص:81

1- المیزان، ج34، ص 41.

ابلیس که از جنیّان بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد،» جن بودن او را بیان کرده و در جمله: «خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ مرا از آتش خلق کردی،» (76 / ص) از قول خود او حکایت کرده که مادّه اصلی خلقتش آتش بوده. و اما این که سر انجام کارش چه بوده و جزئیات و تفصیل خلقت او چگونه بوده صریحا بین نکرده است. (1)

هم جنس بودن ابلیس با جن

هم جنس بودن ابلیس با جن (105)

«... اِلاّ اِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه!» (50 / کهف)

در این جمله ماجرای میان خدا و ابلیس را یادآوری می کند، آن زمان که به ملائکه دستور داد تا بر آدم پدر بزرگ انسان سجده کنند، همه سجده کردند مگر ابلیس که از جن بود و به همین جهت از امر پروردگارش تمرّد کرد.

1- المیزان، ج15، ص 52.

معنای آیه این است که به یاد آر این واقعه را تا برای مردم روشن شود که ابلیس که از جن بود و هم چنین ذریّه او دشمنان ایشانند، و خیر ایشان را نمی خواهند، پس سزاوار نیست که فریب او را که لذّات مادّی دنیا و شهوات، و نیز اعراض از یاد خدا را برای ایشان زینت می دهد، بخورند و نیز سزاوار نیست که او را اطاعت کنند، و به سوی

باطلی که او دعوتشان می کند قدم نهند.(1)

مفهوم کلمه «شیطان» و رابطه او با «جن»

«وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّا شَیطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ.» (112 / انعام)

«شَیْطان» دراصل لغت به معنای شِرّیراست. دراثر غلبه استعمال بیشتر به «ابلیس» اطلاق می شود. کلمه «جن» در اصل لغت به معنای استتار و نهان شدن است. در عرف

ص:83

1- المیزان، ج26، ص 198.

مفهوم کلمه «شیطان» و رابطه او با «جن» (107)

قرآن به معنای طایفه ای از موجودات غیر ملائکه هستند که شعور و اراده دارند و از حواس ما پنهانند، و خداوند ابلیس را از سنخ و جنس «جن» معرفی کرده است(1).

ارتباط جنس شیطان با جن (جانّ)

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ. وَالْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ.» (26 و 27 / حجر)

اصل کلمه «جن» به معنای پوشاندن است. جن طایفه ای از موجودات اند که بالطبع از حواس ما پنهانند، و مانند خود ما شعور و اراده دارند، و در قرآن کریم بسیار اسمشان برده شده، و کارهای عجیب و غریب و حرکات سریع به ایشان نسبت می دهد و نیز مانند ما مکلف به تکالیفند، و چون ما، زندگی و مرگ و حشر دارند که همه این ها از بسیاری از آیات متفرق قرآنی استفاده می شود.

1- المیزان ، ج14، ص 176.

و امّا «جان» و این که آیا جان هم همان جن است و یا به گفته ابن عباس پدر جن است، همان طور که آدم بشر است، و یا به گفته حسن همان ابلیس است، و یا به گفته راغب نسل جنّی ابلیس، و یا نوع مخصوصی از جن است، اقوال مختلفی است که بیشترش بی دلیل است.

آنچه که تدبر در آیات قرآن کریم دست می دهد این است که در دو آیه مورد بحث

ارتباط جنس شیطان با جن (جانّ) (109)

جانّ را مقابل انس گرفته و آن دو را دو نوع گرفته، و همین دو نوع گرفتن آن دو، دلیل و یا حداقل اشاره دارد بر این که یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست، و نظیر دو آیه مورد بحث آیه «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ كَالْفَخّارِ وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ انسان را آفرید از گل خشکیده چون سفال و جن را از آتشی زبانه دار،» (14 / رحمن) است. سیاق آیات مورد بحث خالی بر این معنی نیست که ابلیس از جن بوده، وگرنه آیه «وَ الْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ...،» لغو می شد. در جای دیگر کلام خود فرموده: که ابلیس از جن بود، و آن آیه «كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّه از جن بود و به همین جهت از امر

پروردگارش سر باز زد،» (50 / کهف) است، چه از این آیه، به خوبی بر می آید که جانّ همان جن بود، و یا یک نوعی از انواع آن بوده، در غیر این دو آیه دیگر اسمی از جانّ برده نشده است و هر جا اسمی از موجود مقابل انسان رفته به عنوان جن بوده، حتی در مواردی که عمومیت کلام، ابلیس و هم جنسان او را هم می گرفته، مانند جمله « شَیاطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ،» (112 / انعام) به لفظ جن تعبیر شده است.(1)

تفاوت جنس ملک و شیطان

«فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ...» و «کانَ مِنَ الْجِنِّ... .» (11 / اعراف) و (50 / کهف)

در آیات فوق و هم چنین در آیه «فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ملائکه همگی بر او

ارتباط جنس شیطان با جن (جانّ) (111)

سجده کردند،» (30 / حجر) خدای تعالی خبر می دهد از سجده کردن تمامی فرشتگان

1- المیزان، ج23، ص 222.

مگر ابلیس. و در آیه: «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد ...،» علّت سجده نکردن وی را این دانسته که وی از جنس فرشتگان نبوده، بلکه از طائفه جن بوده است.

از آیه «(ملائکه) بندگان گرامی اند، که به گفتار از خدا پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند،» هم استفاده می شود که اگر ابلیس از جنس فرشتگان بود چنین عصیانی را مرتکب نمی شد. (1)

(112) جن و شیطان

ابلیس، پدر شیطان ها

«وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّه کَفُورا!» (27 / اسراء)

و شیطان کفران پروردگار خود کرد.

کلمه «شَیْطان» در جمله فوق یک فرد غیر معین از شیطان های در اوّل آیه مزبور که

1- المیزان،ج15، ص 29.

می گوید: «اِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا اِخْوانَ الشَّیاطینِ،» (27 / اسراء) نیست، تا اشکال شود که همه شیطان ها کفورند نه یک فرد، بلکه مراد از آن «ابلیس» است که پدر شیطان هاست. و شیطان ها ذریّه او و قوم و قبیله اویند. (1)

ابلیس، پدر شیطان ها (113)

فرزندان و نسل شیطان

«اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونی وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ؟» (50 / کهف)

«آیا با این حال او را و بچه های او را سوای من اولیا خود اتّخاذ می کنید، با این که آنان دشمنان شمایند؟»

از آیه فوق استفاده می شود که شیطان نیز مانند سایر جانداران ذریّه و فرزند دارد

ص:88

1- المیزان، ج25، ص 144.

و امّا این که کیفیت پیدایش فرزندان او چگونه است؟ معلوم نیست، و آیه مزبور

از آن ساکت است. (1)

تفاوت ابلیس و شیاطین، ذریّه و قبیله ابلیس

«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ» (22/ابراهیم)

کلمه «شیطان» هر چند که به معنای شریر است، چه شریرهای جنّی و چه انسی، هم چنان که فرمود: «وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّا شَیاطینَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ و این چنین قرار

دادیم برای هر پیغمبری شیطان هائی از جن و انس،» (112 / انعام) و لکن در خصوص این آیه مقصود از آن همان شخص اوّلی است که مصدر تمامی گمراهی ها و ضلالت

1- المیزان، ج15، ص 57.

در بنی آدم شد، و نام شخصی اش «ابلیس» است، چه از ظاهر سیاق بر می آید که او با کلام خود عموم ستم کاران اهل جمع را خطاب قرار داده، و اعتراف می کند که همو بوده که ایشان را به شرک دعوت می کرده است.

قرآن کریم هم تصریح کرده که آن کسی که در عالم خلقت چنین پُستی را قبول کرده همان «ابلیس»است، و خودش هم این معنا را ادعّا می کند و خدای تعالی دعویش را رد نمی کند: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ: به عزت تو سوگند همه آنان را اغواء می کنم مگر بندگان مخلصت را... .» (82 و 83 / ص)

و امّا ذریّه و قبیله او که قرآن اسم آن ها را برده و درباره قبیله او می فرماید:

(116) جن و شیطان

«اِنَّهُ یَریکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاتَرَوْنَهُمْ او و قبیله اش از آن جا که نمی بینیدشان شما را می بینند.» (27 / اعراف) و نیز در سوره کهف برای او ذریّه معرفی نموده می فرماید: «اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ اَوْلِیاءَ آیا او و ذریّه او را اولیاء خود می گیرید؟» (50 / کهف)

ولایتشان جزئی است مثلاً یکی از ایشان بر بعضی از مردم ولایت و تصرف دارد، و بر بعضی دیگر ندارد، یا در بعضی اعمال دارد، و در بعضی دیگر ندارد، و یا این که اصلاً ولایت واقعی ندارند، بلکه ولایتشان در حدود معاونت و کمک به شیطان اصلی است، و ریشه و همه کاره ای که تمامی کارهائی که از دیگران سرمی زند کار اوست همان «ابلیس» است. (1)

تفاوت ابلیس و شیاطین، ذریّه و قبیله ابلیس (117)

لشکریان شیطان، و عملکرد انفرادی و اجتماعی آن ها

«...وَ اَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الْاَمْوالِ وَ الْاَوْلادِ...!»

(64 / اسراء)

«... حالا هر که را که توانستی به آواز خودت بکشان و با سواران و پیادگانت آنان را

1- المیزان، ج 23، ص 69 .

محاصره کن و در مال ها و فرزندانشان شریک شو...!»

به طوری که از آیات قرآن بر می آید برای شیطان لشکری است که او را در هر کاری

که بخواهد مدد می کنند، از آن جمله آیه شریفه: «اِنَّهُ یَریکُمْ هُوَ وَقَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاتَرَوْنَهُمْ شیطان و دسته وی شما را از آن جائی که نمی بینید، می بینند،» (27 / اعراف) است. و اگر در آیه «وَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ،» (39 / حجر) گمراهی همه را به خود او نسبت داده برای این است که هر قدر هم لشکریانش زیاد و نقشه عملیات آن ها مختلف باشد نتیجه عملیاتشان که همان وسوسه در دل ها و گمراه ساختن مردم است یکی است.

از آیه: «اَلَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدوُرِ النّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ،» (3 و 4 / ناس) هم بر می آید که لشکریانش همه از جنس خود او یعنی از طائفه جن نیستند، و بعضی از آنان از جنس بشرند.

از آیات کریمه قرآن درباره ابلیس و خصوصیات کارهای او و لشکریانش دو نکته دیگر استفاده می شود: یکی این است که لشکریان او در کندی و تندی در عمل همه مثل

لشکریان شیطان و عملکردانفرادی و اجتماعی (119)

هم و برابر هم نیستند، بعضی تند و بعضی کند هستند، به شهادت این که در جمله «وَ اَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ،» (14 / اسراء) بعضی از لشکریان او را سواره و بعضی را پیاده معرفی کرده است.

نکته دیگر این که لشکریان او از جهت اجتماع و انفراد در عمل نیز مختلفند، بعضی ها تنها کار می کنند و بعضی ها به کمک یکدیگر کاری را از پیش می برند، به دلیل آیه: «وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ وَ اَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُروُنِ و بگو پروردگارا پناه می برم به تو از وسوسه های شیطان ها، و پناه می برم به تو از این که به نزد من آیند،» (97/ مؤمنون) و احتمالاً آیه: «آیا شما را خبر بدهم از این که شیطان ها بر چه کسی نازل می شوند، آنان نازل می شوند بر هر دروغ ساز گنه پیشه، کسانی که مسموعات خود را نشر می دهند و بیشترشان دروغ گویانند.» (221 تا 223 / شعرا)(1)

1- المیزان، ج 15، ص 56.

لشکریان شیطان و عملکردانفرادی و اجتماعی (121)

فصل دوم:فلسفه آفرینش شیطان

طرح سؤالات درباره فلسفه آفرینش شیطان

«یا بَنیآ ادَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ...!» (11 تا 25 / اعراف)

1 چرا خداوند ابلیس را آفرید؟ او که می دانست وی چه کاره است؟

2 بااین که ابلیس از جن بود چرا خداوند او را با ملائکه محشور و هم نشین کرد؟

(122)

3 با این که می دانست او اطاعتش نمی کند چرا امر به سجده اش کرد؟

4 چرا موفق به سجده اش نکرد و در گمراهی اش کمک نمود؟

5 چرا بعد از آن نافرمانی او را از بین نبرد؟

6 چرا تا روز قیامت مهلتش داد؟

7 چرا او را مانند خون در سراسر وجود آدمی راه داد و بر او مسلّط کرد؟

8 چرا به لشکریانی تأییدش کرده و بر همه جای حیات انسان راه داد؟

9 چرا او را از نظر و احساس بشر پنهان کرد؟

10 چرا همه کمک ها را به او کرد و به آدمیان کمک نکرد؟

11 چرا اسرار خلقت بشر را از او پوشیده نداشت تا چنین به اغوای او طمع نبندد؟

طرح سؤالات درباره آفرینش شیطان (123)

12 با این که او دورترین و دشمن ترین مخلوقات بود چطور با خدا حرف زد و خداوند هم با او تکلّم کرد؟ و چگونه؟

13 آیا ورودش به بهشت از چه راهی بود؟

14 چگونه ممکن است در بهشت که مکان قدس و طهارت است وسوسه و دروغ

ص:95

و گناه واقع شود؟

15 با این که حرف هایش مخالف گفتار خداوند بود چرا آدم آن را پذیرفت؟

16 با این که خلود در دنیا مخالف با اعتقاد به معاد است چگونه طمع در خلود کرد؟

17 با این که آدم در زمره پیغمبران بود چطور ممکن است معصیت کرده باشد؟

(124) جن و شیطان

18 با این که توبه کار مانند کسی است که گناه نکرده باشد چطور توبه آدم قبول شد و لکن به مقامی که داشت باز نگشت؟... و چگونه و چگونه.

اهمال و کوتاهی مفسرین در بحث جدّی و حقیقی این موضوع و بی بند و باری در اشکال و جواب به حدی رسید که در جواب از این اشکالات بعضی از آنان به خود جرأت دادند که بگویند مقصود از آدم در این داستان آدم نوعی است، و داستان یک داستان

ص:96

خیالی محض است، و یا بگویند مقصود از ابلیس قوّه ای است که آدمی را به شرّ و فساد دعوت می کند. و یا بگویند صدور فعل قبیح از خداوند جایز است، و همه گناهان از ناحیه خود اوست. و اوست که آن چه را خودش درست کرده خراب می کند، و به طور کلی «خوب» آن چیزی است که او بخواهد و به آن امر کند و «بد» آن چیزی است که او از آن نهی کند، و یا بگویند اصلاً آدم از زمره پیغمبران نبوده و یا به طور کلّی انبیا معصوم از

گناه نیستند، و یا قبل از بعثت معصوم نیستند و آدم آن موقع که نافرمانی کرد مبعوث نشده بود، و یا بگویند همه این صحنه ها برای امتحان بوده است.

باید دانست تنها چیزی که باعث بی فایده بودن این مباحث شده این است که این مفسّرین در این مباحث بین جهات حقیقی و جهات اعتباری فرق نگذاشته و مسائل تکوینی را از مسائل تشریعی جدا نکردند، و بحث را در هم و بر هم نموده و اصول قراردادی و اعتباری را که تنها به درد تشریع و نظام اجتماعی می خورد در امور تکوینی

دخالت داده و آن را حکومت داده اند.

ما اگر بخواهیم در پیرامون این مسئله و حقایق دینی و تکوینی که در آن است آزادانه بحث کنیم باید قبلاً چند جهت را (به شرح مطالب بعدی) تحریر نمائیم. (1)

(126) جن و شیطان

فلسفه آفرینش شیطان و قانون خیر و شر

«یا بَنیآ ادَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ...!» (11 تا 25 / اعراف)

اوّل این که باید دانست تمامی اشیائی که متعلق خلق و ایجاد قرار گرفته یا ممکن است قرار گیرد وجود نفسی شان یعنی وجودشان بدون این که اضافه به چیزی داشته باشد خیر است، به طوری که اگر به فرض محال فرض کنیم شرّی از شرور متعلق خلقت

1- المیزان، ج 15، ص 47.

و ایجاد قرار گرفته و موجود شود پس از موجود شدنش حالش حال سایر موجودات

خواهد بود، یعنی دیگر اثری از شرّ و قبح در آن نخواهد بود مگر این که وجودش اضافه و ارتباط به چیز دیگری داشته باشد، و در اثر این ارتباط نظامی از نظام های عادلانه عالم وجود را فاسد و مختل سازد، یا باعث شود عدّه ای دیگر از موجودات، از خیر و سعادت خود محروم شوند، این جاست که شروری در عالم پدید می آید.

و این که در بالا گفتیم : «بدون این که وجودشان اضافه به چیزی داشته باشد،» مقصودمان همین بود، بنابر این اگر موجودی از قبیل مار و عقرب دیدیم که از نظر اضافه ای که به ما دارد مضّر به حال ماست باید بدانیم که به طور مسلّم منافعی دارد که از این ضررش بیشتر است وگرنه حکمت الهی اقتضای وجود آن را نمی کرد و در این صورت وجود چنین موجودی هم خیر خواهد بود.

این همان معنائی است که آیه شریفه: «اَلَّذی اَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ آن کسی که هرچه

آفرید نیکویش آفرید،» (7 / سجده) و آیه: «تَبارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعالَمینَ بسیار پر خیر است خداوندی که برای عالمیان یگانه پروردگار است،» (54 / اعراف) و آیه: «وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و هیچ چیز نیست مگر این که تسبیح گوی به حمد خداست، و لکن شما تسبیح آن ها را نمی فهمید،» (44 / اسراء) هم به این معنا اشاره دارد.(1)

ریشه های تکوینی قانون اضداد و فلسفه وجودی شیطان

«یا بَنی آ ادَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ...!» (11 تا 25 / اعراف)

ریشه های تکوینی قانون اضدادوفلسفه وجودی انسان (129)

دوّم این که عالم خلقت با همه وسعتی که در آن است تمامی اجزائش به یکدیگر مربوط و مانند زنجیر اوّلش بسته و مربوط به آخرش می باشد، به طوری که ایجاد

1- المیزان، ج 15، ص 49.

جزئی از آن مستلزم ایجاد و صنع همه آن است، و اصلاح جزئی از آن به اصلاح همه آن است، هم چنان که فرمود: «وَ ما اَمْرُنا اِلاّ واحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ،» (50 / قمر) و این ارتباط لازمه اش این نیست که جمیع موجودات مثل هم و ربطشان به یکدیگر ربط تساوی و تماثل باشد، زیرا اگر همه اجزای عالم مثل هم بودند عالمی به وجود نمی آمد بلکه تنها یک موجود تحقق می یافت، و لذا حکمت الهی اقتضا کرد که این موجودات از نظر کمال و نقص و وجدان مراتب وجود و فقدان آن، و قابلیت رسیدن به آن مراتب و محرومیت از آن مختلف باشد.

اگر در عالم شرّ و فساد و تعب و فقدان و نقص و ضعف و امثال آن نبود به طور مسلّم از خیر و صحّت و راحت و وجدان و کمال و قوّت نیز مصداقی یافت نمی شد، و عقل ما پی به معانی آن ها نمی برد، چون به طور کلی عقل هر معنائی را از مصادیق خارجی آن انتزاع می کند اگر در عالم مصداقی از شقاوت و معصیت و قبح و ذم و عقاب و امثال

آن نبود سعادت و اطاعت و حسن و مدح و ثوابی هم تحقق نمی یافت، و هم چنین اگر دنیائی نبود آخرتی هم وجود نداشت. مثلاً اگر معصیتی نبود یعنی نافرمانی امر مولوی مولی، به هیچ وجه ممکن نبود و قهرا انجام خواسته مولی امر ضروری و اجباری می شد، و اگر انجام دادن فعلی ضروری و غیر قابل ترک باشد دیگر امر مولی به آن معنا ندارد، و خواستن مولی چنین فعلی را تحصیل حاصل است.

و وقتی امر مولی معنی نداشت اطاعت هم مصداق نخواهد داشت، و وقتی اطاعت و

معصیتی نبود مدح و ذم و ثواب و عقاب و وعد و وعید و انذار و بشارتی هم نخواهد بود. و وقتی این گونه نبود دین و شریعت و دعوتی هم نبود. و وقتی دینی در کار نبود نبوّت و رسالتی هم نبود. و وقتی نبوّت و رسالتی نباشد قهرا اجتماع و مدنیتی هم نخواهد بود. اجتماع هم که نباشد انسانیّتی نیست و هم چنین و بر همین قیاس فرض نبود یک چیز مستلزم فرض نبود جمیع اجزای عالم است.

این معنی که معلوم شد اینک می گوییم: اگر شیطانی نبود نظام عالم انسانی هم نبود. (1)

لزوم وجود شیطان در ارکان نظام عالم بشریت

«یا بَنی آ ادَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ...!» (11 تا 25 / اعراف)

وجود شیطانی که انسان را به شرّ و معصیت دعوت کند از ارکان نظام عالم بشریّت است. و نسبت به صراط مستقیم او به منزله کناره و لبه جاده است ؛ و معلوم است که تا دو طرفی برای جاده نباشد متن جاده هم فرض نمی شود، این جاست که اگر دقت شود معنای آیه: «قالَ فَبِمآ اَغْوَیْتَنی لاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ گفت برای این ضلالت که

1- المیزان ، ج 15، ص 49.

مرا نصیب داده ای در راه راست تو بر سر راه آنان کمین می نشینم،» (16 / اعراف) و آیه: «قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ،»

لزوم وجود شیطان در ارکان نظام عالم بشریت (133)

(42 / حجر) به خوبی روشن گشته و صدق دعوی ما معلوم می گردد.

با در نظر گرفتن این دو جهتی که ذکر شد اگر در آیات راجع به داستان سجده آدم دقت شود معلوم خواهد شد که این آیات در حقیقت تصویری است از روابط واقعی ای که بین نوع انسانی و نوع ملائکه و ابلیس است. چیزی که هست این واقعیت را به صورت امر و اطاعت و استکبار و طرد و رجم و سئوال و جواب بیان کرده، و نیز معلوم خواهد شد که تمامی اشکالاتی که شده و ما پاره ای از آن را در بالا نقل کردیم ناشی از کوتاهی در تفکّر و دقّت بوده است. مانند اشتباه آن ها که گفته اند نهی از خوردن از درخت نهی

تکوینی بوده، غافل از این که نهی تکوینی یعنی عدم ایجاد، و امر تکوینی یعنی ایجاد.(1)

آزمایش الهی به وسیله القائات شیطانی

«لِیَجْعَلَ مایُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَةً لِلَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ!» (53 / حج)

خدای سبحان در آیه مورد بحث می فرماید: این القائات شیطانی خود مصلحتی دارد، و آن این است که مردم عموما به وسیله آن آزمایش می شوند، و آزمایش خود از نوامیس عمومی الهی است، که در عالم انسانی جریان دارد، چون رسیدن افراد سعید به

سعادت، و اشقیاء به شقاوت، محتاج به این ناموس است، باید آن دو دسته امتحان شوند

1- المیزان، ج 15، ص 50.

دسته سوّم هم که منافقینی بیمار دلند، به طور خصوص در آن بوته قرار گیرند، چون رسیدن اشقیاء به کمال شقاوت خود، از تربیت الهی است که در نظام خلقت مورد نظر است، هم چنان که خودش فرمود: «ما هم این دسته را و هم آن دسته را کمک می کنیم و این یاری دادن به هر دو دسته از عطای پروردگار تو است، و عطای پروردگار تو را هیچ مانعی و جلوگیری نیست.» (20 / اسراء)

و این است معنای این که فرمود: «تا آن چه را که شیطان القاء می کند مایه آزمایش بیمار دلان و سنگ دلان قرار دهد.» (53 / حج)

شیطان هم در شیطنت خود مسخّر خدای سبحان است، و او را در کار آزمایش بندگان، و فتنه اهل شک و جحود، و دارندگان غرور، آلت دست قرار می دهد.

مراد از «فِتْنَه»، ابتلاء و امتحان است، امتحانی که شخص در گیر به آن را دچار غرور و ضلالت می کند، و مراد از بیمار دلان اهل شک از کفار است،

و مراد از «الْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ» سنگ دلان اهل جحود و عناد از کفار است.(1)

شیطان عامل آزمایش انسان

«لأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الاْرْضِ وَ لاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ!»

(39 / حجر)

شیطان عامل آزمایش انسان (137)

آیاتی که مسئله امتحان و ابتلاء را عنوان می کنند، مانند آیه: «لِیَمیزَ اللّهُ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ،» (37 / انفال) و آیه: «وَ لِیَبْتَلِیَ اللّهُ ما فی صُدُورِکُمْ وَ لِیُمَحِّصَ ما فی قُلُوبِکُمْ تا امتحان کند آن چه را که در سینه هایتان دارید و برای این بود که قلب های شما را پاک کند،» (154 / آل عمران) نشان می دهد که اصولاً نظام سعادت و شقاوت و ثواب و عقاب بشر،

1- المیزان، ج 28، ص 276.

مبتنی بر اساس امتحان و ابتلاء است تا انسان ها همواره در میانه خیر و شرّ و سعادت و شقاوت قرار داشته، و به اختیار خود و با در نظر گرفتن نتیجه بر طبق هر کدام که خواستند عمل کنند.

و بر این اساس اگر در این میان کسی که چون ملائکه و یا خدا بشر را به سوی خیرش دعوت نکند و کسی نباشد که او را به سوی شرّ تشویق نماید، دیگر امتحانی

نخواهد بود. و حال آن که گفتیم در کار هست، لذا می بینیم که خدای تعالی در امثال آیه «اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً شیطان شما را به فقر وعده می دهد و به کارهای زشت امر می کند ولی خدا شما را به آمرزش خود و فضل و احسان خود نوید می دهد،» (268 / بقره) به این دو سنخ دعوت تصریح نموده است.

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تأیید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده

است، خود بشر را هم به وسیله ملائکه که تا دنیا باقی است تأیید فرموده است، و لذا می بینیم در پاسخ ابلیس نفرموده: «وَاِنَّکَ الْمُنْظَر تو مهلت داده شدی،» (15 / اعراف) بلکه فرموده: «اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ: تو از زمره مهلت داده شدگانی.» پس معلوم می شود غیر ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده اند.

شیطان عامل آزمایش انسان (139)

و نیز اگر ابلیس را تأیید کرد تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق تأیید نمود و ایمان را در قلبش زینت داد، و محبوب ساخت، و فطرت توحیدش ارزانی داشت و به فجور و تقوایش ملهم نمود و نوری پیش پایش نهاد تا اگر ایمان آورد با آن نور در میان مردم آمد و شد کند، و هم چنین تأییدات دیگر، و در این معانی فرموده:«قُلِ اللّهُ یَهْدی لِلْحَقِّ بگو خدا به سوی حق هدایت می کند،» (35 / یونس) و «ولکن خدا ایمان را محبوب دل شما کرده و آن را در دل هایتان زینت داده است،» (7 / حجرات) و «روی دل متوجّه دین حنیف کن که فطرت خداست، آن فطرتی که

خلق را بر آن فطرت آفریده است،» (30 / روم) و «به نفس و خلقت آن سوگند که فجور و تقوایش را ملهمش کرد،» (8 / شمس) و «آیا کسی که مرده بود، زنده اش کردیم و نوری برایش قرار دادیم تا با آن در میان مردم آمد و شد کند،» (122 / انعام) و آیه «ما فرستادگان

(140) جن و شیطان

خود و آنان که ایمان آوردند در دنیا و در روزی که گواهان برخیزند یاری می کنیم،» (51/غافر) عبارت «یاری می کنیم» اشعار به وساطت ملائکه دارد.

بنابر این آدمی زاده آفریده ای است که خودش به خودی خود نه اقتضای سعادت دارد و نه شقاوت و در بدو خلقتش نسبت به هر دو یک نسبت دارد، هم می تواند راه خیر و اطاعت را که راه ملائکه است اختیار کند و هم راه شرّ و فساد و گناه را که راه ابلیس و لشکریان اوست. بشر به هر راه که در زندگی اش میل کند به همان راه می افتد و اهل آن راه کمکش نموده و آن چه که دارند در نظر وی جلوه می دهند و او را به سر منزلی که راهشان به آن منتهی می گردد هدایت می کنند، حال آن سر منزل یا بهشت و یا دوزخ، یا

شقاوت است و یا سعادت.

پس مهلت دادن ابلیس تا روز وقت معلوم از باب ابطال قانون علیّت نیست، بلکه در

شیطان عامل آزمایش انسان (141)

باب آسان ساختن امر امتحان است و لذا می بینیم دو طرفی است و در مقابل ابلیس ملائکه را هم مهلت داده است.(1)

استناد اعمال شیطان به اذن الهی

«...کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ اُمَّهٍ عَمَلَهُمْ!» (108 / انعام)

شیطان که شرک و گناه و هر چیزی را که مایه غضب پروردگار است در دل اولیای

خود زینت می دهد به اذن خدای متعال است: «ما مِنْ شَفیعٍ اِلاّ مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ!» (3 / یونس)

1- المیزان، ج 23، ص 239.

این خدای تعالی است که می خواهد بدین وسیله امتحان و حجّت را که نظام تشریع اقتضای آن را دارد بر بندگان خود تمام نماید، هم چنان که فرمود: « تا آنان که ایمان آورده اند تصفیه کند و کفّار را نابود گرداند.» (141 / آل عمران)

آیه شریفه: «کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ اُمَّهٍ عَمَلَهُمْ،» و از آن روشن تر آیه: «اِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الاَْرْضِ زینَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ اَیُّهُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً ما این چیزهائی را که روی زمین است آرایش آن کرده ایم تا ایشان را بیازماییم که کدامشان به عمل بهترند،» (7 / کهف) شاهد دعوی ماست که گفتیم زینت اعمال که همان محبوبیّت و لذیذ بودن آن است نسبتی به خدای تعالی نیز دارد. (1)

ص:112

1- المیزان، ج 14، ص 171.

استناد اعمال شیطان به اذن الهی (143)

چرا خداوند مانع شیطان نمی شود؟

«زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ... .» (14 / آل عمران)

آیات سوره آل عمران در مقام بیان داشتن آن است که خداوند متعال «قَیّوم» بر خلقتش بوده و آن چه را که آنان انجام می دهند و زندگانی و تدبیرشان روی آن جریان دارد اعم از ایمان و کفر و یا اطاعت و عصیان همه در تحت قدرت اوست. او خلایق را آفرید و آنان را به راه سعادت راهنمائی کرد، و کسانی که در دینش راه نفاق را می پیمایند چون منافقین، یا اشخاصی که به آیات روشنش کفر می ورزند مانند

مشرکین، و هم چنین کسانی که در اثر اختلاف در کتاب الهی راه ظلم و ستم را طی می کنند چون یهود و نصاری، و بالجمله تمام اشخاصی که در این راه پیروی شیطان را کرده و متابعت هوای نفسانی را می نمایند، هیچ یک در رفتن راه شقاوت و بد بختی خود، قیمومت الهی را فاسد نکرده و بر اراده او غالب نگشته اند، بلکه همه شان با جمیع افعال

ص:113

خود در تحت قدرت و تدبیر او هستند، او جهان را جهان اسباب و مسببات قرار داد تا راه امتحان خلایق را بر پا دارد. بنابر این آفریننده طبایع و قوا و شهوات و افعال انسان خداوند می باشد تا آدمیان به وسیله آن قوا و نیروها و هم چنین به وسیله افعال مربوط به هر یک راه قرب الهی و جوار رحمتش را طی کنند.

او شیطان را در وسوسه و مغرور کردن خلایق مانع نگشت و هم چنین خلایق را از متابعت و پیروی او باز نداشت، تا افرادی را که با میل و رغبت در این دار امتحان راه

چرا خداوند مانع شیطان نمی شود؟ (145)

او را می روند مشخص دارد، و از میان آنان یک دسته مخصوص را که از مبرّزترین آن ها می باشند به مقام شهیدان و گواهان برساند.

این قسمت ها را در سوره آل عمران تذکّر داد تا قلوب مؤمنین را تسلّی دهد تا در برابر شداید و مشکلاتی که از هر جهت محیط داخل و خارج آن را احاطه کرده بود، استقامت به خرج دهند.

ص:114

مؤمنینی از داخل گرفتار نفاق منافقین و نادانی های افراد بیمار دل بودند که موجب فساد داخلی اجتماعشان را فراهم می آوردند و از خارج دچار جنگ های هولناک و مبارزات شدیدی بودند که از طرف کفّار عرب و مشرکین و یهود آغاز گشته بود و هم چنین تهدیدات دول خارجی روم و ایران که با تمام قدرت و نیروئی که در اختیار داشتند زندگی و حیات آنان را در معرض مخاطره قرار داده بودند.

در این سوره خاطر نشان می سازد که این کافران و کسانی که در ردیف آن ها قرار گرفته اند تماما راه را اشتباه طی کرده و به واسطه رکون و دل بستگی و تکیه به دنیا و زخارف آن، دنیا را مقصد و آرمان اصلی خود فرض کرده اند، با این که مقصد چیز دیگری بوده و همه این زینت ها و آرایش های دنیوی برای مقدمه رسیدن به آن آفریده شده اند. (1)

1- المیزان، ج 5، ص 187.

مشیت الهی در تأثیر القائات شیطانی

«کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّا شَیطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ... وَ لَوْ شاآءَ

مشیت الهی در تأثیر القائات شیطانی (147)

رَبُّکَ ما فَعَلُوهُ... .» (112 / انعام)

«اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کرد!»

این آیه اشاره دارد به این که حکم و مشیت الهی عمومی و جاری و نافذ است و چنان که آیات بدون مشیت و خواست خدا کمترین اثری در ایمان مردم ندارد.

هم چنین دشمنی شیاطین با انبیاء و سخنان فریبنده ای که به هم دیگر وحی می کنند اگر اثر می کند به اذن خداست و اگر خدا می خواست وحی نمی کرد و با انبیاء دشمن نمی بودند.

بنابر این معنی اتّصال این آیه با آیات قبل روشن است زیرا هر دو در صدد بیان این معنی هستند که همه کارها متوقف به مشیّت و خواست خداست.

ص:116

«فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ!» (112 / انعام)

این جمله فرع بر نفوذ مشیّت پروردگار است. معنایش این است که: وقتی معلوم شد که دشمنی مشرکین و فساد انگیختن و وسوسه کردنشان همه بر وفق مشیّت خداست ؛ نه مخالف و مانع نفوذ آن، پس چه جا دارد که از دیدن اخلال گری و فسادانگیزی ایشان اندوهناک شوی؟ واگذارشان تا هر افترائی که می خواهند به خدا ببندند، و هر شریکی را برای او اتخّاذ بکنند.

و این که در آیه مورد بحث «وَ کَذلِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّا شَیطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ...،» (112 / انعام)

دشمنی شیاطین با انبیاء که متضمّن توسل جستن بشر و بر انگیختن به سوی شرک و معصیت است به خدا نسبت داده شده و هم چنین در آیه بعدی «برای این که

مشیت الهی در تأثیر القائات شیطانی (149)

قلوب کسانی که به آخرت ایمان ندارند به آن مایل شود...» (113/ انعام) این ستمگری ها و

گناهان از جمله هدف های خدا در دعوت حقّه قرار داده شده نظیر آیه سابق «کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ اُمَّهٍ عَمَلَهُمْ،» (108 / انعام) می باشد که زینت دادن اعمال به خدا نسبت داده شده است.

آیاتی که ساحت مقدس الهی را از هر بدی و نقص منزّه می دارد دلالت دارد بر این که نیکی ها بی واسطه و با واسطه همه منسوب به اوست و امّا بدی ها و گناهان بدون واسطه به شیطان و نفس و با واسطه اذن او انجام می گیرد تا امتحان الهی جای خود را بیابد.

«وَ لِتَصْغیآ اِلَیْهِ اَفْئِدَهُ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاخِرَهِ!» (113 / انعام)

تقدیر جمله این است که ما کردیم آن چه را که باید می کردیم و خواستیم آن چه را

که باید می خواستیم و در عین حال برای هدف ها و نتایجی ناگفتنی از وحی ای که

شیطان ها به یکدیگر می کردند جلوگیری ننمودیم. تا هم آن نتایج بدست آید و هم در نتیجه اعراض تو از آنان و رها کردنت آنان را دل هایشان وحی شیطان را اجابت نموده و آن را بپسندد، و در نتیجه بکنند آن کارهای زشتی را که باید بکنند تا به منتها درجه شقاوت که استعداد آن را دارند برسند. آری خداوند نه تنها سعادت را در رسیدن به سعادت کمک می کند، بلکه اهل شقاوت را نیز در رسیدن به کمال اهل شقاوتشان مدد می نماید. هم چنان که فرمود: «همه را، چه آن گروه و چه این گروه، از اعطای پروردگارت کمک می دهیم که عطای پروردگار تو منع شدنی نیست.» (1)

1- المیزان، ج 14، ص 177.

مشیت الهی در تأثیر القائات شیطانی (151)

موقوف بودن راه شیطان به اقتضای الهی

«...قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ...!» (41 / حجر)

«گفت: همین است راه مستقیم که من قضائش را رانده ام.» به طوری از سیاق بر می آید جمله فوق کنایه است از این که همه امور به دست خداست، حتی شیطان هم در این فضولی هایش بی نیاز از خدا نیست.

بر خدا بودن راه شیطان معنایش این است که راه شیطان هم مانند همه امور از هر جهت موقوف به حکم و قضای خداست. اوست که هر چیزی از ناحیه اش آغاز می گیرد و

(152) جن و شیطان

به سویش انجام می پذیرد. پس هیچ امری نیست مگر این که او ربّ و قیّوم بر آن است.

خدای تعالی در قبال اظهار شیطان که گفت: «به زودی از بشر انتقام می گیرم و با تزئین و اغواء سلطه خود را بر همه آنان می گسترانم، به طوری که جز عده قلیلی رهائی نداشته باشند،»

ص:120

(39 و 40 / حجر) پاسخ داده است که آن چه که گفتی به زودی همه شان را گمراه می کنی، و آن چه که استثنا نمودی و چنین اظهار نمودی که به زودی مستقل می شوی، و همه این کارها را به حول و قوه و مشیت خود می کنی ؛ سخت اشتباه کرده ای زیرا غیر من کسی مستقل نیست ؛ و کسی جز من مالک این تصرفات و حاکم در آن نیست. از هر کسی هم که سر بزند به حکم و قضای من است. اگر اغواء کنی به اذن من کردی و اگر نتوانی و ممنوع شوی به مشیّت من شدی و تو از ناحیه خود مالک هیچ چیزی نیستی. تنها مالک و اختیار دار آن اموری هستی که من مالکت کرده ام، و آن چه را که من

موقوف بودن راه شیطان به اقتضای الهی (153)

قضایش را رانده باشم، و من چنین رانده ام که تو نسبت به بندگان من هیچ کار نتوانی بکنی، مگر تنها آن هایی که پیرویت کنند... .

«اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ» (42 / حجر)

«تو بر بندگان من تسلّط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند.» این همان

قضائی است که در آیه سابق در امر اغواء به راندنش اشاره شده که می فرماید غیر او کسی در آن دخالتی ندارد.

حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگی شان بندگان خدایند، و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند و چون بنده او هستند به شیطان تسلّطی برایشان نداده است، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند، و او مالک و مدبّر

همه است. چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند، و سرنوشت خود را به دست او سپرده اند مسلّط فرموده، این هایند که ابلیس بر آنان حکم فرمائی دارد. (1)

1- المیزان، ج 23، ص 242.

چگونگی استناد تصرّفات شیطان به اذن الهی

«زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنينَ وَ الْقَناطيرِ!»

چگونگی استناد تصرفّات شیطان به اذن الهی (155)

(14/آل عمران)

اعمالی که استنادش به شیطان بوده به خداوند متعال منسوب نمی شود. لکن با این وصف از آن جائی که خود شیطان و هر سببی از اسباب خیر و یا شرّ تصرّفاتشان در ملک خداوندی و با اذن و اجازه اوست تا به آن وسیله امور جهان آفرینش و صنع و ایجاد منظم شود و دسته نیکوکاران به اختیار خود به رستگاری، و کافران هم به سوء اختیار خود در پیمودن راه مخصوص، ممتاز شوند در پاره ای از آیات این رقم از تزیین و آراستن دنیوی را هم به خداوند متعال نسبت داده است.

در آیه « زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ،» فاعل تزیین کننده که به طور مبهم ذکر شده، خداوند متعال نیست، زیرا اگر چه به هر حال به خداوند نسبتی دارد (یعنی اگر مراد

(156) جن و شیطان

تزیین صالح باشد به طور مستقیم و اگر مقصود تزیین غیر صالح و مغرور کننده باشد از راه اذن و اجازه منسوب به خدای تعالی می باشد،) ولی چون آیه مشتمل مطالبی است که به طور مستقیم به خداوند منسوب نمی شوند مانند حبّ شهوات و حبّ کثرت مال، که هر دو مذموم و ناپسندند لذا روی ادب مخصوص قرآن، سزاوار است که آن ها را به غیر خداوند از شیطان و یا نفس امّاره نسبت داد.

از خداوند متعال جز کار جمیل و نیکو صادر نمی شود و به اعمال زشت و ناپسند هم فرمان نمی دهد. لکن در نسبت غیر مستقیم و به واسطه که از آن تعبیر به «اذن» و اجازه می شود تمام اشیاء و اعمال به خداوند نسبت دارند. اگر چنین نباشد ربوبیّت الهی نسبت به هر چیز آفریدنش هر چیز را، وهم چنین مالکیّت او نسبت به تمام موجودات و اعمالشان، و یا نفی نمودن شریک به طور کلی از او هیچ یک معنای صحیحی به خود

چگونگی استناد تصرفّات شیطان به اذن الهی (157)

نمی گیرد با این که قرآن شریف از این حقایق مملوّ، و در جملات شریفه: «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ،» (27 / رعد) و «اَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ،» (5 / صف) و «اَللّهُ یَسْتَهْزِی ءُ بِهِمْ وَ یَمُدُّهُمْ فی

طُغْیانِهِمْ،» (15 / بقره) و «اَمَرْنا مُتْرَفیها فَفَسَقُوا،» (16 / اسراء) و امثال آن از آیات دیگر صریحا همین قسمت ها برای خداوند ثابت شده است. این خطا و اشتباه همانا در اثر کوتاهی است که درباره بحث در ارتباط اشیای جهان و افعال و آثارشان با یکدیگر کرده اند. آنان موجودات آفرینش را هر یک مستقل و جدا از هم تصور کرده و از هزاران اشیائی که پیرامون یکدیگر را احاطه کرده و ارتباط کلّی به آن ها دارند، قطع نموده اند. (1)

تصورات شیطان و نقش اختیار در انسان

«وَ اَقُلْ لَکُماآ اِنَ الشَّیْطانَ لَکُما عَدُوٌّ مُبینٌ!» (22 / ابراهیم)

تصرفّات شیطان در ادراک انسان تصرف طولی است، نه در عرض تصرف خود انسان، تا منافات با استقلال انسان در کارهایش داشته باشد.

ص:125

1- المیزان، ج 5، ص 185.

شیطان فقط می تواند چیزهائی را که مربوط به زندگی مادی دنیاست زینت داده و بدین وسیله در ادراک انسان تصرّف نموده و باطل را به لباس حق در آورد، و کاری کند که ارتباط انسان به امور دنیوی تنها به وجه باطل آن امور باشد، و در نتیجه از هیچ چیزی فایده صحیح و مشروع آن را نبرد. و معلوم است که چنین کسی در طرز

تفکّرش و در طرز استفاده از امور دنیوی و هم چنین اسباب مربوط به زندگی خود را مستقل دانسته ؛ همین فکر او را به کلّی از حق و زندگی صحیح و حقیقی غافل می سازد. وقتی انسان کارش به جائی رسید که از هر چیزی تنها وجه باطل آن را درک کند، و از وجه حق و صحیح آن غافل شود رفته رفته دچار غفلت دیگری می گردد که ریشه همه گناهان است و آن غفلت از مقام حق تبارک و تعالی است.

خدای تعالی درباره این گونه اشخاص می فرماید: «اینان کسانی هستند که با داشتن دل نمی فهمند، و با داشتن چشم نمی بینند، گوش ها دارند لکن با آن نمی شنوند، ایشان عینا

مانند چارپایان بلکه گمراه تر از چارپایانند، آنان غفلت زدگانند.» (179 / اعراف)

بنابر این خود را مستقل دیدن، و از پروردگار خود غافل شدن و جمیع اوهام و افکار باطل و هر شرک و ظلمی که مترتّب و متفرع بر آن است همه این ها از تصرّفات شیطان

(160) جن و شیطان

است، گر چه چنین شخصی از آن جائی که خود را مستقل می داند این اوهام و افکار را هم از خود دانسته و شرک و ظلم را نیز عمل خود می پندارد، و باید هم چنین بپندارد، زیرا معنی فریب شیطان خوردن و در تحت ولایت شیطان در آمدن همین است که گمراه بشود و نداند چه کسی او را گمراه کرده است: «او و گروه وی به طور مسلّم شما را از جائی که خودتان احساس نکنید می بینند، آری ما شیطان ها را اولیای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.» (27 / اعراف) قرآن کریم نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده است البته این دو نوع ولایت

ص:127

منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار ندارد. (1)

تصورات شیطان و نقش اختیار در انسان (161)

مسئله جبر و اختیار در رابطه با پیروی از شیطان

«وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ اِبْليسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلاّ فَريقا مِنَ الْمُؤْمِنينَ.» (20 / سبأ)

ابلیس آرزو و پندار خود را درباره آنان محقّق کرد و به کرسی نشاند، و یا معنای آیه این است که شیطان ظنی و پنداری که درباره آنان داشت، محقّق یافت، چون شیطان درباره تمامی ابنای بشر این آرزو و این پندار را دارد که همگی آنان را گمراه کند.

از ظاهر سیاق آیه بعدی «وَ ما کانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلطانٍ با این که ابلیس سلطنتی بر

آنان نداشت...،» (21 / سباء) بر می آید که مراد این است که شیطان ایشان را مجبور به

ص:128

1- المیزان، ج 15، ص 54.

گمراهی نکرد، که به اجبار او را پیروی کنند، تا در نتیجه معذور باشند، بلکه خود آنان به سوء اختیارشان شیطان را پیروی کردند، و این خودشان بودند که پیروی او را اختیار نمودند و او هم بر آنان مسلط گردید، نه این که اوّل او برایشان مسلّط شده، و آنان به حکم اجبار پیرویش کرده باشند.

و منشأ پیروی آن ها از شیطان شکی است که در دل از مسئله آخرت دارند، و آثارش که همان پیروی شیطان است ظاهر می شود، پس این که خدای تعالی به ابلیس اجازه داد تا به این مقدار، یعنی به مقداری که پای جبر در کار نیاید، بر ابنای بشر مسلط شود، برای همین بود که اهل شک از اهل ایمان متمایز و جدا شوند. و معلومشان شود چه کسی به روز جزا ایمان و باور دارد و چه کسی ندارد. و این باعث سلب مسئولیتشان در پیروی

مسئله جبر و اختیار در رابطه با پیروی از شیطان (163)

شیطان نمی شود، چون اگر پیروی کردند به اختیار خود کردند، نه به اجبار کسی. (1)

اغفال شیطان، اضلال ابتدایی و مجازات ثانوی

«یُضِلُّ بِهِ کَثیرا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرا وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفاسِقینَ!» (26 / بقره)

آن چه خدای تعالی از ضلالت و خدعه و مکر و امداد و کمک در طغیان و مسلط کردن شیطان و یا سرپرستی انسان ها، و یا رفیق کردن شیطان را با بعضی از مردم، و

به ظاهر این گونه مطالب که به خود نسبت داده ؛ تمامی آن ها آن طور منسوب به خداست که لایق ساحت قدس او باشد، و به نزاهت او از لوث نقص و قبیح و منکر برنخورد، چون برگشت همه این معانی بالاخره به اضلال و فروع و انواع آن است، و

1- المیزان، ج 32، ص 264.

تمامی انحای اضلال منسوب به خدا، و لایق ساحت او نیست، تا شامل اضلال ابتدائی و به طور اغفال هم بشود.

بلکه آن چه از اضلال به او نسبت داده می شود، اضلال به عنوان مجازات است، که افراد طالب ضلالت را بدان مبتلا می کند. چون بعضی افراد به راستی طالب ضلالتند و به سوء اختیار به استقبالش می روند. هم چنان که خدای تعالی نیز این ضلالت را به خودش نسبت داده و فرموده: «یُضِلُّ بِهِ کَثیرا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرا وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلَّاالْفاسِقینَ بسیاری را با آن هدایت و بسیاری را به وسیله آن گمراه می کند ولی جز گروه

اغفال شیطان، اضلال ابتدایی و مجازات ثانوی (165)

بدکاران کسی را بدان گمراه نمی کند.» و نیز فرموده: «فَلَمّا زاغُوا اَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ همین که منحرف شدند، خدا دل هایشان را منحرف تر و گمراه تر کرد،» (5 / صف) و نیز فرموده: «کَذلِکَ یُضِلُّ اللّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ این چنین خدا هر اسراف گر

شکّاک را گمراه می کند.» (34 / غافر)(1)

سه فرمان الهی در ردّ ادّعای استقلال شیطان

«اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ.» (42 / حجر)

«همگی شان را اغوا می کنم، مگر بندگان مخلصت را... .»

«(گفت): تو بر بندگان من تسلّط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند.»

اگر در آیه شریفه دقّت به عمل آوریم خواهیم دید که آیه شریفه ابلیس را از سه جهت اصلی پاسخ ردّ داده است:

1 این که ابلیس بندگان خدای را منحصر در مخلصین کرده و سلطنت خود را

1- المیزان ، ج 1، ص 182.

بر آنان نفی نموده، و ما بقی افراد بشر را که بر آنان تسلّط دارد بندگان خدا ندانست، و خدای تعالی در پاسخش همه افراد بشر را بنده خود خواند، چیزی که هست سلطنت ابلیس را نسبت به بعضی از بندگان خود نفی و نسبت به بعض دیگر اثبات نمود.

2 این که آن ملعون برای خود در اغوای بشر دعوی استقلال نمود و خدای

سه فرمان الهی در ردّ ادّعای استقلال شیطان (167)

سبحان او را در این ادّعا ردّ نموده و پندارش را باطل خواند، و فرمود که دشمنی او و انتقامش نیز ناشی از قضای خداست، و تسلّطش بر بشر ناشی از تسلّط اوست که او را فقط نسبت به اغوای آنان که به سوء اختیار خود پیروی وی کنند مسلّط فرموده است.

این معنائی که آیه کریمه آن را افاده می کند، و می فرماید هم تسلیط ابلیس بر غوایت غاوین، و هم رهائی دادن مخلصین از شر او هر دو قضای خداست، خود یکی از اصول مهمّی است که توحید قرآن آن را افاده می کند.

3 جهت سوّمی که خدای تعالی از کلام ابلیس ردّ نموده این است که سلطنت ابلیس بر اغوای هر کس که گمراهش می کند هر چند که به جعل خدای سبحان و تسلیط

اوست، الّا این که این تسلیط خدائی ابتدائی و کدره ای نیست و چنان نیست که خدای تعالی افرادی را بدون جهت دست خوش اغوای شیطان نموده، افرادی دیگر را از شرّ او

حفظ نماید، چه چنین رفتاری را نمی توان به ساحت قدس خدای سبحان نسبت داد، بلکه اگر جمعی را دست خوش اغوای او می کند به عنوان مجازات و مسبوق به غوایت خود آن است. (1)

مسئول بودن انسان، و موهوم بودن رابطه شیطان و انسان

«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ...!» (22/ابراهیم)

مسئول و موهوم بودن انسان رابطه شیطان و انسان (169)

منظور عمده از این آیه فهماندن این حقیقت است که انسان خودش مسئول عملیات خویش است، و نباید کاسه را سر دیگری بشکند. چون هیچ کس بر او مسلّط نبوده، پس

1- المیزان، ج 23، ص 244.

هر وقت خواست ملامت کند خودش را بکند. مسئله تابعیت او و متبوعیّت شیطان، یک امر وهمی بیش نیست و حقیقتی ندارد، و به زودی در قیامت آن جا که شیطان از انسان بیزاری می جوید و ملامتش را به خود او بر می گرداند، این حقیقت روشن می شود.

در آیه قبلی هم همین معنا را نسبت به ضعفا و مستکبرین بیان می کرد، آن جا هم می فرمود که رابطه میان این دو طبقه موهوم و هر موهوم دیگری در روز قیامت که روز انکشاف حقایق است به هیچ دردی نمی خورد.

آیه ای که گذشت دلالت روشنی بر این معنا دارد که انسان به تمام معنی بر اعمال خود مسلّط است، و هم اوست که پاداش و کیفر عمل به او مرتبط و از غیر مسئول و موهوم بودن انسان رابطه شیطان و انسان (171)

او مسلوب است. (1)

ص:135

1- المیزان، ج 23، ص 76.

فصل سوم :وظایف شیطان و طرز کار او

عمل گمراه کردن ابلیس چگونه صورت می گیرد؟

«...لاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ ثُمَّ لاَتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ... .»

(16 و 17 / اعراف)

گر چه ابلیس در کلام خود طریقه گمراه کردن ابنای بشر را ذکر نکرده و لکن در

(172)

کلامش اشاره به دو حقیقت هست، و آن دو حقیقت یکی این است که: سبب اضلالش هم ضلالتی است که در نفس خود او جایگزین شده، و مانند آتش که به هر چیز برخورد از حرارت خود در آن اثر می گذارد او نیز هر کسی را که بخواهد گم راه کند با او تماس حاصل می کند و به همین وسیله از گمراهی خود چیزی در نفس او باقی می گذارد.

ص:136

این معنا از آیه: «اُحْشُروُا الَّذینَ ظَلَمُوا وَ اَزْواجَهُمْ... کسانی را که ستم کرده اند با قرین هایشان جمع نموده همه را به راه جهنّم رهبری کنید... بعضی شان پرسش کنان به بعض دیگر رو کرده و می گویند: شما از جانب یمین به ما در آمدید، گویند نه شما اصلاً مؤمن نبودید... ما شما را گم راه کردیم چون خودمان هم گم راه بودیم!» (21تا30 / صافات) نیز استفاده می شود.

دیگر این که آن چیزی که ابلیس خود را به آن تماس می دهد شعور انسانی و

عمل گمراه کردن ابلیس چگونه صورت می گیرد؟ (173)

تفکّر حیوانی اوست، که مربوط به تصوّر اشیاء و تصدیق به سزاوار و غیر سزاوار آن هاست. (1)

1- المیزان، ج 15، ص 43.

اثر نزدیک شدن شیطان به دل انسان

«...لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ!»

(39 و 40 / حجر)

معنای سببیّت اغوای شیطان برای غوایت مردم این است که او به خاطر این که خودش دور از رحمت خدا و از سعادت شده و این دوری به خاطر لزوم و همیشگی لعنت خدا لازمه او گشته، لذا هر وقت که با وسوسه ها و تسویلات خود به درون دلی رخنه کند، و نزدیک شود همین نزدیکی او باعث دور شدن آن دل است از خدا و رحمت او، و این که می گوییم: او مردم را اغواء می کند، معنایش این است که اثر غوایت خود را در آن دل می اندازد(1)

1- المیزان، ج23، ص 237.

تنوع شیطان ها و تنوع فنون آن ها (175)

«...وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَریدٍ!»

کلمه «مَریدٍ» به معنای پلید است، به معنای کسی است که یک سره و خالص فاسد باشد و به کلّی از خیر عاری باشد.

اگر فرمود: «وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ،» و نفرمود: «وَ یَتَّبِعُ الشَیْطانِ الْمَریدْ،» که همان ابلیس باشد، برای این بود که دلالت کند بر این که شیطان انواع و اقسام و فنونی از ضلالت را دارد، چون ابواب باطل مختلف است، و بر هر بابی شیطانی، از قبیل ابلیس، و ذریه اش، و شیطان هایی از آدمیان هستند، که به سوی ضلالت دعوت می کنند، و اولیای گم راه ایشان از ایشان تقلید و پیروی می کنند، هر چند که تمامی تسویلات و وسوسه های آنان منتهی به استاد همه شان ابلیس ملعون می شود.

جمله «وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ،» در عين حال كنايه از اين نيز هست كه گمراهان در پيروى باطل به جائى نمى رسند، كه توقف كنند، براى اين كه استعداد پذيرش حق در آن ها كشته شده، و قلبشان مطبوع بر باطل گشته است.

«كُتِبَ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلّاهُ فَاَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْديهِ اِلى عَذابِ السَّعيرِ!» (4 / حج)

پيروى مى كند هر شيطان پليدى را كه از جمله صفاتش يكى اين است كه بر او نوشته شده كه هر كس او را ولّى خود بگيرد و پيروى اش كند، اضلال او وى را و هدايتش او را به سوى عذاب سعير ثابت و لازم است.

مراد از اين كه فرمود: بر او نوشته شده... اين است كه قضاى الهى در حق وى چنين رانده شده كه اولاً پيروان خود را گمراه كند، و ثانيا ايشان را داخل آتش سازد و اين دو

تنوع شيطان ها و تنوع فنون آن ها (177)

قضاء كه در حق وى رانده شده است، همان است كه در آيه ديگر فرمود: «بندگان من، تو زورت به آن ها نمى رسد، مگر تنها گمراهانى كه تو را پيروى كنند

ص:140

و جهنّم موعد همه آنان است.» (42 و 43 / حجر) (1)

خاطرات شیطانی چیست؟

«... فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ... .» (39 / آل عمران)

قرآن شریف معانی ای را که شیطان در «قلوب مردم» القاء می کند، کلام و قول شیطان محسوب داشته است.

مانند آیات زیر:

(شیطان گوید) به آن ها دستور دهم تا گوش حیوانات را (به منظور بت ها) ببرند ؛

(119 / نساء)

ص:141

1- المیزان، ج28، ص 203.

اینان در مثل چون شیطانند، که انسان را گفت: کافر شو ؛ (16 / حشر)

در دل های مردم وسوسه و اندیشه بد افکند ؛ (5 / ناس)

برخی بر برخی دیگر سخنان فریبنده اظهار کنند ؛ (112 / انعام)

(شیطان گوید) خدا به شما به راستی و حق وعده داد و من به خلاف حقیقت ؛

(22/ابراهیم)

خاطرات شیطانی چیست؟ (179)

شیطان با وعده فقر و ترس بی چیزی شما را به کارهای زشت وادار کند.... (268/بقره)

آن چه در این آیات ذکر شده همان خاطرات وارده در قلوب است که به شیطان منسوب شده است و به نام های «امر، قول، وسوسه، وحی و وعد» نامیده شده است و همه آن ها هم «قول و کلام» می باشند، با این که نه زبانی برایش به حرکت افتاده و نه از دهانی خارج شده است.

قابل تذکر است که هر چه افاده معنای مقصود تام را نماید «کلام و قول» می باشد

ص:142

اعّم از این که مفید آن، صوت واحد یا صوت های متعدد و یا غیر آن مانند «ایماء و رمز»باشد. نوع مردم هم به صوتی که مفید همان معنی است «کلام» گویند اگر چه از دو لب خارج نشود و هم چنین به «ایماء و رمز» قول اطلاق کنند اگر چه مشتمل بر صوتی نباشد.

از آیات آن چه وعده خداوندی را راجع به «مغفرت و فضل» خدا بیان می دارد، آن همانا «کلام ملکی» است، در قبال «وسوسه» که «کلام شیطانی» می باشد.

شیاطین و ملائکه هر یک با القاء نمودن معانی مربوط به خود در قلوب افراد انسانی، با آنان تکلّم می کنند.

امتیاز و تشخیص «کلام ملکی» را از «کلام شیطانی» می توان از خصوصیاتی که در آیات قرآنی تصریح شده به دست آورد. خاطر ملکی ملازم با «شرح صدر» بوده و به «مغفرت و فضل» الهی دعوت و بالاخره منتهی به چیزی می شود که مطابق «دین» یعنی

معارف مذکور در قرآن و سنت نبوی می باشد. از طرف دیگر خاطر شیطانی، ملازم «ضیق صدر» می باشد و به «متابعت هوای نفس» دعوت می کند، و بالاخره منتهی به چیزی می شود که مخالف دین و معارف آن، و هم چنین مخالف فطرت انسانی باشد.(1)

خاطرات شیطانی چیست؟ (181)

نحوه القای القائات شیطانی

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ...وَ قاسَمَهُما...فَدَلّیهُما بِغُرُورٍ!» (20تا22 / اعراف)

القائات شیطانی طوری نیست که انسان آن را احساس نموده و میان آن ها و افکار خودش فرق بگذارد، و آن را مستند به کسی غیر از خود بداند، بلکه بدون هیچ تردیدی آن را نیز افکار خود دانسته و عینا مانند دو دو تا چهار تا و سایر احکام قطعی از خود و

1- المیزان، ج 5، ص 324.

از رشحات فکر خود می داند، و هیچ منافاتی ندارد که افکار باطل ما هم مستند به خود ما باشد و هم بگوییم که شیطان آن را در ما القاء کرده است. هم چنان که بسیاری از افکار و تصمیمات ما هست که در اثر خبری که دیگری داده و یا حکمی که کرده در ما پدید آمده، و ما در عین حال آن را از خود سلب ننموده و استقلال و اختیار خود را در آن انکار نمی نماییم. و اگر آن فکر و آن تصمیم را عملی کردیم و توبیخ و سرزنشی بر آن مترتّب شد تقصیر را به گردن کسی که آن خبر را آورده و یا آن دستور را داده نمی اندازیم، ابلیس هم در قیامت همه گناهان را به گردن بشر می اندازد و قرآن از او چنین حکایت می کند: «شیطان پس از آن که حساب خلایق رسیده شود می گوید: خداوند در دنیا درباره این (بعث و نشور و این بهشت و دوزخ) به شما وعده حق داد و من (باطل) وعده تان دادم و خلف وعده کردم و لکن شما را در گمراهی مجبور نکردم، تنها (از من دعوتی

نحوه القای القائات شیطانی (183)

بود،) این شما بودید که به اختیار دعوتم را پذیرفتید، پس مرا سرزنش مکنید، خود را ملامت

ص:145

کنید، و امروز من نمی توانم به داد شما برسم هم چنان که شما هم نمی توانید به داد من برسید، اینک امروز کفر می ورزم و انکار می کنم اعتقادی را که شما درباره من داشتید و مرا شریک خدای تعالی می پنداشتید؛ برای ستم کاران عذابی است دردناک.» (22 / ابراهیم)

به طوری که ملاحظه می کنید در این آیه شیطان گناه و ظلم را به خود بشر نسبت داده و از خود سلب کرده و خود را به تمام معنا بی طرف قلمداد نموده و گفته است تنها کاری که من کرده ام این بوده که شما را به گناه دعوت کرده و به وعده دروغی دل خوش ساختم.

آیه شریفه «اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ به طور مسلم تو بر بندگان من تسلطّی نخواهی داشت، مگر آن گمراهانی که به میل خود تو پیروی می کنند،»

(42 / حجر) نیز هر قدرت و سلطنتی را از ابلیس نفی نموده و فعالیت های او را تنها در کسانی مؤثر می داند که خودشان به پای خود دنبال شیطان به راه بیفتند. نظیر آیه فوق

ص:146

آیه شریفه: «قرین وی می گوید: پروردگار ما، من او را به طغیان وا نداشتم، بلکه او خودش در گمراهی بعیدی بود.» (27 / ق) پروردگارا من او را به نافرمانی تو مجبور نکردم، او خودش از راه مستقیم بسیار دور بود. (1)

نسخ القائات شیطانی

نسخ القائات شیطانی (185)

«فَیَنْسَخُ اللّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللّهُ ایاتِهِ...فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ!» (52 تا 54 / حج)

خدا آن چه را که شیطان القاء می کند نسخ نموده و سپس آیات خود را در دل ها جایگزین می کند تا القائات شیطان را مایه آزمایش بیماردلان و سنگ دلان قرار داده، و

ص:147

1- المیزان ج 15، ص 53.

تا کسانی که علم روزیشان شده با این نسخ و احکام بفهمند که خدا رسول و یا نبی آرزویش می کرد حق، و از ناحیه پروردگارت بود، چون می بینند که القائات شیطان باطل شد، پس به آن پیغمبر و یا نبی ایمان می آورند و در نتیجه «تخبت» دل هایشان در برابر او نرم، و خاشع می شود.(1)

مفهوم شیطان طائف و طواف او

«اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طآئِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذاهُمْ مُبْصِرُونَ!»

(201 / اعراف)

«طائف از شیطان،» آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می کند تا رخنه ای پیدا کرده و وسوسه خود را وارد قلب کند یا آن وسوسه ای است که در حول

1- المیزان، ج 28، ص 277.

قلب می چرخد تا راهی به قلب باز کرده و وارد شود.

مفهوم شیطان طائف و طواف او (187)

کلمه «تَذَکُّر» به معنای تفکر آدمی است در امور برای پیدا کردن نتیجه ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بود.

معنای آیه این است که پناه ببر به خدا در موقع مداخله شیطان، چه این روش روشِ پرهیزگاران است. پرهیزگاران وقتی شیطان طائف نزدیکشان می شود به یاد این می افتند که پروردگارشان خداوند است که مالک و مربی ایشان است، و همه امور ایشان به دست اوست. پس چه بهتر که به خود او مراجعه نموده و پناه ببریم. خداوند هم شرّ آن شیطان را از ایشان دفع نموده و پرده غفلت را از ایشان بر طرف می سازد و ناگهان بینا می شوند.

پس آیه شریفه همان مضمونی را افاده می کند که آیه: «اِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذینَ امَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ به درستی برای شیطان بر کسانی که ایمان آورده و

بر پروردگار خود توکّل کرده اند سلطنتی نیست،» (99 / نحل) در صدد افاده آن است.

ص:149

و نیز معلوم شد که پناه بردن به خدا خود یک نوع تذکّر است. چون اساسش بر این است که خدای سبحان که پروردگار آدمی است یگانه رکن و پناه گاهی است که می تواند این دشمن مهاجم را دفع بدهد، علاوه بر این که پناه بردن به خدا هم چنان که قبلاً هم گفته شد خود یک نوع توکّل به اوست.(1)

مفهوم نزغ شیطان

مفهوم نزغ شیطان (189)

«...وَ اَعْرِضْ عَنِ الْجهِلینَ وَ اِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ!» (199 و 200 / اعراف)

«نَزْغ» وارد شدن و مداخله کردن در امری برای خراب کاری و فاسد کردن آن است، و در آیه: «مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَغَ الشَّیْطنُ بَیْنی وَ بَیْنَ اِخْوَتی بعد از آن که شیطان میان من و

1- المیزان، ج 16، ص 309.

برادرانم را به هم زد،» (100 / یوسف) به این معناست.

بعضی گفته اند به معنای تکان دادن و از جا کندن و وادار کردن است و غالبا در حال غضب به کار می رود. برخی دیگر گفته اند: نزغ شیطان به معنای کم ترین وسوسه اوست. و لکن همه این معانی نزدیک به همند. البته نسبت به آیه مورد بحث معنای دوّم نزدیک تر است، چون با آیه قبلی هم که دستور می دهد تا از جاهلان اعراض کند مناسبت

(190) جن و شیطان

دارد، زیرا تماس گرفتن جاهلان با آدمی و مشاهده جهالت ایشان خود یک نوع مداخله ای است از شیطان برای عصبانی کردن و آتش به جان کردن آدمی، و برخورد زیاد با جاهلان آدمی را به سوی جهالت و مثل آن ها شدن سوق می دهد.

پس برگشت معنای آیه به این می شود که اگر شیطان خواست مداخله نموده و با رفتار جاهلانه ایشان تو را به غضب و انتقام وادار کند تو به خدا پناه بر که او شنوا و داناست. گو این که خطاب در آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است و لکن مقصود امت آن جناب

است چون خود آن حضرت معصوم است. (1)

مفهوم نزغ شیطان (191)

نزغ شیطان و راه مقابله با آن

«وَ اِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ!»

(36 / فصلت)

کلمه «نَزْغ» به معنای نَخْس است یعنی سیخ یا تازیانه زدن به پهلوی حیوان و یا به عقب آن، تا تحریک شود، و تندتر برود.

حال باید دید نازغ یعنی سیخونک کننده کیست؟ ممکن است خود شیطان باشد، و ممکن هم هست تسویل ها و وسوسه های او باشد، ولی چون خطاب در آیه به

ص:152

1- المیزان، ج16، ص 306.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد مناسب تر به مقام شامخ آن جناب احتمال اوّل است، چون تسویلات و وساوس شیطانی در آن جناب راه ندارد.

(192) جن و شیطان

بله این امکان دارد که آن خبیث با وسوسه مردم، یعنی کفّار و معاندینی که آن جناب دعوتشان می کرده، امور را علیه وی دگرگونه سازد. مثلاً زحمات آن جناب را خنثی نموده و کفر را در کفّار و منکرین بیشتر سازد، و در دشمنی و آزار پیامبر، آتش آن ها را تیزتر کند و نتیجه اش این شود که دفع به احسن آن جناب کم تر مؤثر بیفتد. که بنابراین برگشت این نزغ از شیطان به افکندن دشمنی در بین آن جناب و مردم می شود. و خلاصه همان نزغی خواهد بود که در آیه شریفه «مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَغَ الشَّیْطنُ بَیْنی وَ بَیْنَ اِخْوَتی بعد از آن که شیطان بین من و تو و برادرانم دشمنی افکند،» در سوره یوسف آیه 100 از آن نام می برد، و همان چیزی خواهد بود که آیه شریفه «هیچ رسولی و پیامبری قبل از تو نفرستادیم مگر آن که هر وقت آرزوئی می کرد شیطان آرزویش را برهم

می زد.» (52/حج) آن را القاء در امنیه خوانده است.

نزغ شیطان و راه مقابله با آن (193)

و امّا اگر احتمال دوم را بگیریم، چاره ای جز این نیست که آیه را حمل کنیم بر مطلق دستور تا متمم امر باشد و آن وقت آیه شریفه به وجهی شبیه به مثل معروف (دخترم به تو می گویم عروسم تو بشنو) می شود.

«فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ اِنَّهُ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ!»

کلمه «استغاذه» عبارت است از پناه بردن. معنای جمله مورد بحث این است که هر وقت دیدی شیطان در کارت انگولک می کند پناه ببر به خدا از شیطنت او، که خدا شنوای مسئلت تو، و دانا به حال تو است، و شنوای سخنان تو و دانا به اعمال تو است. (1)

1- المیزان، ج34، ص 308.

«وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ اَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ وَ شارِکْهُمْ فِی الْاَمْوالِ وَ الْاَوْلادِ... .» (64 / اسراء)

معنای آیه شریفه این است که: «با آوازت از ذریّه آدم هر چه را که می توانی گمراه و به معصیت وادار بکن،» که البته به حکم آیات سوره حجر کسانی خواهند بود که ابلیس را دوست داشته و پیروی کنند.

مفهوم صوت و جلب شیطان ولشکرسواره و پیاده او (195)

گویا «اِسْتِفْزاز = هل دادن» با آواز کنایه از خوار کردن آنان با وسوسه های باطل و خالی از حقیقت است، و این که وضع شیطان و پیروانش وضع چوپان و رمه را دارد که با یک صدا به راه افتند، و با صدائی دیگر می ایستند، و پر معلوم است که این صداها آوازهائی بی معنی است.

این که فرمود: «وَ اَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ،» معنایش این است که برای به راه انداختن آنان به سوی معصیت به لشکریانت دستور بده تا بر سر آنان هی بزنند، هم به

سوارانت بسپار، و هم به پیاده نظامت، و این گویا اشاره است به این که لشکریان شیطان بعضی شان تند کار و بعضی کند کارند، هم چنان که وضع هر لشکری همین طور است، بعضی سواره و بعضی پیاده اند، پیاده ها را به کاری می گمارند که حاجت به سرعت عمل نداشته باشد.(1)

مفهوم تسویل و املاء شیطان

«...الشَّیْطانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ اَمْلی لَهُمْ.» (25 / محمد)

«کسانی که بعد از روشن شدن راه هدایت به کفر قبلی خود بر می گردند شیطان این عمل زشت را در نظرشان زینت داده و به آمال کاذب آرزومندشان کرده است.»

کلمه «تَسْویل» به معنای جلوه دادن چیزی است که نفس آدمی حریص بر آن است.

1- المیزان، ج 25، ص 249.

مفهوم تسویل و املاء شیطان (197)

به طوری که زشتی هایش هم در نظر زیبا شود، و مراد از املاء، امداد و یا طولانی کردن آرزوست. خلاصه اشاره است به تسلط شیطان بر مرتدّین. (1)

انتقال تسویلات شیاطین به وسیله انسان ها

«... شَیطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورا!»

(112 / انعام)

همان طور که برای دشمنانی از شیطان های انسی و جنّی درست کرده ایم که پنهانی و با اشاره علیه تو نقشه ریزی می کنند، و با سخنان فریبنده مردم را به اشتباه می اندازند. برای تمامی انبیای گذشته نیز چنین درست کرده بودیم.

گویا مراد این باشد که شیطان های جنّی به وسیله وسوسه به شیطان های انسی

1- المیزان، ج 36، ص 71.

وحی می کنند و شیطان های انسی هم آن وحی را به طور مکرر و تسویل پنهانی برای این که فریب دهند یا برای این که خود فریب آن را خورده اند به هم دیگر می رسانند.(1)

مفهوم حرف زدن شیاطین

مفهوم حرف زدن شیاطین (199)

«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ... .» (22 / ابراهیم)

«قَوْل سخن گفتن» در مورد ملائکه یا شیاطین به خاطر این که وجودشان از سنخ وجود ما انسان ها نیست، یعنی حیوان اجتماعی نیستند، و چون ما تکامل تدریجی و از راه تحصیل علم ندارند، معنائی دیگر باید داشته باشد.

در ما انسان ها «قَوْل سخن گفتن» عبارت است از استخدام صوت یا اشاره به ضمیمه

1- المیزان، ج14، ص 177.

قرار داد قبلی، که فطرت انسانی ما، و این که حیوانی اجتماعی هستیم آن را ایجاب می کرد و امّا ملائکه و جن و شبیه آن دو به طوری که از کلام خدای سبحان بر می آید چنین وجودی ندارند پس قطعا سخن گفتن خدا با آنان طوری دیگر است.

(200) جن و شیطان

از این جا روشن می شود که سخن گفتن خود فرشتگان با یک دیگر و خود شیطان ها با یک دیگر از راه استخدام صدا و استعمال لغت هایی در برابر معانی نیست. بنابراین وقتی یک فرشته می خواهد با فرشته ای دیگر سخن بگوید و مقاصد خود را به او بفهماند، و یا شیطانی می خواهد با شیطان دیگر سخن گوید، این طور نیست که مانند ما بدنی و سری و در سر دهنی و در دهان زبانی داشته باشد، و آن زبان صدا را قطعه قطعه نموده و از هر چند قطعه اش لفظی در برابر مقصدش درست کند، و شنونده اش هم سری و در سر سوراخی به نام گوش و دارای حس سامعه و در پشت آن دستگاه انتقال صوت به مغز داشته باشد، تا سخنان گوینده را بشنود، و این پر واضح است.

اما هر چه باشد به طور مسلّم در بین این دو نوع مخلوق، حقیقت معنای سخن گفتن

و سخن شنیدن هست. و اثر قول و مخصوصا فهم معنای مقصود و ادراک آن را

مفهوم حرف زدن شیاطین (201)

دارد، هر چند که قولی چون قول ما ندارند، و هم چنین بین خدای سبحان و بین ملائکه و شیطان قول هست، امّا نه چون ما، که عبارت است از ایجاد صوت از طرف صاحب قول و شنیدن آن از طرف مقابل.(1)

مفهوم همزات و حضور شیاطین

«وَ قُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ وَ اَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُوُنِ!»

(97 و 98 / مؤمنون)

«بگو بار الها، من از وسوسه و فریب شیاطین به تو پناه می آورم. و هم به تو پناه می آورم از این که شیطان ها به مجلسم حاضر شوند.»

1- المیزان، ج 4، ص 196.

کلمه «هَمَزَه» به معنای شدّت دفع است. همزه شیطان به معنای دفع او به سوی گناهان از راه گمراه کردن است.

در این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستور می دهد که از اغوای شیطان ها به پروردگار خود پناه ببرد، و از این که شیطان ها نزدش حاضر شوند به آن درگاه ملتجی شود، و در این تعبیر اشاره ای هم به این معنا هست که شرک و تکذیب مشرکین هم از همان همزات شیطان ها واحاطه و حضور آن هاست.(1)

مفهوم همزات و حضور شیاطین (203)

ضعف کید و فریب شیطان

«فَقاتِلُوآا اَوْلِیاآءَ الشَّیْطانِ اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعیفا!» (76 / نساء)

«پس پیکار کنید با دوستان شیطان زیرا که فریب شیطان ضعیف است.» آنان که به جهت پیروی طاغوت کافر شدند از ولایت خدا بیرونند و مولائی ندارند به جز مولای

1- المیزان، ج29، ص 98.

شرک و پرستش غیر خدا. یعنی شیطان که دوست ایشان است و ایشان نیز دوستان اویند.

این آیه فریب شیطان را ضعیف شمرده، زیرا که راه طاغوت است و در برابر راه

خداوند و همه قوّت ها از آن خداست. پس برای راه طاغوت که فریب شیطان است چیزی به جز ناتوانی نمی ماند و لذا با بیان ضعف دشمنان خدا، مؤمنین را برای جهاد با آنان تشویق و تشجیع می کند، البته ظاهر است که ضعف فریب شیطان در مقابل خداست و منافات ندارد که بالنّسبه به مریدان خود توانا باشد.(1)

گمراهی شیطان، گمراهی اولیّه یا مجازات؟

«قالَ رَبِّ بِمااَغْوَیْتَنی... .» (39/حجر)

گمراهی شیطان، گمراهی اولیّه یا مجازات؟ (205)

از این که ابلیس غوایت خود را به خدا نسبت داد و خدا هم نه آن را ردّ کرد و نه جوابش داد می فهمیم که مقصود از آن غوایت، قضیه سر پیچی از سجده بر آدم نبوده،

1- المیزان ج،8 ص 277

برای این که هیچ رابطه ای میان سر پیچی او و معصیت انسان نیست، تا آن سبب این شود، و ابلیس با سرپیچی خودش وسیله معصیت بشر را فراهم کند.

بلکه مقصود از این غوایت آن غوایتی است که از خطاب خدایی استشمام نمود، و فهمید که لعنت مطلق خدا که همان دوری از رحمت او و گمراهی از طریق سعادت است، برای همیشه درباره اش مسلّم شده، البته این استقرار لعنت جزافی نبوده، بلکه اثر آن غوایتی است که خودش برای خود پسندید، پس اضلال خدای تعالی درباره او اضلال ابتدائی نیست، بلکه اضلال مجازاتی است که جائز است و هیچ اشکالی ندارد، و به همین

جهت بود که خدای تعالی هم آن را انکار نکرد و در آیه «یُضِلُّ بِهِ کَثیرا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرا وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفاسِقینَ قرآن بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می کند و گمراه نمی کند مگر فاسقان را!» (26 / بقره) به آن اعتراف و تصریح نموده است.

این آن حقیقتی است که دقّت و تدبّر در آیات قرآنی آن را دست می دهد و خلاصه اش

این شد که مراد از اغوای خدای تعالی شیطان را اغواء و اضلال ابتدائی نیست بلکه به عنوان مجازات است، و جمله «وَ اِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی!» (78 / ص) آن را افاده می کند. (1)

مکر و املاء و استدراج و چگونگی استناد آن ها به خدا و شیطان

مکر و املاء و استدراج (207)

«وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ!»، « فَلِلّهِ الْمَکْرُ جَمیعا!» (183 / اعراف)

«فَلِلّهِ الْمَکْرُ جَمیعا!» (42 / رعد)

جمیع مکرها و مخالفت ها و ظلم ها و تعدیاتی که از مردم نسبت به وظایف دینی انجام می گیرد، و هم چنین برخورد آن ها با حوادثی که باطن آن ها را بروز می دهد، مکر و املاء و خدعه ای است الهی، چه آن که از حقوق بندگان بر خدا این است که آن ها را به

1- المیزان ، ج 23 ، ص 236 .

عاقبت امور و سرانجام افعال خود برساند. و خداوند هم آن ها را به عاقبت اعمالشان می رساند، و خداوند در کار خود پیروز است.

(208) جن و شیطان

«وَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِایتِنا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ وَ اُمْلی لَهُمْ اِنَّ کَیْدی مَتینٌ!»

«و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از راهی که ندانند بگیریمشان و مهلتشان دهیم که کید من استوار است.» (182 و 183 / اعراف)

همین مکر و املاء و استدراج وقتی که به شیطان نسبت داده می شود از اقسام کفر و معاصی می گردد، و کشیدن به طرف آن ها دعوت، وسوسه، وحی، نزوع اضلال است و حوادثی که آدمی را به طرف آن ها می خواند زینت شیطان و وسائل و ریسمان و شبکه های اوست که بدان بندگان را به دام می افکند، چه آن که شیطان با این وسائل، بندگان الهی را اغواء نموده و با وسائلی که در دست دارد آن ها را گمراه می کند. (1)

1- المیزان، ج7، ص 56.

مکر و املاء و استدراج (209)

شیاطین جنّی بنّا و غوّاص در تسخیر سلیمان نبی علیه السلام

«وَ الشَّیاطینَ کُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ وَ اخَرینَ مُقَرَّنینَ فِی الْاَصْفادِ.»

(37 و 38 / ص)

«ما شیطان های جنّی را برای سلیمان مسخّر کردیم تا هر یک از آن ها که کار بنائی را می دانستند، برایش بنائی کنند، و هر یک از آن ها که غواصی را می دانستند برایش در دریا غواصّی کنند و لؤلؤ و سایر منافع دریائی را برایش استخراج کنند.»

«وَ اخَرینَ مُقَرَّنینَ فِی الْاَصْفادِ.»

یعنی ما سایر طبقات جن را برای او مسخّر کردیم تا همه را غل و زنجیر کند. و از شرّشان راحت باشد.(1)

1- المیزان ، ج33، ص 327.

علت تشبیه شکوفه میوه درختان جهنّمی به سر شیاطین

«اِنَّها شَجَرَهٌ تَخْرُجُ فی اَصْلِ الْجَحیمِ طَلْعُها کَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطینِ.»

(64 تا 66 / صافات)

«درخت زقّوم... درختی است که از بیخ جهنّم سر در می آورد. میوه اش گوئی سر شیطان هاست.»

علت تشبیه شکوفه میوه درختان جهنّمی به سرشیاطین (211)

در آیات سوره فوق الذکر نعمت هایی که خدای تعالی برای اهل بهشت آماده کرده و آن ها را به وصف «رزق کریم» توصیف نموده، با آن جایگاه هایی که برای اهل آتش تهیه دیده، و آن را درخت زقّوم نامیده، که شکوفه هایش گوئی سر شیطان هاست و نیز شرابی از حمیم است، مقایسه شده است.

کلمه «زَقّوم» نام درختی است که برگ هایی کوچک و تلخ و بد بو دارد. و چون برگ آن را بکنند در محل کنده شده شیری بیرون می آید که به هر جا از بدن آدمی برسد آن جا ورم می کند. و این درخت در سرزمین تهامه و نیز در هر سرزمین خشک و بی آب و

علف می روید... و درختی که در این آیه شریفه توصیف شده، زقوم نامیده شده است.

«اِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمینَ ما آن را فتنه ستم گران کردیم.» (63 / صافات)

این جمله به شجره زقّوم برمی گردد و فتنه به معنای محنت و عذاب است.

«اِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فی اَصْلِ الْجَحیمِ.» (64 / صافات)

این جمله وصف شجره زقّوم است. و اصل جحیم به معنای قعر جهنم است و این تعجب ندارد که در آتش جهنم درختی بروید و هم چنان باقی بماند و نسوزد، برای این که زنده ماندن دوزخیان در آتش عجیب تر است و خدا هر کاری بخواهد می تواند بکند.

«طَلْعُها کَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطینِ.» (65 / صافات)

کلمه «طَلْع» به معنای شکوفه میوه است. در این آیه میوه درخت زقّوم را به سر شیطان ها تشبیه کرده، و این بدان عنایت است عوام از مردم، شیطان را در زشت ترین صورت ها تصویر می کنند. البته در تشبیه هر چیز این معنا لازم است که به

علت تشبیه شکوفه میوه درختان جهنّمی به سرشیاطین (213)

چیزی تشبیه شود که شنونده آن را بشناسد. و مردم سر شیطان ها را

ندیده اند و نمی شناختند.

«فَاِنَّهُمْ لاَكِلُونَ مِنْها فَمالِؤُنَ مِنْهَا الْبُطُونَ.» (66 / صافات)

این جمله بیان می کند که درخت نام برده وسیله پذیرائی از ستمگران است که از آن می خورند و در این که فرموده: «پس شکم ها را از آن پر خواهند کرد،» اشاره است به گرسنگی شدید اهل دوزخ به طوری که آن قدر حریص بر خوردن می شوند که دیگر در فکر نیستند که چه می خورند؟ (1)

1- المیزان، ج33، ص 224.

فصل چهارم :وسایل کار شیطان

میدان عمل شیطان و محل نفوذ او

«قالَ فَبِماآ اَغْوَيْتَنى لاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقيمَ،

ثُمَّ لاَتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ اَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَيْمانِهِمْ وَ عَنْ شَماآئِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرينَ!» (16 و 17 / اعراف)

آیاتی هست که بتوان از آن ها چیزهائی در مورد عمل و محل نفوذ شیطان استفاده کرد: از آن جمله آیه زیر است که حکایت قول خود اوست:

«لاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقيمَ ثُمَّ لاَتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ اَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ

اَیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمآئِلِهِمْ گفت برای این ضلالت که مرا نصیب داده ای در راه راست تو بر سر آنان کمین می نشینم، آن گاه از جلوی رویشان و از پشت سرشان و از راستشان و از چپشان به آنان می تازم...!» (16 و 17 / اعراف)

از آیه فوق استفاده می شود که وی نخست در عواطف نفسانی انسان یعنی در بیم و امید او، در آمال و آرزوهای او، در شهوت و غضب او، تصّرف نموده و آن گاه در اراده و افکاری که از این عواطف بر می خیزد تصرّف می کند.

قریب به معنای آیه فوق، آیه شریفه «قالَ رَبِّ بِما اَغْوَیْتَنی لاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الاْرْضِ،»

است زیرا معنی این آیه این است که «من امور باطل و زشتی ها و پلیدی ها را از راه میل و رغبتی که عواطف بشری به آن دارد در نظر آنان زینت داده، و به همین وسیله گمراهشان می کنم.» (39 / حجر) مثلاً زنا را که یکی از گناهان است از آن جائی که مطابق میل شهوانی اوست در نظرش اینقدر زینت می دهم تا به تدریج از اهمیت محذور و زشتی آن کاسته و هم چنین می کاهم تا یک باره تصدیق به خوبی آن نموده و مرتکبش شود.

نظیر آیه فوق آیه: «یَعِدُهُمْ وَ یُمَنّیهِمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا وعده شان می دهد و امیدوارشان می کند، ولکن شیطان وعده شان نمی دهد مگر به فریب!» (120 / نساء) و هم چنین آیه: «فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ پس شیطان عمل هایشان را در نظرشان زینت داده است.» (63 / نحل)

همه این آیات به طوری که ملاحظه می کنید دلالت دارد بر این که میدان عمل

میدان عمل شیطان و محل نفوذ او (217)

تاخت وتاز شیطان همانا ادراک نفسانی و ابزار کار او عواطف و احساسات بشری است، و به شهادت آیه: «الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ اَلَّذی یُوَسْوِسُ فیصُدوُرِالنّاسِ از شر وسوسه گر نهانی که در دل مردم وسوسه می کند،» (5 / ناس) اوهام کاذبه و افکار باطل را شیطان در نفس انسان القاء می کند. (1)

1- المیزان، ج 15، ص 52.

«کَذلِکَ زَیَّنّا لِکُلِّ اُمَّهٍ عَمَلَهُمْ!» (108 / انعام)

«زینت» هر چیز زیبا و دوست داشتنی است که ضمیمه چیز دیگری شده و به آن زیبائی می بخشد و مرغوب و محبوب قرار می دهد و طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می کند و در نتیجه از فواید آن چیز هم منتفع می شود.

این لذایذ است که عمل و متعلقات عمل انسان را در نظر انسان زینت می دهد. و خداوند هم به وسیله همین لذایذ آدمی را تسخیر کرده است. اگر این لذایذ نبود بشر در صدد انجام هیچ عملی بر نمی آمد، و در نتیجه آن نتایجی که خداوند از خلقت انسان در نظر داشته و هم چنین نتایج تکوینی از قبیل بقای شخص و دوام نسل حاصل نمی شد. اگر در خوردن و آشامیدن و زناشوئی لذتی نمی بود هیچ وقت انسان حاضر نمی شد برای رسیدن به آن این همه رنج و زحمت بدنی و ناملایمات روحی را تحمل کند، و در

ص:173

نتیجه نظام زندگی مختل می شد، و افراد از بین رفته و نوع بشر منقرض می گشت، و حکمت تکوین و ایجاد، بدون شک لغو می گردید.

لذایذ چند قسمند:

لذاید طبیعی و فکری و لذاید شیطانی (219)

یکی آن لذایذی است که لذیذ بودن و زیبائی آن طبیعی شی ء لذیذ است مانند طعم لذیذ غذا و لذت نکاح.

قسم دیگر لذایذی است فکری که هم زندگی دنیوی انسان را اصلاح می کند و هم نسبت به آخرت او ضرری ندارد. یکی از مثال های روشن این گونه لذات «ایمان»است که «حَبَّبَ اِلَیْکُمُ الْایمانَ وَ زَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ!» (7 / حجرات) حلاوتش را خدا در دل هر که بخواهد می اندازد.

قسم سوّم لذاتی است که موافق با هوی و مایه بدبختی در دنیا و آخرت است.

عبادت را تباه و زندگی طیّب را فاسد می سازد. لذاتی است که فطرت ساده و سالم

ص:174

مخالف آن است. البته احکام فطرت و افکاری که از فطرت منبعث می شود هیچ وقت با اصل فطرت مخالفت و ناسازگاری ندارد. چون خدای تعالی فطرت انسان را طوری تنظیم کرده که انسان را به سوی سعادتش سوق دهد. پس هر حکم و فکری که مخالف با فطرت سالم باشد و سعادت آدمی را تأمین نکند از خود فطرت ترشح نشده، و به طور مسلّم القائی است از القائات شیطان، و لغزشی است روحی و مستند به شیطان، مانند لذات موهومی که انسان از انواع فسق و فجور احساس می کند. این گونه لذات را خداوند به شیطان نسبت داده و از قول او چنین حکایت می کند: «لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الْاَرْضِ وَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعينَ!» (39 / حجر) و نیز می فرماید: « فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ اَعْمالَهُمْ» (63/نحل). (1)

1- المیزان، ج14، ص 168.

لذاید طبیعی و فکری و لذاید شیطانی (221)

نحوه گرفتاری در دام شیطان

«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الْأَمْرُ اِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُّکُمْ فَاَخْلَفْتُکُمْ.» (22 / ابراهیم)

ابلیس اولیای خود را به مشتهیات لذیذ و آمال دور و دراز وعده داده، مرگ را از یادشان برده و از یاد بعث و حساب منصرفشان کرده است، و از سوی دیگر ایشان را از فقر و ذلت و ملامت مردم ترسانده، و کلید تمامی این دام ها اغفال ایشان از مقام

(222) جن و شیطان

پروردگار، و جلوه دادن زندگی حاضرشان است. به طوری که چنین می پندارند که اسباب ظاهری همه مستقل در تأثیر، و خالق آثار خود هستند، و نیز می پندارند که خودشان هم در استعمال اسباب بر طبق دل خواه خود مستقلند. وقتی اولیای خود را دچار چنین انحرافی نمود، آن وقت به آسانی ایشان را مغرور می سازد تا به خود اعتماد کنند، نه بر خدا و اسباب دنیوی را همه در راه شهوات و آرزوهای خود به کار بندند.

ص:176

دعوت ابلیس از راه اغفال و جلوه دادن اموری در اوهام و آرزوهای بشر است که یا سرانجام برخلاف واقع در می آید، و آدمی خودش می فهمد که فریب بوده، و یا اگر به آن رسیده آن را برخلاف آن چه که می پنداشت می یابد، و ناگزیر رهایش نموده، باز دنبال چیزی می رود که آن را موافق خواسته اش ببیند. این وضع ایشان است در دنیا، و امّا در آخرت همه شئون آن را از یاد ایشان می برد. (1)

نحوه گرفتاری در دام شیطان (223)

جلوه های شیطانی اعمال و بی اثر شدن آن ها

«وَ اِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْملَهُمْ... .» (48 / انفال)

زینت دادن شیطان عمل آدمی را به این است که به وسیله تهییج عواطف درونی مربوط به آن عمل در دل آدمی القاء می کند که عمل بسیار خوبی است، و در نتیجه

1- المیزان ، ج 23،ص 71.

انسان از عمل خود لذت می برد و قلبا آن را دوست می دارد، و آن قدر قلب متوجّه آن

می شود که دیگر فرصتی برایش نمی ماند تا در عواقب وخیم و آثار سوء و شوم آن تعقلی کند.

در جنگ بدر، شیطان با گفتن جمله: «لا غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ امروز کسی نیست که بر شما غلبه کند،» (48 / انفال) کفار را در آن چه که تصمیم گرفته بودند یعنی در قتال با مسلمین تشویق و خوش دل ساخته و در تکمیل این غرض گفت: «وَ اِنّی جارٌ لَکُمْ من پناه شمایم!» (48 / انفال)

روز فرقان آن روزی بود که شیطان رفتاری را که مشرکین در دشمنی با خدا و رسول و جنگ با مسلمین داشتند و آن رفتار را در آمادگی برای خاموش کردن نور خدا اعمال می کردند در نظر ایشان جلوه داده و برای تشویق و خوش دل ساختن آنان می گفت: «لا غالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النّاسِ هیچ مردمی امروز نمی توانند بر شما غلبه کنند،» و

ص:178

جلوه های شیطانی اعمال و بی اثرشدن آن ها (225)

من هم خود پناه شمایم و دشمن شما را از شما دفع می کنم، ولی وقتی دو فریق با هم رو به رو شدند مشرکین مؤمنین را و مؤمنین مشرکین را دیدند او شیطان شکست خورده و فراری به عقب برگشت و به مشرکین گفت: من چیزهائی می بینم که شما نمی بینید. من ملائکه را می بینم که دارند برای کمک مؤمنین با عذاب هایی که شما را تهدید می کند نازل می شوند. من از عذاب خدا می ترسم، و خدا شدیدالعذاب است. (1)

رابطه عمل شیطان با شراب و قمار و آثار آن ها

«أِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الأَنْصابُ وَ الأَزْلمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطنِ فَاجْتَنِبُوهُ...!» (90 / مائده)

«رِجْس» مانند نجس هر چیز پلیدی را گویند. رجاست به معنی وصف پلیدی است،

1- المیزان، ج17، ص 153.

مانند نجاست و قذارت که عبارتند از پلیدی یعنی حالت و وصفی که طبایع از هر چیزی که دارای آن حالت و وصف است از روی نفرت دوری می کنند. و پلید بودن این هایی که در آیه ذکر شده است از همین جهت است که مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیکی به آن را برای خاطر آن وصفش جایز نمی داند. چون که در آن هیچ خاصیّت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود، نمی بیند، کما این که چه بسا آیه شریفه «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ... از تو از

رابطه عمل شیطان با شراب و قمار و آثار آن ها (227)

خمر و قمار پرسند، بگو: در آن دو گناه بزرگی است و سودهائی است برای مردم، ولکن گناه آن دو بزرگ تر از سودشان است،» (219 / بقره) هم اشاره ای به این معنی داشته باشد، چون به طور مطلق گناه خمر و میسر را بر نفع آن ها غلبه داده، و هیچ زمانی را استثناء نکرده، و شاید از همین جهت پلیدی های نام برده را به عمل شیطان نسبت داده، و کسی را با شیطان شریک در آن ها نکرده، چه اگر در آن ها جهت خیری بود لابد از ناحیه غیر

شیطان بود. و آن غیر شیطان با شیطان شریک می شد. و در آیه بعد هم فرموده: «شیطان می خواهد به وسیله همین پلیدی ها یعنی شراب و قمار بین شما دشمنی و کدورت به وجود آورد، و مانع شما از ذکر خدا و نماز شود.» (91 / مائده)

و نیز در آیات زیادی شیطان را برای انسان دشمن معرفی نموده که هیچ گاه خیر آدمی را نمی خواهد، و فرموده: «شیطان برای انسان دشمنی است آشکار!» (5 / یوسف) و

نیز فرموده: «در لوح محفوظ درباره شیطان چنین نوشته که هر کس او را دوست بدارد مسلما او گمراهش می کند.» (4 / حج) و نیز فرموده: «نمی خوانند مگر شیطانی را که در کفر و عصیان شدید است، خداوند لعنتش کرده،» (117 و 118 / نساء) لعنت خود را بر او ثابت و او را از هر خیری طرد کرده است.

رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که این ها کار آدم را به ارتکاب عملیات زشتی که مخصوص به شیطان است می کشانند و شیطان

هم جز این کاری ندارد که وسوسه های خود را در دل ها راه داده و دل ها را گمراه کند، و از همین جهت در آیه مورد بحث آن ها را رجس نامیده، چه در آیات دیگری هم گمراهی را رجس خوانده است.

سیاق آیه فوق بیان جمله: «مِنْ عَمَلِ الشَّیْطنِ،» یا «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطنِ،» است، و

رابطه عمل شیطان با شراب و قمار و آثار آن ها (229)

معنایش این است که این که گفته شد این امور از عمل شیطانند یا هم رجس و هم از عمل شیطانند برای این است که شیطان هیچ غرضی از این عملیات خود یعنی خمر و میسر ندارد مگر ایجاد عداوت و بغضاء بین شما، و این که به این وسیله شما را به تجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وادار کند. و در نتیجه به وسیله همین شراب و قمار و انصاب و ازلام شما را از ذکر خدا و نماز باز بدارد، و این که عداوت و بغضا را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که این اثر در آن دو ظاهرتر است.

بعد از این می فرماید «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطنِ،» آن گاه رجس بودن آن را به وسیله

کلمه «اِنَّما» حصر نموده و فرموده: این عملیات جز این نخواهد بود که هر وقت واقع شوند رجس و پلید و عمل شیطانند. و شیطان هم جز این که به وسیله این ها بین شما عداوت و بغضا بیندازد و شما را از نماز و یاد خدا غافل سازد غرض دیگری ندارد، و

سخن کوتاه، هیچ امیدی به این که روزی نفع این عملیات از گناهش چربیده مباح شوند نیست. (دقّت بفرمائید)(1)

حبّ شهوات و چگونگی انتساب آن به شیطان

«زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ... .» (14/ آل عمران)

مقصود از «حبّ شهوات» فرو رفتن و دل بستگی به محبت آن هاست که منسوب به

حبّ شهوات و چگونگی انتساب آن به شیطان (231)

شیطان است ولی خود حبّ فطری موجود در انسان به خداوند متعال منسوب است.

1- المیزان، ج11،ص 208.

این شهوات اموری است که برای بر پا داشتن حیات دنیا از آن ها بهره برده می شود.

منظور اصلی آیه بیان داشتن اصناف مختلف مردم نسبت به شیفتگی و عشق و مشتهیات دنیائی است، یعنی می خواهد بیان کند که:

دسته ای از مردم تنها به عشق بازی با زنان پرداخته و جز انس و صحبت آنان و نزدیکی و الفت آن ها هدف دیگری ندارند که این خود دنباله هایی پیدا می کند و به معاصی بزرگی منجر می شود.

دسته دیگری تنها به محبّت پسران و زیاد کردن آن ها و استمداد جستن از ایشان، دل بستگی دارند و در این راه می کوشند. آنان به دختران چندان علاقه ای ندارند.

عده دیگر هدفشان را تنها و تنها جمع اموال قرار داده و بیشتر در گرد آوردن

پول های طلا و نقره یا آن چه جای آن ها را بگیرد می کوشند. اشخاصی که این جنون را در سر دارند و به جمع اثاث و اموال دیگر چندان اعتنائی ندارند مگر آن اندازه که در

حفظ پول ها و نگهداری آن دخیل باشد.

مردمی دیگر اشتهای خود را در فراهم نمودن اسبان و یا جمع کردن گاو و گوسفند و شتر و یا پرداختن به امور کشت و زرع می بینند و تا جائی ممکن است از لذایذ و شهوات دیگر هم در این راه دست بر می دارند. و چه بسا که سه قسم اخیر یعنی علاقه به خیل و انعام و حرث با هم جمع شده و مورد عشق یک فرد قرار می گیرد.

این ها اقسام متعددی از شهوات بود که مردم دسته دسته به یکی از آن ها دل بستگی پیدا می کنند و هر دسته همّ شان را مصروف همان که مورد علاقه ایشان واقع شده قرار می دهند، یعنی آن را اصل تمام لذایذ حیاتی خویش پنداشته و شهوات دیگر را فرع آن

حبّ شهوات و چگونگی انتساب آن به شیطان (233)

می دارند وکمتر کسی پیدا می شود یا شاید اصلاً پیدا نشود که تمام آن ها را با یک نظر مساوی و قصد واحد بنگرد و در علاقه و عشق به هر یک یک آن ها معتدل باشد.

امّا جاه و منصب و ریاست و صدارتی که بعضا مورد علاقه آدمی قرار می گیرند

در واقع امور موهومی است که در قصد و نظر ثانوی مورد علاقه آدمی است و التذاذ به آن ها التذاذ شهوی شمرده نمی شود. (1)

مفهوم خطوات شیطان و موارد انحصار دعوت او

«یا اَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا فِی الاَْرْضِ حَلالاً طَیِّبا وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ!» (168 /بقره)

«اِنَّمایَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِوَالْفَحْشاءِوَاَنْ تَقُولُواعَلَی اللّهِ مالاتَعْلَمُونَ!»(169/بقره)

«هان ای مردم از آن چه در زمین است بخورید در حالی که حلال و طیّب باشد و گام های شیطان را پیروی مکنید که او شما را دشمنی است آشکار!»

کلمه «خُطُوات» به معنای «گام» یا فاصله میانه دو پای آدمی در حال راه رفتن است.

ص:186

1- المیزان، ج5، ص 200.

خطوات شیطان، عبارت می شود از اموری که نسبتش به فرض شیطان، یعنی اغواء به وسیله شرک نسبت گام هایی است که یک رونده به سوی مقصد خود بر می دارد.

بنابراین مراد از آن اموری خواهد بود که نسبت به شرک و دوری از خدا

مفهوم خطوات شیطان و موارد انحصار دعوت او (235)

جنبه مقدمه دارد.

کلمه «يَأْمُرُكُم» از امر است، که به معنای این است که آمر اراده خود را تحمیل بر مأمور کند، تا مأمور آن چه را او خواسته انجام دهد، و امر از شیطان عبارت است از وسوسه او، و این که آن چه را از انسان می خواهد، به وسیله اخطار آن به قلب آدمی و جلوه دادن آن در نظر آدمی، بر انسان تحمیل نماید.

کلمه «سُوء» به معنای هر چیزی است که انسان از آن نفرت دارد، و درنظر اجتماع زشت می آید، و این سوء در صورتی که از حد بگذرد و از طور خود تجاوز کند، آن وقت مصداق فحشاء می شود، و به همین جهت زنا را که زشتی اش از حد بیرون است،فحشاء می گویند.

خدای تعالی در صدر این دو آیه خطاب را متوجّه عموم کرد (نه خصوص مؤمنین) و

ص:187

این بدان جهت بود که حکمی که در این آیه به گوش می رساند و بیانش می کند، حکمی است که مورد ابتلای عموم مردم است.

جمله «کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ حَلالاً طَیِّبا،» اباحه ای عمومی، و بدون قید و شرط را آماده می کند. چیزی که هست جمله «وَ لاتَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ،» می فهماند که در این میان چیزهای دیگری هم هست که نامش خطوات شیطان است، و مربوط به همین اکل حلال طیّب است، و این امور، یا مربوط به نخوردن به خاطر پیروی شیطان است، و یا خوردن به خاطر پیروی از شیطان است. و چون تا این جا معلوم نکرد که آن امور چیست؟ لذا برای این که ضابطه ای به دست داده باشد، که چه چیزهائی پیروی شیطان است، کلمه سوء، فحشاء و سخن بدون علم را خاطر نشان کرد و فهماند که هر چیزی که بد است یا فحشاء است، یا بدون علم حکم کردن است، و پیروی از آن پیروی شیطان است.

خدای تعالی هیچ روش و مشی ای را منع نکرده، مگر آن روشی را که آدمی در رفتن

مفهوم خطوات شیطان و موارد انحصار دعوت او (237)

بر طبق آن پای خود را به جای پای شیطان بگذارد و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن

ص:188

شیطان کند. در این صورت است که روش او پیروی گام های شیطان می شود.

سوء و فحشاء در انجام عمل مصداق پیدا می کند. در مقابل آن دو، قول بدون علم که مربوط به زبان است. از این می فهمیم که دعوت شیطان منحصر است در دعوت به عملی که یا سوء است و یا فحشاء و در دعوت به گفتن سخن بدون علم و دلیل. (1)

مفهوم زینت دادن زمین به وسیله شیطان

1 المیزان، ج 2، ص 391.

«لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ وَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ... .» (39 / حجر)

این که ابلیس گفت: «لَاُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ،» منظورش این است که باطل یا گناهان را در نظر بشر زینت می دهم.

ص:189

1- المیزان، ج 2، ص 391.

«زینت دادن برای آنان در زمین،» این است که آدمیان را در زندگی زمینی شان که همان زندگی دنیا باشد فریب می دهیم.

دلالت آیه این است که ابلیس در کلام خود زمین را ظرف اغوا و تزیین و فریب دادن آدم و همسرش قرار داده است، پس فریب دادنش آدم و حوّا را به همین بود که آن دو را به مخالفت امر ارشادی خدا وادار کند، و از بهشت بیرون نموده و زمین نشین شان سازد، تا قهرا صاحب فرزندانی شوند که وی به اغوای همان مشغول گردد و آنان را از

مفهوم زینت دادن زمین به وسیله شیطان (239)

راه حق دور و از صراط مستقیم گم راه نماید، و لذا می بینیم خدای تعالی در آیه: «ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، لباس ایشان را از تنشان کند تا عورت هاشان را به ایشان بنمایاند.» (27 / اعراف) مقصد ابلیس را

ص:190

در اغوای آدم و همسرش برهنه شدن و متوجّه شهوت گشتن قرار داد. (1)

اهداف متفاوت تزیین دنیا و استناد آن به خدا و شیطان

«زُيِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنينَ وَ... .» (14 / آل عمران)

تزیین و آرایش دادن متاع و کالای دنیا برای دو منظور و هدف تصور دارد: یکی آن تزیین و آراستنی که به منظور رسیدن به آخرت و طلب کردن مرضات الهی است،تا آدمی در زندگی دنیوی با اعمال مختلفی که در ناحیه «مال» و «جاه» و «اولاد» و «نفوس» و امثال آن انجام می دهد، راه خشنودی خداوند را تحصیل کند و به قرب او فائز شود. این قسم از تزیین را خداوند به خودش نسبت داده است.

ص:191

آیه شریفه: «اِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الأَرْضِ زینَهً لَها ما آن چه در روی زمین است زینت قرار دادیم،» (7 / کهف) و هم چنین آیه شریفه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَهَ اللّهِ الَّتیاَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْق بگو چه کسی زینت های خدا را که برای بندگانش آفریده حرام و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع نمود،» (32 / اعراف) را از این قسم محسوب می داریم.

اهداف متفاوت تزیین دنیاواستنادآن به خداوشیطان (241)

دیگر آن تزیین و آرایش هایی می باشد که به منظور جلب قلوب آدمیان نسبت به زخارف و زینت های دنیوی ترتیب داده شده اند، تا دل های انسان را ربوده و از توجه به مبدأ و یاد و ذکر خداوندی باز دارد. این نحوه از تزیین، تنها و تنها تصرّف شیطانی و مذموم می باشد. و خداوند متعال هم در کلام خودش آن را منسوب به شیطان دانسته و بندگانش را هم از نزدیکی به آن نهی فرموده است.

آیه: «وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطنُ ما کانُوا یَعْمَلُونَ شیطان اعمال آنان را در نظرشان زینت داد،» (43 / انعام) و آیه: «زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْملَهُمْ اعمال زشت آنان در نظرشان زیبا

ص:192

آمد،» (48 / انفال) و امثال آن ها از سایر آیاتی که در همین زمینه ایراد شده اند.(1)

مفهوم کمین نشستن شیطان و محاصره انسان

«قالَ فَبِماآ اَغْوَیْتَنی لاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ... .» (16 / اعراف)

کلمه «اغواء» به معنای انداختن در غوایت و گمراهی است، البته گمراهی که توأم با هلاک و خسران باشد.

جمله «لاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ،» (16 / اعراف) به این معنی است که من بر سر راه راست تو که آنان را به درگاهت می رساند و منتهی به سعادت آنان می گردد

مفهوم کمین نشستن شیطان و محاصره انسان (243)

می نشینم، کنایه از این که مراقب آنان هستیم، هر که را در این راه

1- المیزان، ج5، ص 184.

ببینیم این قدر وسوسه می کنم تا از راه به در برم.

جمله «ثُمَّ لاَتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ اَیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمآئِلِهِمْ،» (17/اعراف) بیان نقشه و کارهای اوست. می گوید: ناگهان بندگانت را از چهار طرف محاصره می کنم تا از راهت به در برم، و چون راه خدا امری است معنوی، ناگزیر مقصود از جهات چهار گانه نیز جهات معنوی خواهد بود نه جهات حسّی.

از آیه: «یَعِدُهُمْ وَ یُمَنّیهِمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا،» (120 / نساء)

و آیه: «اِنَّما ذلِکُمُ الشَّیْطانُ یُخَوِّفُ اَوْلِیاءَهُ،» (175 / آل عمران)

و آیه: «وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ،» (168 / بقره)

و آیه: «اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ،» (268 / بقره)

نیز می توان در این باره چیزهائی فهمید و از آن استفاده کرد که مقصود از «ما بَیْنَ اَیْدیهِمْ جلو رویشان» حوادثی باشد که در زندگی برای آدمی پیش می آید، حوادثی که

خوشایند و مطابق آمال و آرزوهای او، یا ناگوار و مایه کدورت عیش اوست. چه ابلیس در هر دو حال کار خود را می کند. مراد از «خَلْف پشت سر» اولاد و اعقاب او باشد. چون انسان نسبت به آینده اولادش نیز آمال و آرزوها دارد و درباره آن ها از پاره ای مکاره می اندیشد. آری انسان بقا و سعادت اولاد را بقا و سعادت خود می داند. انسان از حلال و حرام هر چه دارد همه را برای اولاد خود می خواهد و تا بتواند آتیه آنان را تأمین نموده و چه بسا خود را در این راه به هلاکت می اندازد.

مقصود از «سمت راست» که سمت میمون و نیرومند آدمی است و دین او باشد و از دست راست آمدن شیطان به این معنا باشد که وی آدمی را از راه

مفهوم کمین نشستن شیطان و محاصره انسان (245)

دین داری بی دین کند، و او را در بعضی از امور دینی وادار به افراط نموده و به چیزهائی که خداوند از آدمی نخواسته تکلیف کند، و این همان ضلالتی است که خداوند آن را «اتّباع خطوات الشیطان» نام نهاده است.

مراد از سمت چپ بی دینی باشد. به این معنا که فحشاء و منکرات را در نظر آدمی جلوه داده و او را به ارتکاب معاصی و آلودگی به گناهان و پیروی هوی و شهوات وادار سازد. (1)

دخالت شیطان در کیفیت انفاق و دعوت او به فقر و فحشاء

«اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً!» (268 / بقره)

انتخاب مال خبیث برای انفاق خیری برای انفاق گر ندارد، به خلاف انتخاب مال طیّب که خیر انفاق گر در آن است.

در خودداری از انفاق مال طیب هیچ انگیزه ای ندارد جز این فکر که مضایقه در انفاق

1- المیزان، ج 15، ص40 .

از چنین مالی، مؤثر در بقاء و قوام مال و ثروت است. این طرز فکر باعث می شود که دل ها از اقدام به چنین انفاقی دریغ کنند، به خلاف مال خبیث که چون قیمتی ندارد و انفاقش چیزی از مالیت آنان کم نمی کند لذا از انفاقش مضایقه نمی کنند.

این یکی از وساوس شیطان است. شیطانی که دوستان خود را از فقر می ترساند، با

دخالت شیطان در کیفیت انفاق و دعوت او به فقر و... (247)

این که مالی را که انسان در راه خدا می دهد در مقابل، رضای خدا را می خرد، هم عوض دارد و هم بهره.

آن کسی که آدمی را بی نیاز می کند یا فقیر می سازد خدای سبحان است نه مال:«اَنَّهُ هُوَ اَغْنی وَ اَقْنی!» (48 / نجم)

خودداری مردم از نفاق مال طیّب از آن جا که منشأش ترس از فقر است و این ترس خطاست لذا خدای تعالی با جمله «اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ شیطان شما را به فقر وعده می دهد،» خطا بودن آن را روشن کرد. این ترس و خوف، ترسی است مضّر، برای این که

شیطان آن را در دل می اندازد، و شیطان جز به باطل و ضلالت امر نمی کند. حال یا این است که ابتدائا و بدون واسطه امر می کند، و یا با وسائطی که به نظر می رسد حق است، ولی وقتی تحقیق می کنی در آخر می بینی که از یک انگیزه باطل و شیطانی سر در آورد.

چون ممکن بود کسی توهّم کند که ترس نام برده ترسی است به جا، هر چند از ناحیه شیطان باشد، لذا برای دفع این توهم دو موضوع را اضافه کرد. اوّل این که فرمود: «وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ شما را به فحشا امر می کند،» یعنی هرگز از شیطان توقع نداشته باشید که شما را به عملی درست بخواند، او جز به فحشاء نمی خواند، پس خودداری از نفاق مال طیّب به انگیزه ترس از فقر هرگز عملی به جا نیست زیرا این خودداری در نفوس شما ملکه امساک و بخل را رسوخ می دهد و به تدریج شما را بخیل می سازد، در نتیجه کارتان به جائی می رسد که اوامر الهی مربوط به واجبات مالی را به آسانی رد کنید، و این کفر به خدای عظیم است، و هم باعث می شود شما مستمندان را در مهلکه فقر

ص:198

و مسکنت بیفکنید. و از این راه نفوسی تلف و عرض هایی هتک گردد، و بازار جنایت و فحشا رواج یابد.

دخالت شیطان در کیفیت انفاق و دعوت او به فقر و... (249)

موضوع دوم این است که فرمود: «وَ اللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً خداوند به مغفرت از جانب خود افزونی وعده تان می دهد،» و این در جمله خدای تعالی این نکته را بیان نموده که در این مورد حقی است و باطلی و شق سوّم ندارد. حق همان طریق مستقیم است که از ناحیه خدای سبحان است و باطل از ناحیه شیطان است. خدای تعالی تذکر می دهد که: این خاطره که از ناحیه خوف به ذهن شما خطور می کند ضلالتی است از فکر، برای این که مغفرت پروردگار و آن زیادت که خدا در آیات قبلی ذکر کرد هر دو پاداش بذل از اموال طیّب است، و مال خبیث چنین پاداشی ندارد. (1)

1- المیزان، ج4، ص 344.

ربا خواری و دخالت شیطان در نیروی تشخیص انسان

«اَلَّذینَ یَأْكُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ اِلاّ كَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ!» (275 / بقره)

«كسانی كه ربا می خورند چنان به امور خود اقدام می كنند كه شخص ممسوس شیطان می كند.»

كلمه «خَبْط» به معنای كج و معوج راه رفتن است. انسان در زندگی اش راهی مستقیم دارد كه نباید از آن منحرف شود چون او نیز در طریق زندگی خود و بر حسب محیطی كه در آن زندگی می كند حركات و سكناتی دارد، افعالی دارای نظام دارد، كه نظام آن را احكام اعتقادی عقلائی معین می كند، و انسان افعال خود را با نظام تطبیق می دهد، هم

كارهای فردی و هم كارهای اجتماعی خودش را.

طریقی كه خدای تعالی بشر را به آن هدایت كرده، و با نیروئی كه در او به ودیعت

نهاده یعنی نیروی تشخیص بین خیر و شرّ و نافع و مضّر و خوب و بد، مستقیم آن را از غیرمستقیم تشخیص می دهد.

این وضع انسان معمولی است، امّا انسانی که ممسوس شیطان شده، یعنی شیطان با او تماس گرفته و نیروی تشخیص او را مختل ساخته، او میان خوب و بد و نافع و مضّر و خیر و شرّ را تشخیص نمی دهد. حکم هر یک از این موارد را در طرف مقابل آن جاری می سازد. (مثلاً به جای این که خیر و نافع و خوب را ستایش کند، زشتی ها و شرور و مضرّات را می ستاید و یا دیگران را به سوی آن دعوت می کند.)

این بدان جهت نیست که معنای خوبی و خیر و نافع را فراموش کرده و نمی داند که

خوب و بد کدام است، برای این که هر چه باشد انسان است و اراده و شعور دارد و محال است که از انسان غیر افعال انسانی سر بزند بلکه از این جهت است که زشتی را زیبائی و حسن را قبح و خیر و نافع را شرّ و مضرّ می بیند. پس او در تطبیق احکام و تعیین

موارد دچار خبط شده است. برای او عادی و غیر عادی به هم مخلوط شده و نمی تواند این را تشخیص دهد، عادی آن عملی است که او عادی بداند و غیر عادی آن عملی است که او غیر عادی تشخیص دهد، پس در نظر او عادی و غیر عادی یکی است بدون این که این بر آن مزیّتی داشته باشد، پس او هیچ وقت مشتاق آن نیست که از خلاف عادت به حال عادی برگردد. (دقت فرمائید)

معاملات ربوی، رباخوار را در آخر دچار این خبط می کند که فرقی میان معامله مشروع یعنی خرید و فروش، و معامله نامشروع یعنی ربا نگذارد. وقتی به او بگویند دست از ربا بردار و به خرید و فروش بپرداز بگوید چه فرقی هست بین ربا و بیع، و چه مزیّتی بیع بر ربا دارد تا من ربا را ترک کنم و به خرید و فروش بپردازم لذا خدای تعالی به همین کلمه رباخواران ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قالُوا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا (275/بقره) استدلال کرده بر خبط آنان.

ص:202

رباخواری و دخالت شیطان درنیروی تشخیص انسان (253)

این استدلالی است قوی و به جا، برای این که ربا تعادل و موازنه ثروت را در جامعه به هم می زند، و آن نظامی را که به هدایت فطرت الهی باید در جامعه حاکم باشد مختل می سازد. (1)

سحر و ساحری در قوم یهود و مفهوم کفر شیاطین

«وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَلکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ... .» (102 / بقره)

یهودیان آن چه را که شیطان ها به نادرست به سلطنت سلیمان نسبت می دادند پیروی کردند در حالی که سلیمان با سحر سلطنت را به دست نیاورده و کافر نشده بود

ص:203

1- المیزان، ج4، ص 375.

ولکن شیطان ها بودند که کافر شدند و سحر را به مردم یاد می دادند، و نیز یهودیان آن چه را که بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت نازل شده بود به نادرستی پیروی می کردند چون آن ها به احدی سحر تعلیم نمی دادند مگر بعد از آن که زنهار می دادند که

سحر و جادوگری درقوم یهودومفهوم کفرشیاطین (255)

ما فتنه و آزمایش هستیم مبادا این علم را در موارد نامشروع به کار بندی و کافر شوی. ولی یهودیان از آن دو نیز چیزهائی را از این علم گرفتند که با آن میان زن و شوهرها را به هم می زدند، هر چند که جز به اذن خدا به کسی ضرر نمی زدند ولی این بود که از آن دو چیزهائی آموختند که مایه ضررشان بود و سودی برایشان نداشت با این که می دانستند کسی که خریدار این گونه سحر باشد آخرتی ندارد و چه بد بهائی بود که خود را در قبال آن فروختند اگر می دانستند.

از آیه شریفه بر می آید که سحر در میان یهود امری متداول بوده، و آن را به سلیمان نسبت می دادند. چون می پنداشتند که سلیمان آن سلطنت و ملک عجیب را، و آن

تسخیر جن و انس و وحش و طیر را، و آن کارهای عجیب و غریب و خوارقی که می کرد، به وسیله سحر کرد. یک مقدار از سحر خود را هم به دو ملک بابل یعنی هاروت و ماروت نسبت می دهند.

قرآن هر دو سخن ایشان را ردّ می کند و می فرماید سلیمان آن چه را می کرد به سحر نمی کرد. حال آن که سحر کفر به خداست و تصرّف و دست اندازی در عالم به خلاف وضع عادی آن است. داستان ساحری سلیمان نبی از خرافات کهنه ای است که شیطان ها از پیش خود تراشیده و بر اولیای انسی خود خواندند و با اضلال مردم و سحرآموزی به آنان کافر شدند.

مراد از شیطان ها طائفه ای از جن است. می دانیم این طائفه در تحت سیطره سلیمان قرار گرفته و شکنجه می شدند، و آن جناب به وسیله شکنجه آن ها را از شرّ و فساد باز می داشته است.

ص:205

دنباله آیه می فرماید:

سحر و جادوگری درقوم یهودومفهوم کفرشیاطین (257)

اگر این طائفه از یهود به جای این که دنبال اساطیر و خرافات شیطان ها را بگیرند، دنبال ایمان و تقوی را می گرفتند برایشان بهتر بود، و این تعبیر خود دلیل بر این است که کفری که از ناحیه سحر می آید، کفر در مرحله عمل است، مانند ترک زکات، نه کفر در مرتبه اعتقاد. یهود در مرحله اعتقاد ایمان داشتند ولکن از آن جایی که در مرحله عمل تقوی نداشته و رعایت محارم خدا را نمی کرده اند، اعتنائی به ایمانشان نشده، و از کافرین محسوب شده اند.

«لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللّهِ خَیْرٌ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ!» (103 / بقره)

یعنی منافعی که نزد خداست بهتر است از آن منافعی که ایشان از سحر می خواهند

ص:206

و از کفر می جویند. (دقّت فرمائید) (1)

روایات منتخب در چگونگی تصرّفات ابلیس

«وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَلکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ... .» (102 / بقره)

روایات مربوط به تصرّفات ابلیس و این که چگونه در شعور آدمی تصرّف می کند بسیار است. این روایات دو قسمند: یکی روایاتی که تصرّفی از تصرّفات ابلیس را بدون تفسیر ذکر می کند، و یکی روایاتی که تصرّفی از تصرّفات وی را ذکر نموده و

تا اندازه ای آن را تفسیر می کند.

1- المیزان، ج2، ص 28.

از جمله روایات دسته اول:

دستمال گوشت را در خانه نگذارید که جای شیطان است، و خاک در پشت در نریزید که شیطان آن جا منزل می کند.

بر بالای هر پلی شیطان است، پس هر وقت به آن جا عبورت افتاد بگو بسم اللّه تا شیطان از تو دور شود.

خانه شیطان در خانه های شما تار عنکبوت است.

ایستاده آب میاشام و در آب راکد بول مکن، و دور قبر مگرد، و به تنهایی در خانه ای بسر مبر، و با یک لنگه کفش راه مرو، زیرا در این احوالی که گفته شد شیطان از هر حال دیگر به سوی بندگان خدا شتابان تر است.

هر چیزی که از مال حرام به دست بیاید شیطان در آن شریک است.

هر که در حال مستی بخوابد عروس شیطان است.

ص:208

آیه شریفه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الأَنْصابُ وَ الأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ شراب و قمار و بت ها یا سنگ هایی که برای قربانی نصب شده و چوبه های قرعه پلید و از عملیات شیطان است،» را هم باید از این باب شمرد.

روایت قسم دوم:

غضب آتشی است که شیطان در دل آدمی روشن می کند. شیطان در درون آدمی مانند خون جریان دارد، پس مجاری او را با گرسنگی تنگ کنید.

سرمه شیطان خواب و شربتش غضب و مکیدنی اش دروغ است. (1)

ص:209

1- المیزان، ج 15، ص 87.

روایات منتخب در چگونگی تصرّفات ابلیس (261)

فصل پنجم :تصرّفات شیطان

عدم آگاهی انسان از حمله شیطان

«...اِنَّهُ یَریکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ... .» (27 / اعراف)

شیطان و دسته وی شما را از آن جائی می بینند که شما نمی بینید. این جمله

می فهماند راه نجات از فتنه های ابلیس بسیار باریک است، زیرا وی از جائی کار انسان را می سازد و طوری به انسان نزدیک می شود و او را می فریبد که خود او نمی فهمد. آری انسان غیر از خود کسی را سراغ ندارد که به جانب شرّ دعوت و به سوی شقاوت راهنمائی اش کند. (1)

1- المیزان، ج15، ص 98.

چگونه شیطان و نفراتش انسان را می بینند و تصرّف می کنند؟

«...اِنَّهُ یَریکُمْ هُوَ وَقَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاتَرَوْنَهُمْ... .» (27/اعراف)

چگونه شیطان انسان رامی بینندوتصرّف می کنند؟ (263)

«هان ای بنی آدم زنهار که شیطان فریبتان ندهد چه او و نفرات او شما را می بینند از جائی که شما آنان را نمی بینید.»

دعوت شیطان نظیر دعوت یک انسان از دیگری به گفتن او و شنیدن آن دیگری نیست، بلکه به طوری است که داعی (شیطان) مدعو (انسان) را می بیند، ولکن مدعو داعی را نمی بیند.

آیه شریفه «مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ. اَلَّذی یُوَسْوِسُ فیصُدوُرِالنّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ،» (4 و 5 / ناس) صریحا می فرماید: عملیات شیطان به تصرّف و القاء در دل هاست. از این راه است که انسان را به ضلالت دعوت می کند.

از آیات بیش از این استفاده نمی شود که شیطان تنها در افکار آن هم در بعضی از موارد تسلّط دارد و بس. و اگر هم در روایتی داشت شیطان مجسّم شده و چیزی را

ساخته یا ساختن آن را به بشر یاد داده بیش از این دلالت ندارد که برای فکر بشر مجسّم شده، و در فکرش تصرّف کرده باشد. (1)

شعور و ادراک انسان، محل وسوسه شیطان

«...مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ. اَلَّذی یُوَسْوِسُ فیصُدوُرِالنّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ!» (4 تا 6 / ناس)

شعور و ادراک انسان، محل وسوسه شیطان (265)

«بگو پناه می برم به پروردگار مردم، فرمانروای مردم، معبود مردم،»

«از شرّ وسوسه گر نهانی، که در دل مردم وسوسه می کند، چه آن ها که از جنس جن اند و چه آن ها که از جنس انسانند.»

کلمه «خَنّاس» به معنای اختفای بعد از ظهور است. شیطان را از این جهت خناس

ص:212

1- المیزان، ج11، ص 210.

خوانده که لایزال آدمی را وسوسه همی کند، و به محضی که انسان به یاد خدا می افتد پنهان می شود و عقب می رود، باز همین که انسان از یاد خدا غافل می شود جلو می آید و به وسوسه می پردازد.

مراد از «صُدوُرِالنّاسِ» محل وسوسه شیطان است. چون شعور و ادراک آدمی به حسب استعمال شایع، به قلب آدمی نسبت داده می شود، که در قفسه قرار دارد، و قرآن هم در این باره فرموده: «ولی دل هایی که در سینه هاست کدر می شود.» (46 / حج)

در جمله «مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ،» به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم کسی است که از شدت انحراف، خود شیطانی شده و در زمره شیطان ها قرار گرفته است. هم چنان که قرآن در جای دیگر نیز فرموده: «شَیاطینَ الاِْنْسِ وَ الْجِنِّ.» (112 / انعام) (1)

1- المیزان، ج40، ص 468.

سوء استفاده شیطان از حالات نفسانی انسان

«...فَیَکیدُوا لَکَ کَیْدا اِنَّ الشَّیْطانَ لِلاِْنْسانِ عَدُوٌّ مُبینٌ!» (5 / یوسف)

یعقوب به یوسف فرمود: پسرک عزیزم، داستان رؤیای خود را برای برادرانت

سوءاستفاده شیطان از حالات نفسانی انسان (267)

شرح مده، زیرا به تو حسادت می ورزند، و از تو در خشم شده، نقشه ای برای نابودیت می کشند. شیطان هم از همین معنا استفاده کرده فریب خود را به کار می بندد، یعنی به دل های آنان راه یافته و نمی گذارد از کید بر تو صرف نظر کنند، چه شیطان بر آدمیان دشمنی است آشکار.

دلیل این که دل های برادران یوسف سرشار از کینه و دشمنی با وی بود این است که یعقوب علیه السلام در جواب یوسف نفرمود: من می ترسم درباره ات نقشه شومی بریزند و یا ایمن نیستم از این که نابودت کنند، بلکه فرمود نقشه می ریزند.

علاوه بر این کلام خود را با جمله «شیطان بر آدمیان دشمنی است آشکار،» تعلیل و

تأکید کرد و خاطر نشان ساخت که کید برادران غیر از کینه های درونی یک سبب خارجی دارد که کینه آنان را دامن زده و آتش دل هایشان را تهییج می کند تا آن

حسد و کینه اثر خود را کرده باشد، و او شیطانی است که از روز نخست دشمن انسان بوده و حتی یک روز هم حاضر به ترک دشمنی نشده، و دائما با وسوسه و تسویلات خود آدمیان را تحریک می کند که از صراط مستقیم و راه سعادت به سوی راه کج و معوجی که به شقاوت دنیا و آخرت آدمی منتهی می شود منحرف شود. آری شیطان با همین وسوسه های خود، میان پدرها و فرزندان را بر هم زده و دوستان یک جان در دو بدن را از هم جدا می کند و مردم را گیج و گمراه می سازد.(1)

1- المیزان، ج21، ص 128.

دخالت شیطان در اشتباهات انسان (269)

«فَوَكَزَهُ مُوسى فَقَضى عَلَيْهِ قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ... .»(15 / قصص)

معنای جمله این است که: «موسی علیه السلام آن دشمن را با لطمه ای دفع کرد و او با همان لطمه بمرد، موسی با خود گفت این از عمل شیطان بود که او دشمنی است گمراه کننده آشکار.»

و این که آن را به نوعی نسبت داد به عمل شیطان و صریحا نفرموده «این عمل شیطان است،» بلکه فرمود: «این از عمل شیطان است،» این معنی را افاده می کند که این کتک کاری که میان آن دو (مرد اسرائیلی و مرد قبطی) اتفاق افتاده بود،از جنس عملی است که به شیطان نسبت داده می شود و یا از عمل شیطان ناشی می گردد، چون شیطان است که میان آن دو عداوت و دشمنی افکنده و به

کتک کاری یک دیگر وادارشان کرد، و کار بدان جا منجر شد که موسی مداخله کند، و مرد قبطی به دست او کشته شود و موسی در خطر و گرفتاری سختی دچار شود.

ص:216

موسی متوجه می شود، در لطمه ای که به آن قبطی زد، لطمه ای که باعث مرگ او شد ، اشتباه کرده است ولی این وقوع در اشتباه را به خدا نسبت نمی دهد. برای این که خدای تعالی جز به سوی حق و صواب راه نمی نماید، لذا حکم کرد به این که این عمل منسوب است به شیطان.

و این عمل موسی، یعنی کشتن قبطی، هر چند نافرمانی موسی نسبت به خدای تعالی نبود، برای این که اوّلاً عمدی نبود و ثانیا جنبه دفاع از مرد اسرائیلی داشت، و مرد کافر و ظالمی را از او دفع کرد، ولکن در عین حال این طور هم نبوده که شیطان در آن هیچ مداخله ای نداشته باشد، چون شیطان همان طور که از راه وسوسه آدمی را به گناه

دخالت شیطان در اشتباهات انسان (271)

و نافرمانی خدا وا می دارد، و هم چنین او را به هر کار مخالف صواب نیز وادار می کند، کاری که گناه نیست، لکن انجامش مایه گرفتاری و مشقت است. هم چنان که آدم و همسرش را از راه خوردن آن درخت ممنوع، گرفتار نمود، و کار آنان را بدان

جا کشانید که از بهشت بیرون شوند. پس در حقیقت جمله «هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ،» اظهار انزجار موسی علیه السلام است از آن چه واقع شد. (1)

دخالت شیطان در ایجاد فراموشی نهی الهی به وسیله انسان

«وَ اِمّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطنُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظّلِمینَ!»

(68 / انعام)

معنای کلام این است که:

حتی اگر نهی ما را فراموش کردی و شیطان آن را از یادت برد و بعدا به یادت آمد باز هم نمی توانی در امتثال نهی، سهل انگاری نموده و هم چنان (در مجلس کسانی که

1- المیزان، ج31، ص 28.

آیات خدا را مسخره می کنند،) بنشینی، بلکه همین که یادت آمد بایستی برخیزی، چه سزاوار مردان با تقوی نیست که با مسخره کنندگان آیات خدا هم نشین شوند. این خطابی که در آیه شریفه است خطاب به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله است، ولکن مقصود در حقیقت دیگرانند، زیرا انبیاء علیه السلام نه تنها از گناهان بلکه حتی از فراموشی احکام خداوندی هم

دخالت شیطان در ایجاد فراموشی نهی الهی (273)

مبرّا هستند. غرض اصلی از این خطاب و مخاطبین واقعی آن، امت اسلام است. (1)

ایجاد فراموشی به وسیله شیطان در انسان

«وَ قالَ...اذْکُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْسهُ الشَّیْطنُ ذِکْرَ رَبِّه... .» (42 / یوسف)

معنی آیه این است که یوسف به آن کسی که می پنداشت که او به زودی نجات می یابد گفت: که مرا در نزد خدایگانت یاد آوری کن، و خلاصه چیزی به او بگو که

1- المیزان ، ج13، ص 222.

عواطف او را تحریک کنی شاید به وضع من رقّتی کند و مرا از زندان بیرون بیاورد.

معنای جمله «فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّه،» این است که شیطان از یاد رفیق زندانی یوسف محو کرد که نزد اربابش از یوسف سخن به میان آورد، و همین فراموشی باعث شد که یوسف چند سالی دیگر در زندان بماند.(1)

محاصره انسان سرگشته به وسیله شیاطین

«...کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیطینُ فِی الْأَرْضِ حَیْرانَ... .» (71 / انعام)

محاصره انسان سرگشته به وسیله شیاطین (275)

در آیه فوق مثال زده است به انسان متحیّری که در کار خود سرگردان است، و در باره سعادت خود عزم راسخی ندارد، و لذا بهترین راه سعادت و مستقیم ترین راه رسیدن به هدف را که قبل از او هم کسانی آن راه را پیموده و به هدف رسیده اند ترک

1- المیزان، ج21، ص 228.

می گویند، آن گاه سرگشته و حیران مانده و شیطان ها محاصره اش نموده و به سوی هلاکتش می خوانند، هر چه هم که یاران هدایت یافته اش بر او بانگ می زنند و به سوی هدایت دعوتش می کنند قبول نمی کند، و در عین این که بر سر دو راهی سقوط و نجات قرار گرفته نمی فهمد تکلیفش چیست.

«قُلْ اِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدی!» (120 / بقره)

یعنی اگر امر دایر شود بین دعوت خدای سبحان که موافق فطرت است

و همین فطرت آن را هدایت حقّه الهی می داند، و بین دعوت شیاطین که همان پیروی هوای نفس و بازیچه گرفتن دین است، البته هدایت حقیقی همان هدایت خداوندی است، نه آن دیگری.(1)

1- المیزان، ج13، ص 229.

ابلیس چه حالی را در نفس آدمی عوض می کند؟

«...وَ لا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ!» (17/اعراف)

محاصره انسان سرگشته به وسیله شیاطین (277)

«اکثرشان را سپاسگزار نخواهی یافت!»

از آن جایی که مورد گفتار ابلیس و تهدیدش به انتقام خصوص بنی آدم بود و قسم خورد که غرض خلقت آنان را که همان شکر است در آنان نقض نموده و از بین می برد و آنان را به جای شکر وادار به کفران می سازد. خدای تعالی در جوابش پیروانش را هم با او شریک ساخته و فرمود: «جهنّم را از همگی شما یعنی از تو و از پیروانت پر می کنم.»

(85/ص)

در این جمله خدای تعالی از در منّت و رحمت جمیع پیروان ابلیس را ذکر نفرموده،

ص:222

بلکه فرمود: «از شما» و این خود اشعار به تبعیض دارد. (1)

رابطه شیطان با اعمال خلاف فطرت انسان و تغییر خلقت

«وَ اِنْ یَدْعُونَ اِلاّ شَیْطانا مَریدا... .» (117 / نساء)

«مَرید» یعنی کسی که از هر گونه خیری به طور کلّی، عاری است. «دعوت» کنایه است از عبادت زیرا اصولاً عبادت برای دعوت بر رفع حاجت در بین مردم پیدا شده است.

معنی جمله به این بر می گردد که، مردم هر معبودی را به جای خدا بپرستند، در حقیقت شیطان را پرستیده و خوانده اند، چون اطاعت او را کرده اند.

رابطه شیطان با اعمال خلاف فطرت انسان (279)

«وَ قالَ لاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبادِکَ نَصیبا مَفْرُوضا،»

1- المیزان، ج 15، ص 44.

«او به خدا گفته که من از بندگان تو بهره وافی خواهم گرفت.» (118 / نساء)

«وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ.. .»

«و گمراهشان خواهم ساخت و به خیالات و آرزوهای باطلشان خواهم فریفت و دستورشان خواهم داد که گوش های چهارپایان را بشکافد و دستورشان خواهم داد که آفرینش خدا را تغییر دهند (و حکم فطرت را زیر پا گذارند).» (119 / نساء)

همه این کارهایی که در این آیه ذکر شده، ضلال و گمراهی است و خدا با همه این ها کلمه اضلال را ذکر کرده است.

و خلاصه گفتار شیطان این است که: من بندگانت را به وسیله عبادت غیر خدا و ارتکاب معاصی، گمراه می کنم و آنان را می فرمایم که به آرزوها و خیالات باطل،

مشغول گردند و از اشتغال به شئون واجب و امور مهم زندگی، رو گردان شوند و

ص:224

دستورشان می دهم که گوش های چهار پایان را سوراخ کنند و آن چه را خدا حلال کرده بر خود حرام سازند و دستورشان می دهم که خلقت خدا را تغییر دهند.

این تغییر خلقتی که شیطان از آن نام می برد منطبق بر کارهائی نظیر بریدن اعضای مختلف بدن، و هم جنس بازی است. بعید نیست که مراد از تغییر خلقت خدا خارج شدن از حکم فطرت و ترک دین حنیف باشد.

آن گاه خدا دعوت شیطان یعنی اطاعت دستورات شیطان را، سر پرست گرفتن شیطان شمرده، می فرماید:

«هر کس به جای خدا شیطان را سر پرست خویش گیرد، به طور آشکار ضرر کرده است.» (119 / نساء) (1)

1- المیزان، ج 9، ص 133.

رابطه شیطان با اعمال خلاف فطرت انسان (281)

مواعید شیطان و آرزوهای باطل انسانی

«یَعِدُهُمْ وَ یُمَنّیهِمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا!»(120 / نساء)

«شیطان آن ها را وعده می دهد و در آرزوهای دروغ می برد و وعده شیطان چیزی جز فریب نیست!»

«مواعید» یعنی وعده های دروغ، عبارت است از وسوسه های بلاواسطه شیطان، و «امانی» یعنی آرزوهای باطل، عبارت از آفریده های خیال است که قوه واهمه از آن لذّت

می برد و متفرع بر وساوس شیطانی است و لذا بعد می فرماید: «وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا،» که تنها «وعده» شیطان را «فریب» نامیده و نامی از «امانی» یعنی آرزوهائی که شیطان به وجود آورده نبرده، زیرا امانی و آرزوها متفرع بر وعده و فریب شیطان است.

و سپس خدا عاقبت حال مردمی را که فریب شیطان را می خورند ذکر می کند و می فرماید:

«جایگاه اینان جهنّم است که راه فراری از آن پیدا نمی کنند.» (121 / نساء)

آن گاه حال مؤمنین را که نقطه مقابل حال پیروان شیطان است ذکر می فرماید: «کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده اند، به زودی آنان را به بهشت هایی می بریم که نهرها از زیر آن جاری است و همیشه آن جا خواهند بود.» (122 / نساء)

مواعید شیطان و آرزوهای باطل انسانی (283)

«وَعْدَ اللّهِ حَقّا وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قیلاً!» (122 / نساء)

این در مقابل آیه پیش که وعده شیطان را فریب می نامد می گوید: وعده خدا حق و گفتار او راست است. (1)

1- المیزان، ج 9، ص 135.

«...وَ لَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ اِلاّ قَلیلاً!» (83 / نساء)

این آیات که در مذمّت مؤمنین ضعیف الایمان نازل شده و آنان را بر کارهائی که کرده اند سرزنش می کند.

خیلی واضح به نظر می رسد که این آیات اشاره به داستان بدر صغری باشد که «ابوسفیان» مردی به نام «نعیم بن مسعود الاشجعی» را به مدینه فرستاد تا خوف و وحشت را بین مردم بسط دهد و آنان را از رفتن به بدر منصرف و دلسرد سازد.

پس مراد از «اتباع شیطان» که در آیه ذکر شده عبارت از تصدیق اخباری است که «نعیم» با خود آورده و پیروی کردن از او و تخلف از رفتن به بدر.

جریان از این قرار بود: «نعیم» به مؤمنین خبر می داد که ابوسفیان جمعیت ها گرد آورده و لشکرها تجهیز کرده، از ایشان بترسید و خود را در میان جنگ عمومی و سخت نیندازید. این حرف، در دل های مردم تأثیر می کرد و از این که به وعده گاه خود در بدر

بروند تعلّل می کردند و غیر از پیغمبر و پاره ای از نزدیکان خصوصی حضرت کسی از تأثیر این حرف ها سالم نمانده بود. مراد از «اِلاّ قَلیلاً» پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب اویند. خلاصه مردم جز یک عده کم همگی متزلزل شده بودند ولی بعدا به همین عده کم پیوستند و به میدان جنگ رفتند.(1)

موارد اطلاق عنوان شیطان بر انسان

«اِنَّما ذلِکُمُ الشَّیْطانُ یُخَوِّفُ اَوْلِیاءَهُ... .» (175 / آل عمران)

«این شیطان است که دوستان خود را می ترساند. از آنان نترسید و اگر اهل ایمانید از من بترسید.»

ظاهر این است که مورد اشاره در آیه همان مردمی هستند که با ملاقات و گفتارهای

1- المیزان، ج 9، ص 36.

خود، روحیه مؤمنین را تضعیف نموده و می گفتند آن چه را که می گفتند. و این جا مواردی است که قرآن کلمه شیطان را بر انسان اطلاق نموده است. چنان که همین مطلب از آیه «مِنْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنّاسِ. اَلَّذی یُوَسْوِسُ فیصُدوُرِالنّاسِ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنّاسِ،» (4 تا 6 / ناس) نیز ظاهر می شود و مطلب تأکید می شود به آیه بعد که می فرماید: «فَلا تَخافُوهُمْ» یعنی مترسید از این مردمی که با گفتارهای خود مشغول سم پاشی هستند، زیرا آنان شیطانند. (1)

موارد اطلاق عنوان شیطان بر انسان (287)

پی گیری غفلت های انسان به وسیله شیطان

«وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذیآ ءَاتَیْنهُ ءَایتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطنُ... .»

(175 / اعراف)

«بخوان برایشان (یعنی بر بنی اسرائیل یا همه مردم) خبر از امر مهمّی را و آن داستان

ص:232

1- المیزان، ج 7، ص 114.

مردی است که ما آیات خود را برایش آوردیم، یعنی در باطنش از علائم و آثار بزرگ الهیّت پرده برداشتیم، و به همین جهت حقیقت امر برایش روشن شد، پس بعد از ملازمت راه حق آن را ترک گفت. شیطان هم دنبالش را گرفت و او نتوانست خود را از هلاکت نجات دهد.»

به طوری که ملاحظه می فرمایید آیه شریفه اسم شخص مزبور را مبهم گذاشته و تنها به ذکر اجمالی از داستان او اکتفاء کرده است ولکن در عین حال ظهور در این دارد

پی گیری غفلت های انسان به وسیله شیطان

که این داستان از وقایعی است که واقع شده، نه این که صرف مثال بوده باشد.

این آیات داستان دیگری از داستان های بنی اسرائیل را شرح می دهد و آن داستان بلعم بن باعور است، خدای تعالی پیغمبر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دستور می دهد که داستان مزبور را برای مردم بخواند تا بدانند صرف در دست داشتن اسباب ظاهری و وسایل معمولی برای رستگار شدن انسان و مسلم شدن سعادتش کافی نیست بلکه مشیّت خدا هم باید کمک کند. خداوند، سعادت و رستگاری را برای کسی که به زمین

چسبیده و سر در آخور تمتّعات مادّی فرو کرده و یکسره پیرو هوی و هوس گشته و حاضر نیست به چیز دیگری توجّه کند نخواسته است، زیرا چنین کسی راه به دوزخ می برد. آن گاه نشانه چنین اشخاصی را هم برایشان بیان کند و بفرماید که علامت این گونه اشخاص این است که دل ها و چشم ها و گوش هایشان را در آن جا که

به نفع ایشان است به کار نمی زنند، و علامتی که جامع همه علامت هاست این است مردمی غافلند.

بلعم بعد از انسلاخ و بیرون شدن از آیات خدا و بعد از این که شیطان کنترل او را از دست گرفت راه رشد را گم کرده و متحیّر شد و نتوانست خود را از ورطه هلاکت رهائی دهد

(1)

1- المیزان، ج 33، ص 29.

دشمنی شیطان با انسان و آثار آن

«اِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدَوٌّ...!» (6 / فاطر)

مراد از دشمنی شیطان این است که او به جز اغواء و گمراه ساختن انسان ها، کاری ندارد، و تمامی همّ او در این است که نگذارد حتی یک انسان به سعادت زندگی و

ص:230

حسن عاقبت برسد. مراد از این که فرمود: «فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّا شما هم او را دشمن خود

بگیرید،» این است که از پذیرفتن دعوتش به سوی باطل اجتناب کنید، و او را در آن چه به عنوان دایه مهربان تر از مادر به شما پیشنهاد می کند اطاعت مکنید.

«وَ لا یَغُرَّنَّکُم بِاللّهِ الْغَرُورُ!» (5 / فاطر)

معنای این که فرمود «زنهار غرور شما را به خدا مغرور نکند،» این است که شیطان نظر مردم را یک سره به حلم و عفو خدا از یک سو، و به مظاهر امتحان و استدراج و کیدش از سوی دیگر، متوجه سازد. از یک سو به ایشان تلقین کند که خدا حلیم و بخشنده است. و از سوی دیگر بگوید: به دنیاپرستان بنگرید که چگونه از عذاب خدا ایمنند، و هر چه بیشتر در طلب دنیا می کوشند و بیشتر از خدا غافل و در لجن زار گناه مستغرق می شوند، زندگی شان بهتر و راحت تر و در بین مردم دارای مقامی رفیع تر می شوند.

دشمنی شیطان با انسان و آثار آن

این جاست که شیطان از وسوسه های خود نتیجه می گیرد و به دل آن ها می افکند: که

اصلاً هیچ احترامی و ارزشی نیست مگر در پیشرفت زندگی دنیا، و در ماورای این زندگی خبری نیست، و این وعد و وعید و قیامت و حساب و بهشت و دوزخی که دعوت های دینی از آن خبر می دهند مشتی خرافات است.

در نتیجه می توان گفت: مراد از «غرور» و فریب دادن شیطان به خدا، این است که انسان را از معامله ای که خداوند در برابر غفلت و ظلم انسان با انسان می کند غافل سازد. (1)

دعوت، فریب، و ترک و انزجار شیطان

«کَمَثَلِ الشَّیْطانِ اِذْ قالَ لِلاِْنْسانِ اکْفُرْ...!» (16 / حشر)

دعوت، فریب، و ترک و انزجار شیطان (293)

«مثل شیطان که به انسان گفت: کافر شو و چون کافر شد گفت من از تو بیزارم. من از خدا می ترسم که ربّ العالمین است.» از ظاهر سیاق بر می آید که این مثل بیان گر حال منافقین باشد. که بنی نضیریان را فریب داده، و وعده نصرتشان دادند، و به آن عمل نکرده، در هنگام حاجت و سختی تنهایشان گذاشتند.

باز از ظاهر سیاق استفاده می شود که منظور از شیطان ابلیس و از انسان آدم ابوالبشر نیست، بلکه منظور از اوّلی جنس شیطان، و از دوّمی جنس آدمیان است، که شیطان هر انسانی او را به سوی کفر دعوت نموده، و برای این که دعوتش را بپذیرد متاع های زندگی دنیا را در نظرش زینت داده، و رو گردانی از حق را با وعده های

1- المیزان، ج 16، ص 232.

دروغینش و آرزوهای سرابینش در نظر وی جلوه می دهد، و او را گرفتار کفر می سازد.

به طوری که در طول عمر از کفر خود خرسندش هم می کند، تا آن که نشانه های مردن یکی پس از دیگری برسند، آن وقت به تدریج می فهمد که آرزوهائی که شیطانش در دل افکنده بود سرابی بیش نبود. و یک عمر فریب آن را خورده و با خیال بازی می کرده است. آن وقت همان شیطان خود را کنار کشیده می گوید من از تو و رفتار تو بیزارم، نه تنها به وعده هایش عمل نمی کند، بلکه این سوز را هم به او می گذارد، که «اِنّی بَریءٌ مِنْکَ اِنّی اَخافُ اللّهَ رَبَّ الْعالَمینَ!» (16 / حشر) (1)

ص:236

1- المیزان، ج 38، ص 81.

دعوت، فریب، و ترک و انزجار شیطان (295)

مفهوم شرکت شیطان در استفاده از مال و اولاد انسان

«وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَالْأَوْلادِ...!» (64/اسراء)

«در اموال و اولادشان شرکت کن...!»

شرکت جز در مالکیّت و اختصاص تصوّر نمی شود و لازمه اش این است که شریک در استفاده از آن ملک که غرض از تحصیل آن همان استفاده است سهیم باشد، چه مال عینی است خارجی و جدای از انسان و هم چنین فرزند موجودی است مستقل و جدای از پدر و مادر. و اگر غرض از مال و فرزند استفاده از آن ها نبود انسان هرگز مالیتی برای مال و اختصاص برای فرزند قائل نمی شد.

پس شرکت کردن شیطان با آدمی در مال و فرزند سهم بردن از منفعت و اختصاص است، مثل این که آدمی را وادار کند به تحصیل مال که خداوند آن را مایه رفع حاجت

آدمی قرار داده از راه حرام، چه در این صورت هم آدمی از آن مال منتفع شده و به غرض طبیعی خود نائل می شود، و هم شیطان به غرض خود رسیده است و یا آن که از راه حلال کسب بکند ولکن در معصیت به کار بزند، و در اطاعت خدا صرف نکند. پس هر دو از آن مال منتفع شده اند، با این که او از رحمت خدا تهی دست است.

و یا آن که از راه حرام فرزندی برای آدمی به دنیا آید، و یا از راه حلال به دنیا آید ولکن به تربیت دینی و صالح تربیتش نکند و به آداب خدائی مؤدبش نسازد، در نتیجه سهمی از آن فرزند را برای شیطان قرار داده و سهمی را برای خودش، و هم چنین چیزهای دیگر. (1)

1- المیزان، ج 25، ص 250.

مفهوم شرکت شیطان دراستفاده ازما ل واولادانسان (297)

شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند؟

«هَلْ اُنَبِّئُكُمْ عَلی مَنْ تَنَزَّلُ الشَّیاطینُ تَنَزَّلُ عَلی كُلِّ اَفّاكٍ اَثیمٍ...؟»

(221 و 222 / شعراء)

«آیا خبرتان دهم که شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟

بر همه دروغ سازان گنه پیشه نازل می شوند.»

این آیه معرفی می کند که شیطان ها بر چه کسی نازل می شوند و صفات

خاصّه آن کس را بیان می کند تا بدانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن کسان نبوده، و قرآن هم از القائات شیطان ها نیست.

این که فرمود: شیطان ها بر هر افّاکی اثیم نازل می شوند، جهتش این است که شیطان ها هیچ کاری جز جلوه دادن باطل به صورت حق، و زینت دادن عمل زشت، کاری ندارند، و معلوم است که جز بر افّاک اثیم، هم نازل نمی شوند.

«يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ اَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ!» (223/شعراء)

مراد از «مسموع» اخبار آسمانی است که شیطان ها ولو به طور ناقص می شنیدند، چون شهاب ثاقب آن ها را می راندند و نمی گذاشتند اخبار آسمانی را به طور کامل گوش دهند، و آن چه استراق سمع می کردند و می شنیدند ناقص و غیر تمام بود و به همین جهت دروغ های بسیاری با آن مخلوط می شد. و این که فرمود: «اَكْثَرُهُمْ كاذِبُونَ،»

شیاطین بر چه کسانی نازل می شوند؟ (299)

معنایش این است که بیشتر شیطان ها دروغ گویند، و اصلاً از راست خبر نمی دهند. این در صورتی است که مراد از اکثر را، اکثر افراد بگیریم و ممکن هم هست مراد از آن کثرت تنزّل باشد، که در این صورت معنایش این می شود که اکثر اخبار شیطان ها دروغ است.

خلاصه آیات سه گانه این است که:

شیطان ها از آن جا که جبلت و طبیعت شان شرارت است، نازل نمی شوند مگر بر هر کسی که کذاب و فاجر باشد و خودشان هم بیشتر در آن چه خبر می آورند کاذبند.

بر عکس رسول خدا صلی الله علیه و آله نه افّاک است و نه اثیم، و نه آن چه بدو وحی می شود، دروغ، و درهم و بر هم است. پس او از آن کسان نیست که شیطان ها بر آنان نازل می شوند، و نه آن کسی که بر او نازل می شود شیطان است، و نه آن قرآنی که بر او نازل می شود از القای شیطان هاست.(1)

شیطان قرین و همراه دائمی انسان

«قالَ قَرینُهُ رَبَّنا ما اَطْغَیْتُهُ...!» (27 / ق)

«آن شیطانی که یک عمر با او بود و گمراهش می کرد، گفت: ای پروردگار ما، من او را مجبور به طغیان نکردم ... .» مراد از «قرین» در این جا مسلما قرین شیطانی است که در

1- المیزان، ج 30، ص 227.

کلام مجید خدای تعالی مکرّر نامش آمده، و آن عبارت است از همان شیطانی که همواره

با آدمی است، و غوایت و ضلالت را به آدمی وحی می کند. از آن جمله قرآن درباره اش فرموده: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِالرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطانا فَهُوَ لَهُ قَرینٌ ... و کسی که از یاد خدای رحمان اعراض کند شیطانی برایش قرار می دهیم تا همواره با او باشد.» (36 / زخرف) این شیطان ها به طور مسلّم این گونه افراد را از راه بدر می برند، آن وقت خیال می کنند که راه یافتگانند، تا آن که یکی از ایشان نزد ما آید، آن وقت است که به حسرت می گوید: ای کاش بین من و آن قرین به فاصله مشرق و مغرب دوری بود، که چه بد قرینی بود. (1)

1- المیزان، ج 26، ص 242.

کدام صنف از بشر محکوم به اغوای شیطان است؟

«اِنَّ عِ-بادی لَی-ْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَع-َکَ مِنَ الْغاوینَ!»

(42 / حجر)

«به درستی که تو بر بندگان من تسلّط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند.»

مراد از کلمه «عِ-بادی بندگان من» عموم افراد بشر است.

انسان خود دارای اصنافی است که مافوق همه، صنف مُخَلَّصونند، و از آنان پائین تر صنف مؤمنینند، و از آنان پائین تر صنف مستضعفینند، و از ایشان هم پائین تر پیروان ابلیسند، که همین صنف آخری در آیه استثنا شده است.

«وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعینَ!» (43 / حجر)

کدام صنف از بشر محکوم به اغوای شیطان است؟ (303)

مراد از این که جهنّم موعد آن هاست این است که جهنّم آن محلی است که وعده خدا به ایشان عملی می شود و در آن جا عذابشان می کند.

ص:243

در این جمله که مخصوص بیان حال پیروان ابلیس است، تنها کیفر ایشان را ذکر کرد و دیگر اسمی از ابلیس و کیفر او نبرد، به خلاف آیه: «هر آیه جهنّم را از تو و از هر که از تو پیروی کند از بندگان پُر می کنم،»(85 / ص) که البته مقام در این آیه غیر مقام آیه مورد بحث است.

«...اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعینَ!» (43 / حجر)

خدای تعالی وضع غاویان را روشن نمود، و فرمود که قضای او آتش را برایشان حتمی نموده است. اینک در آیه بعد: «اِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ،» (45 / حجر) وضع سایر افراد عام را که اعّم از مخلَصیند بیان می فرماید، باقی می ماند وضع افراد

مستضعف که منوط به خواست خداست و گناهکاران و اهل کبائری که بدون توبه می میرند که ایشان هم محتاج شفاعتند. در نتیجه از افراد عموم نام برده باقی نمی ماند مگر آنان که بهشت برایشان حتمی است اعم از مخلَصین و غیر ایشان که آیه مورد بحث

متعرض وضع ایشان است. (1)

چگونگی اختلال در اعصاب و مغز انسان به وسیله شیطان

«...لا یَقُومُونَ اِلاّ کَ-َما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ!»

چگونگی اختلال در اعصاب انسان به وسیله شیطان (305)

(275 / بقره)

مراد از «خَبْط» ناشی مسّ شیطان حرکات نامنظم جن زدگان در حال صرع یا بعد از صرع نیست، زیرا غرض از گفتار آیه این است که اعتقاد رباخوار را در این که فرقی میان بیع و ربا نیست و عمل وی را که بر اساس این اعتقاد انجام می دهد تخطئه کند. حاصل این است که افعال رباخوار افعال اختیاری است که از اعتقادی غلط سر

ص:245

1- المیزان، ج 23، ص 246.

می زند. مراد این است که قیام رباخوار در زندگی اش به امر معاش خود نظیر قیام جن زدگان و دیوانه ای است که خوب را از بد تمیز نمی دهد.

تشبیهی که در آیه شده، و رباخوار را به کسی تشبیه کرده که در اثر مسّ شیطان دیوانه شده، خالی از این اشعار نیست که چنین چیزی (یعنی دیوانه شدن در اثر

مسّ شیطان) امری است ممکن. چون هر چند آیه شریفه دلالت ندارد که همه دیوانگان در اثر مسّ شیطان دیوانه شده اند، ولی این قدر دلالت دارد که بعضی از جنون ها در اثر مسّ شیطان رخ می دهد.

هر چند آیه دلالت ندارد که مسّ نام برده به وسیله خود ابلیس انجام می شود چون کلمه شیطان به معنای ابلیس نیست بلکه به معنای شریر است، چه از جن باشد و چه از انس، ولکن این مقدار دلالت دارد که بعضی از دیوانگی ها در اثر مسّ جن که ابلیس هم فردی از جن است رخ می دهد.

ص:246

استناد جنون دیوانگان به شیطان به طور استقلال و بدون واسطه نیست، بلکه شیطان اگر کسی را دیوانه می کند به وسیله اسباب طبیعی می کند، مثلاً اختلالی در اعصاب او پدید می آورد، و یا آفتی به مغز او وارد می سازد، هم چنان که فرشتگان که

چگونگی اختلال در اعصاب انسان به وسیله شیطان (307)

کرامت انبیاء و اولیاء مستند به ایشان است اسباب طبیعی را واسطه قرار می دهند. نظیر این معنا در داستانی که قرآن کریم از ایّوب علیه السلام حکایت کرده آمده، عرضه می دارد:

«...اَنّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ: پروردگارا را شیطان با گرفتاری ها و عذابی مرا مسّ کرد.» (41 / ص)

و نیز عرضه می دارد: «...اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ: پروردگارا بیماری مرا مسّ کرده، و تو ارحم الراحمینی.» (83 / انبیاء) از یک طرف می گوید شیطان با من مسّ کرده، و از یک طرف این مسّ را به خود بیماری نسبت می دهد، با این که مرض اسباب طبیعی دارد.

دانشمندان مادّی وقتی می شنوند که خدا پرستان حوادث را به خدای سبحان نسبت می دهند و یا پاره ای از حوادث به روح یا فرشته نسبت می دهند، دچار یک اشتباه شدند.

و آن این است که گمان کردند خدا پرستان منکر علل طبیعی شده و همه آثار را از ماورای طبیعت می دانند. غفلت کرده اند از این که خدا پرستان هم خدا را مؤثر می دانند و هم عوامل طبیعت را، و اگر حوادث را به هر دو منشأ تعلیل می کنند، تعلیل به هر یک در طول تعلیل به دیگری است نه در عرض آن. (همان گونه که شما نوشتن را هم به سر قلم نسبت می دهند و هم به قلم و هم به انگشتان نویسنده، و هم به دست او، وهم به خود او، و درست هم نسبت داده اید.) (1)

1- المیزان، ج 4، ص 378.

چگونگی تأثیر شیطان در رؤیاهای انسان (309)

«وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْویلِ الْأحادیثِ....» (6/یوسف)

مقصود از احادیثی که خداوند تأویل آن را به یوسف علیه السلام تعلیم داده بود اعم از احادیث رؤیاست. و بلکه مقصود از آن مطلق احادیث یعنی مطلق حوادث و وقایعی است که به تصوّر انسان در می آید، چه آن تصوّراتی که در خواب دارد و چه آن هایی که در بیداری.

معنای این که رؤیا از احادیث باشد این است که رؤیا برای نائم از قبیل تصوّر امور است، و عینا مانند تصوری است که از اخبار و داستان ها در موقع شنیدن آن می کند. پس رؤیا نیز حدیث است. حالا یا فرشته و یا از شیطان و یا از نفس خود انسان.

(310) جن و شیطان

این است مقصود آن هایی که می گویند رؤیا حدیث فرشته و یا شیطان است ولکن حق مطلب این است که رؤیا حدیث خود نفس است، به مباشرت و یا بدون واسطه ملک و یا شیطان.

منظور از حدیث فرشته و یا شیطان حدیث به معنای تکلّم نیست و بلکه مراد این است که خواب، قصه و یا حادثه ای از حوادث را به صورت مناسبی برای انسان مصوّر و مجسّم می سازد، همان طور که در بیداری گوینده ای همان قصه یا حادثه را به صورت لفظ در آورده و شنونده از آن به اصل مراد پی می برد. و نیز همان قصه یا حادثه را به صورت لفظ در آورده و شنونده از آن به اصل مراد پی می برد و نیز حدیث ملک و شیطان نظیر این است که درباره شخصی که تصمیم دارد کاری بکند می گوییم: نفس او وی را حدیث کرد که فلان کار را بکند. معنای این حرف این است که

او تصوّر کردن یا نکردن آن عمل را نمود مثل این که نفس او به گفت که بر تو لازم است این کار را بکنی.(1)

1- المیزان، ج 21، ص 131.

فصل ششم:مصونیت از تصرّفات شیطان

عهد الهی با انسان و فرمان عدم اطاعت از شیطان

«اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ اَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ!»

(یس/60)

کلمه «عَهْد» به معنای وصیّت (سفارش) است و مراد از عبادت کردن و پرستیدن شیطان اطاعت اوست در وسوسه هایی که می کند و دستوراتی که می دهد، غیر از خدا و غیر از آن کسانی را که خدا دستور داده، نباید اطاعت کرد. در این آیه برای نپرستیدن شیطان چنین علت آورده که او برای شما دشمنی است آشکار آشکاری اش هم

ص:251

از این جهت است که دشمن در دشمنی کردن خیر کس را نمی خواهد.

و امّا آن عهدی که خدای تعالی با بنی آدم کرد، که شیطان را عبادت و پرستش و

چگونگی تأثیر شیطان در رؤیاهای انسان (313)

اطاعت نکنند، همان عهدی است که به زبان انبیاء و رسولان خود به بشر ابلاغ فرمود، و تهدیدشان کرد از این که دنبال شیطان را بگیرند. مانند این پیام که فرمود: «یا بنی آدم زنهار که ابلیس فریبتان ندهد، همان طور که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد.» (27/اعراف) و نیز فرمود: «زنهار که شیطان جلو راهتان را نگیرد که او برای شما دشمنی است آشکار.» (62 / زخرف)(1)

ص:252

1- المیزان ، ج 33، ص 164.

استثنای مخلصین از اغوای شیطان

«قالَ فَبِعِزَّتِکَ لاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْم َعینَ اِلاّ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ!»

(82 و 83 / ص)

ابلیس به عزّت خدا سوگند یاد می کند که به طور حتم تمامی ابنای بشر را اغوا کند. آن گاه مخلَصین را استثنا می نماید. مخلَصین عبارتند از کسانی که خدای تعالی آنان را برای خود خالص کرده، دیگر هیچ کس و هیچ چیز از آنان سهمی ندارد. در نتیجه ابلیس هم در آنان سهمی ندارد. (1)

1- المیزان، ج 34، ص42.

استثنای مخلصین از اغوای شیطان (315)

عدم سلطه شیطان بر انسان

«وَ ما كانَ لى عَلَ-َيْكُمْ مِ-ِنْ سُلْطانٍ اِلاّ اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لى... .»

(22 / ابراهیم)

ظاهرا مراد از سلطه «شیطان» اعّم از سلطه صوری و معنوی است. و معنای آیه این است که «ابلیس» گفت من در دنیا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما، و بدن هایتان، که شما مجبور به معصیت خدا کنم، و پس از سلب اختیار از شما، خواست خودم را بر شما تحمیل کنم. و نه بر عقول و افکار شما، تا به وسیله اقامه دلیل، شرک را بر عقول شما تحمیل کرده باشم، و عقول شما ناگزیر از قبول آن شده و در نتیجه نفوستان هم ناگزیر از اطاعت من شده باشد.

لکن این را قبول دارم که شما را به شرک و گناه دعوت کردم، و شما هم بدون هیچ سلطنتی از ناحیه من دعوتم را پذیرفتید.

البته هر چند که دعوت شیطان مردم را به سوی شرک و معصیت به اذن خداست،

لکن صرف دعوت است و تسلّط نیست، یعنی خداوند شیطان را بر ما مسلط نکرده است.

هر چند دعوت خود یک نوع تسلّط است لکن نه آن طور که مدعو را مجبور به انجام دعوتش بکند. دلیل این حرف یکی آیه شریفه ای است که داستان اذن دادن خدا به شیطان را حکایت می کند و می فرماید: «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ... اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ...،» (64 و 65 / اسراء) که صریحا می فرماید تو ای ابلیس سلطنتی بر بندگان من نداری. (1)

عدم سلطه شیطان بر انسان (317)

وعده های شیطان و عدم تسلّط او بر بندگان خدا

«...وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا،» (64 / اسراء)

«شیطان به ایشان وعده نمی دهد مگر وعده گول زنک به این معنا که خطا را در نظرشان صواب و باطل را به صورت حق جلوه می دهد.»

1- المیزان، ج 23، ص71.

«اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً،» (65 / اسراء)

مراد از «عِبادی بندگان من» اعّم از مخلَصین است که خود ابلیس آن ها را استثنا کرده و گفته: «اِلاّقَلیلاً» بلکه مقصود عموم مردم است. پس باقی می ماند برای شیطان «غاوین» که عبارتند از کسانی که هدف را گم کرده اند، هم چنان که خدای تعالی در جای دیگر فرموده: «اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ.» (42 / حجر)

این که فرموده: «وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً،» معنایش این است که خدا بس است برای قیام بر اراده نفوس و اعمال ایشان، و برای نگهداری منافع ایشان و سرپرستی امور ایشان، چه کلمه «وکیل» به معنای متکفل امور دیگری است که قائم مقام او در تدبیر امور و گرداندن چرخ زندگی اوست.

از همین جا معلوم می شود این که مراد از این کلمه وکالت خاص الهی

است که مخصوص به غیر غاوین است.(1)

وعده های شیطان و عدم تسلّط او بر بندگان خدا (319)

فرمان احتراز جامعه اسلامی از پیروی گام های شیطان

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کافَّةً وَ لاتَتَّبِعُواخُطُواتِ الشَّیْطانِ...!»

(208 / بقره)

«ای کسانی که ایمان آورده اید همگی در تسلیم درآیید و از گام های شیطان پیروی مکنید که او برای شما دشمنی است آشکار.»

کلمه «سِلْم» و اسلام و تسلیم یکی است. کلمه «کافَّه» یعنی همگی، این خطاب به مؤمنان است و به ایشان فرمان می دهد که همگی وارد تسلیم شوند. پس هر فردی در

1- المیزان، ج 25، ص 251.

برابر این خطاب یک وظیفه شخصی دارد و جامعه اسلامی هم به طور اجتماع موظف است که وحدت دین را حفظ کند و از بروز اختلاف و تشتت جلوگیری نماید تا همه به طور دسته جمعی صرفا تسلیم امر خدا و پیغمبر شوند.

چون خطاب به مؤمنان است ناچار تسلیمی که در آیه به آن امر شده تسلیم امر خدا شدن بعد از ایمان است. یعنی لازم است مسلمانان از طرف خود اظهار نظر و رأی نکنند و بدون دستور خدا و پیغمبر از پیش خود راه و روشی اتّخاذ ننمایند، چه هیچ جمعیّتی راه هلاک و نابودی نپیمودند جز به واسطه هواپرستی و سخن گفتن از روی نادانی، و حق حیات و سعادت مندی از هیچ گروهی سلب نشد مگر به واسطه اختلاف و پراکندگی.

فرمان احتراز جامعه اسلامی از پیروی شیطان (321)

از این جا روشن می شود که منظور از پیروی گام های شیطان که در این آیه از آن نهی شده پیروی شیطان در هر امر باطلی نیست بلکه منظور از آن پیروی شیطان در اموری است که مربوط به دین و آیین باشد به این که راه های باطل را به پیرایه حق

ص:258

بیاراید، و چیزهایی را که از دائره دستورات دین خارج است به نام دستورات شرعی بنامد. و یک دسته نادان هم از روی بی علمی بدان بگرایند و نشانه این بدعت ها این است که خدا و پیغمبر در ضمن تعالیم دینی از آن ها اسمی نبرده باشند.

قیود و خصوصیات آیه نیز دلالت بر این مطلب دارد. مثلاً «خُطُوات» که جمع «خُطْوَه» است به معنای قدم، ناچار در راهی است که رفت و آمد شده. و در صورتی که راهگذر مؤمن و راهش ایمان باشد ناچار منظور از جای گام های شیطان یک روش شیطانی در راه ایمان خواهد بود.

و چون بر مؤمن واجب است که به تمام معنی تسلیم و منقاد خدا باشد هر راهی را که بدون تسلیم بپیماید گام های شیطانی است و پیروی از آن، قدم در جای قدم شیطان نهادن است.(1)

1- المیزان، ج 3، ص 141.

نفی سلطه شیطان از دارندگان ایمان و توکّل

«فَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْانَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ اِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذینَ امَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ!» (98 و 99 / نحل)

نفی سلطه شیطان از دارندگان ایمان و توکّل (323)

«هر وقت قرآن می خوانی پناه به خدا ببر از شرّ شیطان زیرا تنها کسانی از شرّ او ایمانند که به خدا ایمان آورده بر او توکّل کرده باشند.»

از این آیه دو نکته استفاده می شود، اوّل این که استعاذه به خدا، توکّل بر خداست، چه خدای سبحان در تعلیل لزوم استعاذه به جای استعاذه توکّل را آورده، و سلطنت شیطان را از متوکّلین نفی کرده است.

دوّم این که ایمان و توکّل دو ملاک صدق عبودیت اند، که ادعای عبودیّت با نداشتن آن دو، ادعائی کاذب است. «اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلاّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ بندگان من کسانی هستند که تو بر آنان سلطنت نتوانی داشت، مگر آن که گمراهانی که خود تو را پیروی کنند،» که حکایت خطاب پروردگار به ابلیس است، همین معنا را

ص:260

می رساند، یعنی سلطنت شیطان را از بندگان خود نفی نموده است، چیزی که هست

در آیه مورد بحث ما به جای بندگان، افراد با ایمان و متوکّل را آورد.

اعتبار عقلی هم با این معنا می سازد، زیرا توکّل عبارت است از این که انسان زمام تصّرف در امور خود را به دست غیر خود دهد، و تسلیم او شود، که هر چه او صلاح دید و کرد همان را صلاح خود بداند، و این خود اخصّ آثار عبودیّت است. (1)

چه کسانی از تسلّط شیطان مصون هستند؟

«ثُمَّ لاَتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ ... وَ لا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ!»

چه کسانی از تسلّط شیطان مصون هستند؟ (325)

(17 / اعراف)

جمله «وَ لا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ،» نتیجه کارهائی است که خداوند در جمله: «در راه

ص:261

1- المیزان، ج 24، ص 266.

راست تو بر سر راه آنان کمین می نشینم و به آنان می تازم...،» از ابلیس ذکر فرمود. البته در جاهای دیگر قرآن که باز داستان ابلیس را نقل فرموده و در آخر به جای «وَ لا تَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرینَ بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت،» عبارات دیگری را ذکر فرموده است: مثلاً در سوره اسراء وقتی این داستان را نقل می کند در آخر از قول ابلیس می فرماید: «لگام می زنم ذریّه او را مگر اندکی» (62 / اسراء) و در سوره (ص) از قول ابلیس می فرماید: «همه آن ها را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو.» (82 و 83 / ص)

از همین جا معلوم می شود مقصود از شاکرین در آیه مورد بحث همان مخلصین در

سایر آیات است. دقت در معنای این دو کلمه نیز این معنا را تأیید می کند، برای این که مخلصین کسانی هستند که برای خدا خالص شده باشند، یعنی خداوند آنان را برای خود خالص کرده باشد و جز خدای تعالی کسی در آنان نصیب ندارد، و به غیر خدا به یاد کسی نیستند، از خدا گذشته هر چیز دیگری را حتی خودشان را فراموش

ص:262

کرده اند. معلوم است که چنین کسانی در دل هایشان جز خدای تعالی چیز دیگری نیست و چنان یاد خدا دل هایشان را پر کرده که دیگر جای خالی برای شیطان و وسوسه هایش نمانده است.

این معنای مخلَصین، و امّا شاکرین، آن ها هم کسانی هستند که همیشه شکر نعمت های خدا کارشان است. یعنی به هیچ نعمتی از نعمت های پروردگار بر نمی خورند مگر این که شکرش را به جای می آورند. به این معنی که در هر نعمتی طوری تصرّف

چه کسانی از تسلّط شیطان مصون هستند؟ (327)

نموده و قولاً و فعلاً به نحوی رفتار می کنند که نشان دهند این نعمت از ناحیه پروردگارشان می باشد و واضح است که چنین کسانی به هیچ چیزی از ناحیه خود و دیگران برنمی خورند مگر این که قبل از برخوردشان به آن و در حال برخورد و بعد از برخوردشان به یاد خدایند و همین به یاد خدا بودنشان هر چیز دیگری را از یادشان برده است، و چون خداوند در جوف کسی دو قلب قرار نداده، پس اگر حق معنای شکر را

ص:263

ادا کنیم برگشت معنای آن به همان مخلصین خواهد بود. و اگر ابلیس شاکرین و مخلّصین را از اغواء و اضلال خود استثنا کرده بیهوده و یا از راه ترحّم بر آنان نبوده، و نخواسته بر آن منّت بگذارد، بلکه از این باب بوده که دسترسی به آنان نداشته و زورش به آنان نمی رسیده است. (1)

چه کسانی و چگونه از وسوسه شیطان محفوظند؟

«...وَ لاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ!» (39 و 40 / حجر)

«همگی شان را اغواء می کنم، مگر بندگان مخلصت را!» ابلیس در این جمله طائفه متّقّین را از اغوای خود مستثنی نموده و آن عبارت است از مخلَصین.

1- المیزان، ج 15، ص 42.

از سیاق کلام بر می آید که مقصود از این طایفه کسانی هستند که خود را برای خدا خالص کرده باشند، و معلوم است که جز خدا کسی خالصشان نکرده است.

چه کسانی و چگونه از وسوسه شیطان محفوظند؟ (329)

مُخْلَصین آن هایی هستند که خدا آنان را برای خود خالص گردانیده است، پس از آن که ایشان خود را برای خدا خالص کردند. یعنی غیر خدا کسی در آن ها سهمی و نصیبی ندارد، و در دل هایشان محلی که غیر خدا در آن منزل کند باقی نمانده است. و آنان جز خدا به چیز دیگری اشتغال ندارند، هر چه هم که شیطان از کیدها و وسوسه های خود را در دل آنان بیفکند همان وساوس برگشته یاد خدا می شوند، و همان ها که دیگران را از خدا دور می سازد ایشان را به خدا نزدیک می کند، البته این ها کسانی هستند که قبلاً خود را برای خدا خالص کرده باشند.

شیطان، که خدا لعنتش کند، تزئین خود را درباره همه بشر حتی مخلصین به کار

ص:265

می برد ولکن تنها غیر مخلصین را اغوا می کند.

و از این که گفت: «مگر بندگان مخلصت،» اوّل بندگان را استثنا کرد و سپس ایشان را

به وصف مخلص توصیف نمود، از این معنی استفاده می شود که اصولاً حق بندگی و عبودیت همین است که مولی بنده خود را خالص برای خود کند، و غیر او کسی مالک آن بنده نباشد، و آن به این است که آدمی برای خود مالک و مولائی سراغ نداشته باشد، و حتی خود را مالک چیزی از نفس خود و از صفات نفسش و آثار و اعمالش نداند، بلکه مِلک و مُلک را تنها برای خدا بداند(1)

1- المیزان، ج 23، ص 242.

تفکیک بندگان خدا از پیروان شیطان (331)

«...كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ. فَريقا هَدَى وَ فَريقا حَقَّ عَلَ-َيْهِمُ الضَّلالَهُ!»

(29 و 30 / اعراف)

«گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی برایشان راست شد!»

این آیه تتمّه آیاتی است که ابتدای خلقت بشر و داستان ملائکه را بیان می کند. مراد از «بَدَءَ» در این آیه آغاز آفرینش نوع بشر است که در اول داستان گفته شده و از آن جمله بود که پس از این که ابلیس را رجم نمود به وی فرمود: «از آسمان بیرون شو، مذموم و مطرود، هر که از آن ها پیروی تو کند جهنّم را از همه شما لبریز می کنم!» (17 / اعراف) و در این وعده اش بنی نوع بشر را به دو گروه تقسیم کرد: یکی آنان که صراط مستقیم را دریافتند. و یکی آنان که از راه حق گم شدند. این یکی از خصوصیات ابتدای خلقت بشر بود که در عودشان نیز این خصوصیت هست.

آیات دیگری هست که این خصوصیت را به بیان صریح تری توضیح داده و از آن جمله فرموده است: «گفت: همین است راه مستقیم که من قضائش را رانده ام. به درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند.» (41 و 42 / حِجْر) خداوند در این آیه به قضای حتمی خود مردم را دو طائفه کرده: یکی آنان که ابلیس نمی تواند گمراهشان کند. و یکی آنان که به اختیار خود او را پیروی می کنند و در نتیجه گمراه می شوند. هم چنان که به اختیار خود او پیروی می کنند و در نتیجه گمراه می شوند. هم چنان که فرمود: «نوشته شده بر او هر که به ولایت او در آید گمراهش سازد.» (4 / حج) این قضای حتمی به گمراهی آنان در اثر متابعتی است که از ابلیس می کنند، نه این که متابعتشان از ابلیس اثر قضای خدا باشد.

تفکیک بندگان خدا از پیروان شیطان (333)

و نیز از آن جمله آیه: «گفت حق از من است و حق می گویم، جهنّم را از تو و هر که پیروی

ص:268

تو کند یک سره پُر می کنم!» (84 و 85 / ص) است که دلالت دارد بر تفرق دو فریق. و چون چنین قضائی بوده خداوند در آیه: «گفت همه تان در حالی که بعضی دشمن بعض دیگر از بهشت فرود آئید پس اگر هدایتی از ناحیه من به سوی شما آمد (و البته خواهد آمد) هر که پیروی هدایت من کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت. و هر کس از کتاب و ذکر من اعراض کند به یقین وی را روزگاری سخت خواهد بود ، و ما او را در قیامت کور محشور می کنیم!» (123 / طه) فرموده است: وقتی هدایت من به شما رسید هر کس هدایتم را پیروی کند گمراه و بدبخت نمی شود، و هر کس از ذکر من اعراض نماید در دنیا به زندگی تنگی گرفتار می شود و در آخرت نابینا محشورش می کنیم. (1)

1- المیزان، ج 15، ص 104.

«وَ قُلْ لِعِبادی یَقُولُوا الَّتی هِیَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ...!»

(53 / اسراء)

«و به بندگانم بگو سخنی که بهتر است بگویید، چون شیطان می خواهد میان آنان کدورت بیفکند که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است!»

معنای عبارت «الَّتی هِیَ اَحْسَنُ» کلماتی است که احسن و از نظر مشتمل بودن بر ادب و خالی بودن از خشونت و ناسزا و توالی فاسد دیگر نیکوتر باشد.

ادب در کلام و احتراز از وسوسه شیطان (335)

مضمون این آیات دستور به نیکو سخن گفتن و ادب در کلام را رعایت کردن و از وسوسه های شیطان احتراز جستن است. و این که بدانند که امور همه به مشیّت خداست، نه بدست رسول خدا صلی الله علیه و آله ، تا او قلم تکلیف را از گروندگان خود برداشته و ایشان را اهلیت سعادت بدهد، به طوری که هر چه خواستند بگویند، نه، چنین نیست که

ص:270

خداوند به گزاف فردی را هر چند از انبیاء باشد چنین اختیاری بدهد که افراد نالایق را بی جهت تقرّب داده و افراد لایق را محکوم آنان کند.

در درگاه خدا حسن سریره و کمال ادب ملاک برتری انسان هاست.

حتی اگر در میان انبیاء هم خداوند بعضی را برتری داده باز لغوی نبوده، بلکه به خاطر همین حسن سریره بیشتر و ادب بیشتر بوده است. مثلاً داوود را بر دیگران برتری داده و او را زبور داد و در آن بهترین ادب و پاکیزه ترین حمد و ثنا را نسبت به

خدای تعالی به وی آموخت. از همین جا معلوم می شود که گویا قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بعضی از مسلمان ها با مشرکین مواجه می شدند و در گفتگوی با آنان سخنان درشت گفته و چه بسا می گفته اند شما اهل آتش و ما مؤمنین به برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بهشتیم، و همین باعث می شده که مشرکین علیه مسلمانان تهییج شده و عداوت ها بیشتر شود، و در روشن کردن آتش فتنه و آزار مؤمنین و

رسول خدا صلی الله علیه و آله و عناد با حق بهانه های تازه ای به دستشان بیاید. لذا خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می فرماید که ایشان مردم را امر به خوش زبانی کنند.

جمله: «یَقُولُوا الَّتی هِیَ اَحْسَنُ!» امر به این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را امر به خوش زبانی کند جمله: «اِنَّ الشَّیْطانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ!» تعلیل حکم نام برده است و جمله: «اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلاِْنْسانِ عَدُوّا مُبینا!» تعلیل آن تعلیل است(1).

1- المیزان، ج 25، ص 203.

ادب در کلام و احتراز از وسوسه شیطان (337)

فصل هفتم:ولایت شیطان

شیطان بر چه کسانی تسلّط و ولایت پیدا می کند؟

«...اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیاآءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ!» (27 / اعراف)

«ما شیطان ها را سرپرست کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.»

این جمله چنین می فهماند که ولایت شیطان ها در آدمی تنها ولایت بر فریب دادن

اوست، به طوری که اگر از این راه توانستند کاری بکنند به دنبالش هر کار دیگری می کنند.

هم چنان که از آیات زیر نیز این معنا برمی آید:

«هر کس از ایشان را توانی به آهنگ خویش بکشان و با سواره و پیادگانت بر آنان بتاز و در مال ها و فرزندانشان شریک شو و وعده شان بده! و شیطان جز فریب به ایشان وعده نمی دهد. تو را بر بندگان من تسلّطی نیست، و پروردگار تو وکیلی است کافی!»

(64و65/اسراء)

«او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکّل کنند تسلّط نیست.»

(99/نحل)

«تو را بر بندگان خاص من تسلّط نیست مگر گمراهانی که پیرویت کنند.» (42 / حجر)

اگر این آیات را به ضمیمه آیات مورد بحث یک جا مورد دقّت قرار دهیم خواهیم فهمید که شیطان ها بر «مؤمنین» و «متوکلین» و آنان که خداوند ایشان را بنده خود به شمار آورده و فرموده «عبادی» هیچ گونه ولایتی ندارد، اگر چه احیانا به لغزششان دست یابند. تنها ولایتشان بر کسانی است که ایمان به خدا نیاورده اند.

ظاهرا مقصود از این ایمان نیاوردن تکذیب خدا و آیات اوست. معلوم است که این

معنا یک معنای اخصّ است از کفر و شرک به خدا. برای این که همان معنای عام است که در ذیل این داستان در سوره بقره و سوره فوق الذکر می فرماید:

«کسانی که آیات ما را تکذیب نموده، و از قبول آن سر پیچی و استکبار کردند ایشان اصحاب دوزخ بوده و تا ابد در آن معذّب هستند.» (36 / اعراف) (1)

شیطان بر چه کسانی تسلّط و ولایت پیدا می کند؟ (341)

چگونگی استفاده متقابل شیطان و اولیای شیطان از یکدیگر

«وَ قالَ اَوْلِیاؤُهُمْ مِنَ الاِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنا اَجَلَنَا الَّذی أَجَّلْتَ لَنا!» (128 / انعام)

«دوستان ایشان از آدمیان گویند: پروردگارا ما از یکدیگر برخوردار شده و به اجلی که برای ما تعیین کرده بودی رسیده ایم...!»

1- المیزان، ج 15، ص 98.

اغوا کردن شیطان ها و ولایت آن ها بر آدمیان ولایت اجبار نیست بلکه از قبیل

معامله طرفینی است: به این معنا که اگر انسان ها متابعت می کردند شیطان ها را به خاطر منافع و فوائدی بوده که در این کار خیال می کردند، و اگر شیطان ها هم آنان را می فریفته اند به خاطر منافعی بوده که در ولایت بر آنان و اداره کردن شئون ایشان می پنداشتند.

شیطان ها از فریفتن انسان ها و ولایت داشتن بر ایشان یک نوع لذت می برند. انسان ها هم از پیروی شیطان ها و وسوسه های آن ها یک نوع لذتی را احساس می کنند، چون به این وسیله به مادیّات و تمتّعات نفسانی می رسند. و این همان اعترافی است که اولیای شیطان ها در قیامت خواهند کرد و خواهند گفت: «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنا بِبَعْضٍ پروردگارا ما پیروان شیاطین و شیاطین از یکدیگر استفاده کردیم. ما از آن ها و از وسوسه و تسویلات آن ها که همان متاع دنیا و زخارف آن باشد استفاده کردیم، و ایشان از

ص:276

چگونگی استفاده متقابل شیطان و اولیای شیطان (343)

ولایتی که بر ما داشتند لذت بردند و نتیجه اش این شد که می بینیم.» (128 / انعام)

از این جا معلوم می شود: مراد از «اَجَل» در جمله «وَ بَلَغْنا اَجَلَنَا الَّذی أَجَّلْتَ لَنا،» آن حدی است که خداوند برای وجود ایشان قرار داده است. و آن درجه و پایه ای است که ایشان به وسیله اعمالی که کردند بدان رسیدند. (1)

ولایت متقابل ظالمین و تابعین شیاطین

«وَ کَذلِکَ نُوَلّی بَعْضَ الظّلِمینَ بَعْضا بِما کانُوا یَکْسِبُونَ،»

(129 / انعام)

«بدین سان بعضی ستمگران را بر بعضی دیگر ولایت می دهیم به سزای اعمالی که (تابعین) می کرده اند!»

1- المیزان، ج 14، ص 223.

در این جمله این معنا را خاطر نشان می سازد که بعضی ستمکاران را ولّی بعضی دیگر قرار دادن به همان ملاکی است که در آیه قبلی ذکر شده و آن این است که تابع یعنی ستمگران از تسویلات متبوع خود یعنی شیطان لذت برده و از این راه گناهانی را مرتکب می شود، و این روش را آن قدر ادامه می دهد تا آن که خداوند متبوع او را ولّی او و او را در تحت ولایت آن متبوع قرار دهد.

این ولایت خود مجازاتی است که خداوند ستمگران را در قبال ظلم هایی

که مرتکب شدند کیفر می دهد، نه این که مجازات ابتدائی و بدون گناه بوده باشد. و این همان معنائی است که آیه «یُضِلُّ بِهِ کَثیرا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرا وَ ما یُضِلُّ بِهِ اِلاَّ الْفاسِقینَ با (قرآن) بسیاری را گمراه می کند و به جز فاسقان کسی را با آن گمراه نمی کند!» (26 / بقره) بیان می کند.(1)

1- المیزان، ج 14، ص 225.

«...اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیآءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ!» (27 / اعراف)

قرآن کریم در آیه فوق می فرماید: «ما شیطان ها را اولیای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.»

قرآن نظیر این ولایتی را که شیطان در گناه و ظلم بر آدمیان دارد برای ملائکه در اطاعت و عبادت اثبات نموده و می فرماید: «کسانی که گفتند پروردگار ما خداست و پای گفته خود هم ایستاده و استقامت نمودند فرشتگان بر آنان نازل شده و نوید می دهند که مترسید و غمگین مباشید و به بهشتی که خدایتان وعده داده دل خوش باشید، (و مطمئن بدانید که) ما در زندگی دنیا اولیای شما هستیم.» (30و31/فصلت)

البته این دو نوع ولایت منافاتی با ولایت مطلقه پروردگار که آیه: «لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِه

ص:279

ِ وَلِیٌّ وَ لا شَفیعٌ غیر از او ولی و شفیعی ندارید!» (انعام/51) آن را اثبات می کند، ندارد.(1)

ولایت الهی، ولایت ملائکه، و ولایت شیطان (347)

ولایت شیطان و پیروی هدایت خیالی

«...فَریقا هَدَی وَ فَریقا حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ اِنَّهُمُ اتَّخَذوُا الشَّیاطینَ اَوْلِیاآءَ مِنْ دُونِ اللّهِ وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ!» (30 / اعراف)

«... زیرا آنان شیاطین را به غیر خدا سرپرست گرفتند و می پندارند راه یافته اند.»

این جمله علت ضلالتی را که جمله «حَقَّ عَلَیْهِمُ الضَّلالَهُ» برای آنان اثبات می نمود تعلیل می کند، و از آن استفاده می شود گویا ضلالت و خسرانی که از مصدر قضای الهی

در حق ایشان صادر شده مشروط به ولایت شیطان بوده است.

1- المیزان، ج 15، ص 55.

آیه: «کُتِبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَاَنَّهُ یُضِلُّهُ بر او نوشته شد که هر کس با او دوستی کند به ضلالتش افکند.» (4 / حج) و هم چنین آیه: «و برای ایشان قرین هایی انگیختیم که آن چه را پشت سر دارند برای ایشان بیارایند و گفتار خداوند که با آن گفتار امت های جنّی و انسی قبل از ایشان را هلاک نمود در حق ایشان هم محقّق شد زیرا ایشان زیان کار بودند.» (25/ فصلت) نیز آن را افاده می کند.

«وَ یَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ» (37 / زخرف)

این جمله معنای تحقّق ضلالت و لزوم آن را تفسیر نموده و می فهماند انسان وقتی به راه باطل افتاد و از حق که دور شد مادامی که اعتراف به باطل بودن آن داشته و حق را از یاد نبرده امید برگشتن به حق در او هست، و امّا اگر کارش به جائی رسید که به

ولایت شیطان و پیروی هدایت خیالی (349)

حق بودن باطل ایمان پیدا کرد و معتقد شد که راه هدایت همان راهی است که او می رود آن وقت است که در گمراهی استوار شده و ضلالتش حتمی و برای همیشه امید

ص:281

رستگاری اش قطع می گردد.(1)

ولایت شیطان و انحصار آن

«اِنَّما سُلْ-طانُهُ عَلَی الَّذینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذینَ هُمْ بِه مُشْرِکُونَ!»

(100 / نحل)

«سلطنت و برش شیطان منحصر در کسانی است که او را ولّی خود می گیرند تا او به دل خواه امور ایشان را تدبیر کند و او هر چه کرد اینان اطاعتش کنند. و نیز در کسانی است که به خدا شرک می ورزند، و به جای خدا شیطان را ولیّ خود می گیرند و او را ربّ و مطاع خود می پندارند، چه اطاعت خود عبادت است: آیا ای بنی آدم با شما عهد نکردیم که شیطان را عبادت مکنید، او را برای شما دشمنی آشکار است و این که مرا عبادت کنید؟»

1- المیزان، ج 15، ص 106.

از این بیان دو حقیقت روشن می گردد یکی این که ذیل آیه مفسر صدر آن است و تولّی یعنی ولی گرفتن کسی را که خدا ولیّ اش ندانسته و شرک به خدا و یا بگو غیر خدا پرستیدن است.

دوّم این که میان توکّل نکردن بر خدا و تولّای شیطان و عبادت او هیچ

ولایت شیطان و انحصار آن (351)

واسطه ای نیست، کسی که بر خدا توکّل نکند او از اولیای شیطان خواهد بود.(1)

ولایت شیطان در جوامع تاریخی

«تَاللّهِ لَقَدْ اَرْسَلْنا اِلی اُمَمٍ مِنْ قَبْلِکَ فَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ فَهُوَوَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ... .» (63 / نحل)

معنای آیه این است که: به خدا سوگند، هر آینه، فرستادگان خود را به سوی

امت های قبل از تو، چون یهود و نصاری و مجوس که چون قوم عاد و ثمود منقرض

1- المیزان، ج 24، ص 267.

نشدند، فرستادیم. لکن شیطان اعمال زشت شان را برایشان زینت داد لاجرم او را پیروی کرده و از فرستادگان ما اعراض نمودند. پس آن روز سر پرست ایشان شیطان بود و ایشان بر ضلالت متفق بودند و بر ایشان است در روز قیامت عذابی دردناک.

از ظاهر سیاق بر می آید که مراد به «اَلْیَوْمَ» روز نزول همین آیه است. و مقصود از این که فرمود شیطان ولّی ایشان است این است که در زمان وحی این آیه، همه شان بر ضلالت اتفاق کردند. (1)

ولایت شیطان در جوامع تاریخی (353)

زمینه های قبلی در انسان برای پذیرش وساوس شیطان

«اِنَّ الَّذینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطانُ بِبَعْضِ ما کَسَبُوا!» (155 / آل عمران)

«کسانی که در روز برخورد دو لشکر از شما روگردان شدند بدین جهت بود که شیطان

1- المیزان، ج 24، ص 165.

آن ها را به سبب آن چه که خود کسب کرده بودند به لغزش انداخت ... .»

«استزلال شیطان» به معنای اداره کردن شیطان است وقوع آنان را در انحراف و این نیست مگر به سبب اعمال خود آنان و آن چه که خود آنان برای خویشتن کسب کرده اند، چه آن که گناهان، هر یک راه را برای گناهانی باز نموده و

ارتکاب یک گناه انسان را به گناه دیگر سوق می دهد زیرا گناه پله اش بر پیروی هوای نفس است و اگر هوای نفس به یک شی ء متوجه شد به نظیر و شبیه آن نیز متوجه خواهد بود.

ظاهر آیه این است که پاره ای از گناهان را که قبلاً مرتکب شده بودند این امکان را به شیطان داد که آنان را اغوا نماید و به فرار و پشت کردن به جنگ وادار سازد. (1)

1- المیزان، ج 7، ص 88.

سوء اختیار شیطان در قبول ولایت گمراهان (355)

«وَ ما کانَ لی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ اِلاّ اَنْ دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لی فَلا تَلُومُونی وَ لُومُوا اَنْفُسَکُمْ!» (22 / ابراهیم)

«من سلطنتی بر شما نداشتم، تنها کار من این بود که شما را دعوت کردم، شما به اختیار خود اجابتم کردید...!»

البته این سخن از ابلیس پذیرفته نیست، زیرا ابلیس هم به خاطر سوء اختیارش و این که به کار اغوای مردم پرداخت و یا بگو به خاطر امتناعش از سجده بر آدم چوب خدا شد که به دست او گمراهان را گمراه نماید، ملامت می شود، آری او ولایت بر اغواء را به عهده خود گرفت و ولّی گمراهان گردید، هم چنان که خدای سبحان در جای دیگر از کلامش بدان اشاره نمود می فرماید: «شیطان ها را اولیای آنان که ایمان نمی آورند قرار

دادیم!» و نیز در آیه دیگری که روشن ترین آیه مؤید بیان ما است می فرماید: «کُتِبَ

ص:286

عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَاَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْديهِ اِلى عَذابِ السَّعيرِ قلم قضا بر او چنين رانده شده كه هر كه او را سرپرست خود قرار دهد او گمراهش كند، و به سوى عذاب آتش رهنمونش باشد.» (4/حج) (1)

پيروى شيطان، مجازات گمراهى اوليّه انسان

«...اِلاّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوينَ!» (42/حجر)

پيروى شيطان، مجازات گمراهى اوليّه انسان (357)

«مگر آن هايى كه خودشان رام تو گردند...»

خداوند در جمله فوق مى فرمايد: ابليس تنها آن جمعى را اغواء مى كند كه خود آنان غوايت دارند، و به اقتضاى همان غوايت خودشان در پى اغواى شيطان مى روند پس

1- الميزان، ج 23، ص 246.

اغوای شیطان اغوای دوّمی است. آری در این مسئله یک اغواء است دنبال غوایت. و غوایت عبارت است از همان جرم هایی که خود آدمیان مرتکب می شوند و اغوای ابلیس عبارت است از مجازات خدای سبحان.

اگر این اغواء ابتدائی و از ناحیه ابلیس بود، و گمراهان به دست ابلیس خودشان هیچ تقصیری نداشته باشند باید همه ملامت ها متوجه ابلیس باشد نه مردم، و حال آن که او خودش به حکایت قرآن کریم در روز قیامت می گوید:

«من سلطنتی بر شما نداشتم، تنها کار من این بود که شما را دعوت کردم، شما به اختیار خود اجابتم کردید، پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید.» (22 / اسراء) (1)

1- المیزان، ج 23، ص 246.

«وَ لاتُبَذِّرْ تَبْذیرا،اِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا اِخْوانَ الشَّیاطینِ وَ کانَ الشَّیْطانُ لِرَبِّه کَفُورا!» (26و27/اسراء)

برادران شیاطین و مصادیق آن (359)

جمله فوق نهی از تبذیر و علت آن را بیان می کند. معنایش این است که: اسراف مکن چه اگر اسراف کنی از مبذّرین که برادران شیطانند خواهی شد.

و گویا وجه برادری مبذّرین با شیطان ها این باشد که مبذّرین و شیطان از نظر سنخیت و ملازمت مانند دو برادر مهربان هستند که همیشه باهمند، و ریشه و اصلشان هم یک پدر و مادر است، هم چنان که در آیه شریفه می فرماید: «مبعوث می کنیم برای آن ها قرین هایی از شیطان ها،» (25 / فصلت) و «بیاورید کسانی را که ظلم کردند و همزادهایشان را،» (22 / صافات) که مقصود از ازواج در این جا همان قرین ها در آیه قبلی است. آیه: «وَ اِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ و برادرانشان آن ها را در گمراهی می کشانند، پس از آن کوتاهی نمی کنند.» (202 / اعراف)

ص:289

از آن چه گذشت این معنا روشن گردید که چرا اوّل شیطان را به صیغه جمع

(شیاطین) و بعدا به صیغه مفرد (شیطان) آورد، و این که در اوّل خواست بفهماند هر مبذری برادر شیطان خویش است، پس همه مبذّرین برادران شیطان هایند، و اما در تعبیر دوّم که مفرد آورد مقصود از آن پدر شیطان هاست که نامش ابلیس است و یا مقصود جنس شیطان است. (1)

تحریک مشرکین به وسیله شیطان و استناد آن به اذن خدا

«اَلَمْ تَرَ اَنّا اَرْسَلْنَا الشَّیاطینَ عَلَی الْکافِرینَ تَؤُزُّهُمْ اَزّا!» (83 / مریم)

برادران شیاطین و مصادیق آن (361)

«مگر ندانی که ما شیطان ها را به سوی کافران فرستادیم تا به سختی تحریکشان کنند!»

اگر در آیه شریفه ارسال شیطان ها را به خدا نسبت داده، از آن جائی که از باب

1- المیزان، ج 25، ص 143.

مجازات است هیچ عیبی ندارد، چون مشرکین به حق کفر ورزیدند، و خدا هم از در مجازات شیطان ها را فرستاد تا کفرشان و گمراهی شان را زیادتر کنند. (1)

حزب شیطان چه گروهی هستند؟

«اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَاَنْسهُمْ ذِکْرَاللّهِ اُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ... .»

(19 و 20 / مجادله)

«اَلا اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِروُنَ!»

«آگاه، که حزب شیطان زیان کارانند!»

«اِنَّ الَذینَ یُحادُّونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اُولئِکَ فِی الْاَذَلّینَ!»

1- المیزان ج: 27 ص 167 .

«به طور قطع کسانی که با خدا و رسولش مخالفت و دشمنی می کنند در زمره خوارترین ها هستند.»

آیه دوّمی مضمون آیه قبلی را که می فرمود منافقین از حزب شیطان و از زیان کارانند، تعلیل می کند و می فرماید: به این علت از خاسرینند که با مخالفت

حزب شیطان چه گروهی هستند؟ (363)

و لجبازی خود با خدا و رسولش دشمنی می کنند. و دشمنان خدا و رسول در زمره خوارترین خلق خدایند. و معنی آیه مورد بحث این است:

«شیطان بر آن ها مسلّط شده یاد خدا را از دل هایشان برده، اینان حزب شیطانند.»(1)

1- المیزان، ج 38، ص 43.

منافقین و نجواهای شیطانی آن ها

«اِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذینَ امَنُوا... .» (10 / مجادله)

«نجوی تنها و تنها از ناحیه شیطان است تا کسانی که ایمان آورده اند دلواپس شوند ولی هیچ ضرری به ایشان نمی زند مگر به اذن خدا، و مؤمنین باید بر خدا توکّل کنند.»

مراد از «نَجْوی»، نجوائی است که آن روز در بین منافقین و بیمار دلان جریان داشته، نجوائی است از ناحیه شیطان. به این معنا که شیطان این عمل را در دلهایشان جلوه داده بود و تشویقشان کرده بود که با یکدیگر نجوی کنند تا مسلمانان را دلواپس و پریشان خاطر سازند که اگر چنین خیالی می کنند بلائی می خواهد بر سرشان آید.

خدای سبحان بعد از آن که نجوی را به آن شرایط که آیات قبل است برای مؤمنین تجویز کرد، مؤمنین را دل گرم و خاطر جمع ساخت که این توطئه ها نمی تواند به شما گزندی برساند مگر به اذن خدا. چون زمام امور همه به دست خداست، پس بر خدا توکّل

ص:293

منافقین و نجواهای شیطانی آن ها (365)

کنید، واز ضرر نجوای منافقین دلواپس نشوید، که خدا تصریح کرده به این که: «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ هر کس بر خدا توکّل کند خدا او را بس است،» (3 / طلاق) و وعده داده هر کس بر او توکّل کند خدا برایش کافی است. و با این وعده وادارشان بر توکّل می کند و می فرماید: که توکّل از لوازم ایمان مؤمن است، اگر به خدا ایمان دارند باید بر او توکّل کنند که او ایشان را کفایت خواهد کرد.

این بود معنای: «وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئا اِلاّ بِاِذْنِ اللّهِ وَ عَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ!» (10 / مجادله) (1)

1- المیزان، ج 38، ص 30.

نفی اطاعت کورکورانه از آئین های اجدادی پرداخته شیطان

«قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما وَجَدْنا عَلَیْهِ اباءَنا اَوَلَوْ کانَ الشَّیْطانُ یَدْعُوهُمْ اِلی عَذابِ السَّعیرِ!» (21 / لقمان)

«چون گویندشان: چیزی را که خدا نازل کرده پیروی کنید، گویند: تنها آئینی را که پدران خود بر آن یافته ایم پیروی می کنیم، حتی اگر شیطان به سوی عذاب سوزان دعوتشان کند!»

وقتی حقایق و معارف را با دلیل در اختیار آنان قرار می دهند، ایشان در مقابل با

تحکّم و زور جواب می دهند و بدون این که حجتی بر گفتار خود ارائه دهند، می گویند: ما پدران خود را بر کیشِ شرک یافتیم و ایشان را پیروی می کنیم.

خداوند می فرماید: آیا پدران خود را پیروی می کنند حتی در صورتی که شیطان ایشان را به وسیله این پیروی به سوی عذاب آتش دعوت کرده باشد؟

حاصل کلام این می شود که پیروی وقتی نیکو و به جاست که پیروی شدگان بر حق

بوده باشند، و امّا اگر خود آنان بر باطل بوده، پیروی ایشان از آنان به سوی شقاوت و عذاب سعیرشان بکشاند، دیگر این پیروی به جا و صحیح نیست، چون پیروی در پرستش غیر خداست، و غیر خدا کسی قابل پرستش نیست. (1)

نمونه ای از وحی شیطان برای ایجاد تردید در احکام الهی

«...وَ اِنَّ الشَّیطینَ لَیُوحُونَ اِلیآ اَوْلِیآئِهِمْ... .» (121 / انعام)

«از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده مخورید که عصیان است و شیاطین به دوستان خود القاء می کنند تا با شما مجادله کنند و اگر اطاعتشان کنید مشرک خواهید بود.»

آیه فوق ردّ آن سخنی است که مشرکین به دهان مؤمنین انداخته و جواب شبه ای است که به ذهن مؤمنین القاء کرده بودند، و آن این بود که : چطور کشته مردم حلال

1- المیزان، ج 32، ص 52.

نفی اطاعت از آئین های اجدادی پرداخته شیطان (369)

است و اما حیوانی که خدا آن را کشته خوردنش حرام؟ جواب می دهد این سخن از چیزهائی است که شیطان به دل های اولیای خود مشرکین القاء می کند، زیرا بین این دو قسم گوشت فرق هست، یکی خوردنش فسق است و آن دیگری نیست. خدا اکل میته را حرام کرده و آن دیگری را نکرده، زیرا در بین محرمات الهی اسمی از حیوان تزکیه شده برده نشده است. (1)

نهی از اطاعت شیطان

«یا اَبَتِ لا تَعْبُدِ الشَّیْطانَ اِنَّ الشَّیْطانَ کانَ لِلرَّحْمنِ عَصِیّا!» (44 / مریم)

وثنی ها معتقد به وجود جن هستند، البته ابلیس هم از جن است و اصنام جن می پرستیدند همان طور که اصنام ملائکه و مقدسین از بشر را می پرستیدند، چیزی که

1- المیزان، ج 14، ص 195.

هست مراد از نهی، نهی از عبادت به این معنی نیست، چون جهتی تصوّر نمی شود که تنها از خصوص پرستش جن نهی فرموده باشد، بلکه مراد از عبادت اطاعت است. هم چنان که در آیه: «اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ اَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ!» (60 / یس) به این معنا آمده، پس نهی از عبادت شیطان نهی از اطاعت او در هر چیزی است که به آن امر می کند، و یکی از چیزهائی که بدان امر می کند عبادت غیر خداست.

معنی آیه این است که: این پدر شیطان را در آن چه به تو دستور می دهد واز آن

نهی از اطاعت شیطان (371)

جمله به عبادت بت ها وادار می کند اطاعت مکن، چون شیطان خودش نافرمان خدا و مصّر در نافرمانی اوست، که او خود یگانه مصدر همه رحمت ها و نعمت هاست، پس چنین کسی که مصدر همه نعمت ها را نافرمانی می کند جز به نافرمانی خدا و محرومیت از رحمت او فرمان نمی دهد، و اگر من تو را از اطاعت شیطان نهی می کنم برای این است که می ترسم عذاب خذلان خدا تو را بگیرد، و رحمتش از تو قطع شود، و سرپرستی

ص:298

جز شیطان برایت باقی نماند، آن وقت ولیّ شیطان و شیطان مولای تو گردد.(1)

نفی ولایت تدبیر و شهود شیطان در خلقت

«ما اَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمواتِ وَ الاْرْضِ وَ لا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ... .» (51 / کهف)

مراد از اشهاد و مشهود به معنای معاینه حضوری و به چشم خود دیدن است.

این آیه در نفی ولایت ابلیس و ذریّه اش مشتمل بر دو برهان است. اول این که ولایت تدبیر امور هر چیزی موقوف است بر این که دارنده ولایت احاطه علمی به آن امور داشته باشد، آن هم به تمام معنای احاطه، آن جهتی که از آن جهت تدبیر امور آن را می کند و روابط داخلی و خارجی که میان آن چیز و آن امور است، و مبدأ آن چیز و مقارناتش و به آن چه منتهی می شود همه را بداند که معلوم است که چنین احاطه ای

1- المیزان، ج 27، ص 87.

مستلزم احاطه داشتن به تمامی اجزای عالم است، چون اجزای عالم همه به هم مربوطند.

نفی ولایت تدبیر و شهود در خلقت (373)

و اینان یعنی ابلیس و ذریّه اش از مبدأ خلقت آسمان ها و زمین و بلکه از مبدأ پیدایش خودشان خبری ندارند، چون خدا ایشان را در هنگام خلقت آسمان ها و زمین و خود آنان شاهد بر کار خود نگرفت، و کار خود را در پیش چشم ایشان انجام نداد، پس ابلیس و ذریّه اش شاهد جریان خلقت عالم نبودند، چون خلقت او عملی و آنی بود که به آسمان ها و زمین فرمود: «کن» و آن ها موجود گشتند؟

پس ابلیس و ذریّه اش جاهل به حقیقت آسمان ها و زمینند، و از آن چه که هر یک از موجودات در ظرف وجودی خود از اسرار خلقت دارا هستند بی خبرند حتی حقیقت صنع خویشتن را هم نمی دانند، با این حال چگونه اهلیت این را دارند که متصدّی امور عالم و یا تدبیر امور قسمتی از آن باشند، و در نتیجه در مقابل خدا آلهه و ارباب باشند، با این که نسبت به حقیقت خلقت آن و حتی خلقت خود جاهلند. (1)

1- المیزان ج 26، ص 200.

نفی ولایت تدبیر و شهود در خلقت (375)

فصل هشتم:حرکت اولیّه شیطان در جهت مخالف انسان

شیطان عاملی مخالف انسان و ملائکه اسبابی در خدمت مردم

«... فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلاّ اِبْلیسَ اَبی اَنْ یَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ!»

(30 و 31 / حجر)

گفتیم به ملائکه به آدم سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس، ملائکه مأمور

شده بودند بر نوع بشر سجده کنند، نه بر شخص آدم، و خلاصه خصوصیات فردی آدم دخالتی در این امر نداشته، بلکه خصوصیات نوعی اش باعث شده، و این سجده هم صرفا از باب تشریفات اجتماعی نبوده بلکه نتیجه ای حقیقی و واقعی باعث شده است. و

ص:301

آن عبارت است از خضوع به حسب خلقت. پس ملائکه بر حسب غرضی که در خلقتشان بوده خاضع برای انسانند آن هم بر حسب غرضی که در خلقت بوده است. (یعنی نتیجه خلقت بشر اشرف از نتیجه خلقت ملائکه است.) و ملائکه مسخّر برای بشر و در راه سعادت زندگی او هستند، و به عبارت دیگر انسان منزلتی از قرب، و مرحله ای از کمال دارد که مافوق قرب و کمال ملائکه است.

این که می بینیم همه ملائکه مأمور به سجده بر آدم شدند، می فهمیم همه آنان مسخّر در راه به کمال رساندن سعادت بشرند، و برای فوز و فلاح او کار می کنند.

شیطان مخالف انسان وملائکه اسبابی درخدمت مردم (377)

هر کدام مشغول یکی از کارهای بشرند. این معنا از آیات متفرقه قرآنی هرکدامش از یک گوشه قرآن به چشم می خورد.

پس ملائکه اسبابی الهی و اعوانی برای انسانند، که او را در راه رساندنش به سعادت و کمال یاری می کنند. این جاست که برای کسانی که متدبر و فطن باشند روشن

می گردد که امتناع ابلیس از سجده به خاطر استنکافی بود که از خضوع در برابر نوع بشر داشت، و او نمی خواست مانند ملائکه در راه بشر قدم بر دارد و او را در رسیدنش به کمال مطلوبش کمک نماید.

ملائکه در این باب اظهار خضوع نمودند، پس همان طور که از جمله: «مالَکَ اَلاّ تَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ،» نیز استفاده می شود ابلیس با امتناعش از سجده از ملائکه بیرون شد و اظهار دشمنی با نوع بشر نمود، و از ایشان بیزاری جست

و اعلام نمود که تا بشری وجود دارد از دشمنی با او برای ابد دست بر نمی دارد. (1)

ص:303

1- المیزان، ج 23، ص 232.

عدم امتیاز خلقت آتشین جن و شیطان بر خلقت خاکی انسان

«قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما یَکُونُ

عدم امتیازخلقت آتشین جن وشیطان برخلقت انسان (379)

لَکَ اَنْ تَتَکَبَّرَ فیها!» (12 و 13 / اعراف)

استدلالی که ابلیس در مورد خلقت خود کرد گر چه استدلالی پوچ و بی مغز بود ولکن از این که او از آتش و آدم از خاک بوده راست گفته است و قرآن کریم هم این معنا را تصدیق نموده و از یک طرف در آیه: «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه از جنیّان بود و از فرمان پروردگارش بیرون شد،» (50 / کهف) فرموده که ابلیس از طائفه جن بوده، و از طرف دیگر در آیه: «خَلَقَ الاِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالْفَخّارِ وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ انسان را از لایه خشکیده ای چون سفال آفرید، و جن را از شعلهً ای از آتش خلق کرد.» (14 و 15 / رحمن) فرموده که ما انسان را از گل و جن را از آتش آفریدیم.

پس از نظر قرآن کریم هم مبدأ خلقت ابلیس آتش بوده، ولکن این ادعّای دیگرش را

که «آتش از خاک بهتر است،» تصدیق نفرموده، بلکه در سوره بقره آن جاکه برتری آدم را از ملائکه و خلاف او را ذکر کرده و این ادعّا را ردّ کرده و در ردّ دعویش فرموده: ملائکه مأمور به سجده بر آب و گل شدن آدم نشدند تا شیطان بگوید: گِل از آتش پست تر است، بلکه مأمور شدند سجده کنند بر آب و گلی که روح خدا در آن دمیده شده بود و معلوم است که چنین آب و گلی دارای جمیع مراتب شرافت و مورد عنایت تامّ ربوبی است، و چون ملاک «بهتری» در تکوین دایر مدار بیشتر بودن عنایت الهی است و هیچ یک از موجودات عالم تکوین به حسب ذات خود حکمی ندارد، و نمی توان حکم به خوبی آن نمود.

چیزی را که خدا حکم به بهتری آن کند آن اشرف واقعی و حقیقی است، مگر این که موجود دیگری بیافریند و حکم به برتری آن موجود قبلی نموده، موجود قبلی را مأمور به سجده در برابر آن کند، که در چنین صورت اشرف واقعی و حقیقی موجود دوّمی

عدم امتیازخلقت آتشین جن وشیطان برخلقت انسان (381)

خواهد بود، برای این که امر پروردگار همان تکوین و آفریدن اوست و یا منتهی به تکوین او می شود.

ص:305

پس وجوب امتثال اوامر او از این جهت است که امر امر اوست، نه از این جهت که در امتثال امرش مصلحت و یا جهتی از جهات خیر هست تا مسئله وجوب امتثال دائر مدار مصالح و جهات خیر باشد.(1)

رابطه تکوینی خلقت انسان با ملائکه و شیطان

«ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلآئِکَهِ اسْجُدُوالاِدَمَ فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ...خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ!» (10 تا 17 / اعراف)

امر به سجده در قصه خلقت آدم و هم چنین امتثال ملائکه و تمرّد ابلیس و رانده شدنش از بهشت در عین این که امر و امتثال و تمرّد و طرد تشریعی و معمولی بوده در عین حال از یک جریان تکوینی و روابط حقیقی که بین انسان و ملائکه و انسان و ابلیس

1- المیزان، ج 15، ص 32.

هست حکایت می کند، و می فهماند که خلقت ملائکه و جن نسبت به سعادت و شقاوت انسان چنین رابطه ای دارد، و این حرف معنایش این نیست که امر و امتثال و تمرّد در آیات مورد بحث امور تکوینی هستند.(1)

رابطه تکوینی خلقت انسان باملائکه و شیطان (383)

ضدیّت جوهره ذات شیطان با سعادت انسان

«ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلآئِکَهِ اسْجُدُوالاِدَمَ فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ...خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ!» (10 تا 17 / اعراف)

امر پروردگار به این که ملائکه بر آدم سجده کنند برای احترام آدم و به خاطر قرب و منزلتی بود که وی در درگاه پروردگار داشت.

خدای تعالی آدم را با نعمت خلافت و کرامت ولایت شرافت و منزلتی داد که ملائکه

1- المیزان، ج 15، ص 34.

در برابر آن منزلت ناگزیر از خضوع بودند، و اگر ابلیس سربرتافت به خاطر ضدیّتی بود که جوهره ذاتش باسعادت انسانی داشت، و لذا هر جا که با انسانی برخورد کرده و می کند درصدد تباهی سعادت وی برمی آید، و به محضی که با او مساس پیدا می کند گمراهش می سازد: «کُتِبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَاَنَّهُ یُضِلُّهُ... قلم ازلی درباره شیطان چنین نوشته که هر که بااو دوستی کند او وی را به ضلالت افکنده و به سوی آتش سوزانش راهبر شود.»(4/حج) (1)

آیا دشمنی ابلیس با آدم بود یا با نوع بشر؟

ضدیّت جوهره ذات شیطان با سعادت انسان (385)

«قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ!» (36 / حجر)

«گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلایق مبعوث می شوند مهلت و عمر بده.»

اگر می بینیم که ابلیس گفت «پس مرا عمر بده» و در ضمن کلام، سخن از مبعوث شدن

1- المیزان، ج 15، ص 35.

عموم بشر کرد، نه تنها آدم، که به خاطر امتناع از سجده بر او مبتلا به رجم و لعن شد، برای این بود که بفهماند لجبازی و دشمنی او تنها با آدم نبوده و از همین جا این نکته تأیید می شود که ابلیس مأمور برای سجده بر عموم و جنس بشر بوده، نه تنها آدم، و آدم به منزله قبله ای بوده که نوع بشر را مجسم نموده است. (1)

اعراض شیطان از گرامی داشت انسان

«قالَ اَرَاَیْتَکَ هذَا الَّذی کَ-رَّمْتَ عَلَیَّ ل-َئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلی یَوْمِ الْقِیم-َهِ...!»

(62 / اسراء)

معنای آیه این است که: ابلیس بعد از آن که سر پیچی کرد دچار غضب الهی شد، گفت: پروردگارا این بود آن کس که مرا به سجده کردن بر وی مأمور نمودی؟ و چون

1- المیزان ، ج 23، ص 231.

انجام ندادم از درگاه خودت دورم ساختی؟ سوگند که اگر تا روز قیامت که مدت عمر

اعراض شیطان از گرامی داشت انسان (387)

بشر در زمین است مرا مهلت دهی یک یک ذرّیه او را افساد می کنم مگر اندکی را که بندگان مخلص تواند.

مراد شیطان از این که گفت: «او را بر من برتری دادی،» آدم علیه السلام است. و اکرام آدم بر ابلیس همان است که خدای تعالی او را وادار کرد که تا بر آدم سجده کند و چون نکرد از درگاه خودش براند. از همین جا روشن می شود که ابلیس از دستور سجده کردن بر آدم همین تفضیل را فهمیده چنان که از کلام ملائکه در پاسخ خدای تعالی که گفتند: «آیا در زمین خلقی قرار می دهی که فساد و خون ریزی کنند،» (30 / بقره) فهمید که خلق آینده نیز گناه می توانند بکنند، و لذا جرئت و جسارت به خرج داده تصمیم گرفت ذرّیه آدم را اغوا کند. (1)

1- المیزان، ج 25، ص 247.

علّت دشمنی ابلیس با آدم

«فَقُلْنا یا ادَمُ اِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقی!»

(117 / طه)

حق مطلب در این مسئله این است که علّت این دشمنی، همان رانده شدن خود ابلیس از درگاه قرب، و رجیم شدن، و ملعون گشتن او تا روز قیامت بوده است.

«گفت: پروردگارا به خاطر این که گمراهم کردی، من هم در زمین زندگی زمینی را در نظرشان جلوه می دهم، و همه شان را گمراه می کنم.» (39 / حجر)

علّت دشمنی ابلیس با آدم (389)

«گفت: آیا این است که آن کسی که بر من برتری اش دادی. اگر تا روز قیامت مهلتم دهی بیخ حلق ذریّه اش را خواهم گرفت مگر اندکی را.» (62 / اسراء)

سبب اصلی این عداوت همان تقدّم نوع انسان و تأخر شیطان، و مطرود و ملعون شدنش بوده است، چون احترام آدم احترام نوع بشر، و برتری آن از ابلیس بوده، کما

این که امر به سجده کردن ابلیس برای اوامر به سجده کردن در برابر نوع بوده است.(1)

تمرّد اولّیه شیطان و تأثیر آن در ادامه ضلالت در نسل بشر

«وَ اِذْقُلْنالِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لاِدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّاِبْلیسَ قالَ ءَاَسْجُدُلِمَنْ خَلَقْتَ طینا» (61 / اسراء)

در این آیه شریفه یادآوری دیگری است برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن داستان ابلیس و ماجرایی است که میان او و خدای تعالی اتفاق افتاد. آن موقعی که امر خدا به سجده آدم را عصیان ورزید. خدای تعالی این مطلب را یادآوری می کند تا رسول اللّه صلی الله علیه و آله نسبت به وضع مردم ناراحت نشود و بداند که جنس بشر از ازل همین طور بوده که اوامر خدای

ص:312

1- المیزان، ج 28، ص 27.

را سبک شمرده و در برابر حق استکبار می ورزند، و اعتنائی به آیات خدا نمی کنند، و از این به بعد هم همواره چنین خواهد بود.

به یادآر چگونه ابلیس قسم خورد که گریبان ذریّه آدم را بگیرد و خدا

تمرّد اولیه شیطان و تأثیر آن در ضلالت بشر (391)

هم او را بر کسانی که اطاعتش کنند مسلّط فرمود، و احدی از پیروان دعوت او و دعوت سواران و پیادگان از لشکر او را استثنا نکرد، و کسانی را استثنا کرد که از بندگان مخلص خدا باشند.

بنابراین معنای آیه فوق چنین می شود: «به یاد آر زمانی را که پروردگارت به ملائکه گفت: برای آدم سجده آورید، همه سجده کردند مگر ابلیس.» در این جا مثل این که کسی پرسیده باشد: خوب ابلیس چه کار کرد یا چه گفت؟ در جوابش فرمود: «(امر خدای را نادرست تلقی کرده) گفت: آیا من سجده کنم؟ در برابر کسی که او را از گل آفریدی با این که مرا از آتش خلق کرده ای که شرافتش بیشتر از گل است؟» (66 / اسراء)

ص:313

مقصود بیان علل و عواملی است که باعث شد بنی آدم در ظلم و فسوق خود استمرار و دوام یابد و نسلش برچیده نشود. و در این باره نخست این را فرمود که اوّلین

بشر به آیات و معجزات اقتراحی خودش ایمان نیاورد، آخرین هم پیرو همان اولین اند، و ایمان نخواهند آورد، و سپس به پیغمبر گرامی خود یاد آور شد که در این میان فتنه ها در کار است، که به زودی ظهور نموده و امت اسلام را در بوته امتحان خود داغ می کند، آن گاه داستان آدم و ابلیس را خاطر نشان می فرماید که ابلیس سوگند خورد ذریّه آدم را گمراه سازد، و از خدا درخواست کرد که او را بر کرده اش مسلط سازد. پس خیلی بعید نیست که اکثر مردم به سوی راه ضلالت گراییده در ظلم و طغیان و اعراض از آیات خدا غوطه ور گردند. چون از یک سو فتنه های الهی احاطه اش کرده و از سوی

دیگر شیطان با قشون سواره و پیاده اش محاصره شان نموده است. (1)

تمرّد اولیه شیطان و تأثیر آن در ضلالت بشر (393)

کافر بودن ابلیس قبل از خلقت آدم

«...وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ...اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ!» (33 و 34 / بقره)

از این آیات بر می آید که ابلیس قبل از به وجود آمدن صحنه خلقت آدم و سجده ملائکه، کافر بوده است. (چون فرموده: کانَ مِنَ الْکافِرینَ از کافرین بود) و سجده نکردنش، و مخالفت ظاهری اش ناشی از مخالفتی بوده که در باطن مکتوم داشته است.

«...کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ!»

قید «کُنْتُمْ» در جمله فوق به این معنا اشاره دارد که در این میان در خصوص آدم و

1- المیزان، ج 25، ص 245.

خلافت او، اسراری مکتوم و پنهان بوده است.

و از همین جا روشن می شود که سجده ملائکه و امتناع ابلیس از آن، یک واقعه بوده که در فاصله این فرمایش خدا «اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ،» (30 / بقره) و بین این فرمایش دیگرش «وَ اَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ،» (33 / بقره) واقع شده، و نیز از آن استفاده می شودکه بخاطر چه سرّی جمله «اِنّی اَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ،» را بار دوّم مبدّل کرد به جمله «اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمواتِ وَ الاَْرْضِ.» (33 / بقره)

«اِلاّ اِبْلیسَ اَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ!» (33 / بقره)

یعنی ابلیس پلنگ دماغی کرده و از سجده برای او دریغ ورزید و او از سابق بر این کافر بود، و این که ابلیس قبل از این صحنه کافر بوده از آیه شریفه زیر هم به خوبی

کافر بودن ابلیس قبل از خلقت آدم (395)

استفاده می شود.

«لَمْ اَکُنْ لاَِسْجُدَ لِبَشَرٍ من از نخست حاضر نبودم که برای بشری به خاک بیفتم

ص:316

که تو او را از گلی از لجن خشکیده درست کرده باشی، سجده کنم.» (33 / حجر) (1)

کبر ورزی ابلیس به خدای تعالی

«قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ!» (12 / اعراف)

از آیات مربوط به داستان آدم و ابلیس استفاده می شود که اگر ابلیس عصیان ورزید و مستحق طرد شد به خاطر تکبّرش بود و جمله: «اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ» یکی از شواهد این معناست، گر چه از ظاهر گفتار ابلیس بر می آید که می خواسته بر آدم تکبّر بورزد لکن از این که ابلیس با سابقه ای که از داستان خلافت آدم داشت و تعبیری که از خداوند درباره خلقت آدم و این که من او را بدو دست خود آفریدم شنیده بود و مع ذلک زیرِ بار

1- المیزان، ج 1، ص 226 و ج 34، ص 39 .

نرفت برمی آید که وی در مقام استکبار بر خداوند بوده و نه استکبار بر آدم. (1)

اوّلین معصیت در برابر خدای تعالی

کبر ورزی ابلیس به خدای تعالی (397)

«قالَ ما مَنَعَکَ اَلاّ تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُکَ قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ!» (12 / اعراف)

مراد از آیه فوق این است: چه چیز تو را وادار کرد که سجده نکنی؟ این آیه جوابی را که ابلیس داده حکایت می کند، و این جواب اولین نافرمانی ابلیس است.

در این جواب خدای تعالی برای اولین بار معصیت شد، چون برگشت تمامی معصیت ها به دعوای انیّت و منازعه با کبریای خدای سبحان است. اگر ابلیس اسیر نفس خود نمی شد و نظر و فکر خود را محصور در چهار دیواری وجود خود نمی ساخت هرگز خود را مستقل به ذات نمی دید، بلکه معبودی ما فوق خود مشاهده می کرد که قیوم

1- المیزان، ج 15، ص 33.

او و قیوم هر موجود دیگری است.

(398) جن و شیطان

حتی این مقدار هم رعایت ادب را نکرد که در جواب پروردگارش بگوید: «بهتری مرا از سجده بر او باز داشت،» بلکه با کمال جرأت و جسارت گفت: «من از او بهترم!» تا بدین وسیله هم انیّت و استقلال خود را اظهار کرده باشد و هم بهتری خود را امری ثابت و غیر قابل زوال ادعا کند، علاوه به طور رساتری تکبر کرده باشد، از همین جا معلوم می شود که در حقیقت این ملعون به خدای تعالی تکبر ورزیده نه به آدم. (1)

توجیه ابلیس از استکبار خود

توجبه ابلیس از استکبار خود (399)

«...قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ!» (76 / ص)

«ای ابلیس چه بازت داشت از این که برای کسی سجده کنی که من خود او را به دست خود آفریدم، آیا عارت آمد و یا واقعا بلند مرتبه بودی؟ گفت: آخر من از او بهترم چون تو مرا

1- المیزان، ج 15، ص 31.

از آتش و او را از گل آفریدی.»

این که در این آیه خلقت آدم را به دست خود نسبت داده، و فرموده: با دست های خود آفریدم، به این منظور بوده که برای آن چیز (یعنی آدم) شرافتی اثبات نموده و بفرماید: هر چیز را به خاطر چیز دیگر آفریدم، ولی آدم را به خاطر خودم هم چنان که جمله: «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی و از روح خود در او دمیدم،» (29 / حجر) نیز این اختصاص را می رساند.

«قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ!»

این پاسخی است که ابلیس از پرستش خدا داده و علت سجده نکردن خود را بیان می کند، و آن این است که من شرافت ذاتی دارم، چون مرا از آتش خلق کرده ای ولی آدم مخلوقی است از گل.

برگشت این حرف ابلیس به این است که ابلیس اطلاق مالکیت خدا و حکمت او را قبول نداشته، و این همان اصل و ریشه ای است که تمامی گناهان و

عصیان ها از آن سر چشمه می گیرد. (1)

توجبه ابلیس از استکبار خود (401)

همسانی مقام ابلیس با ملائکه قبل از تمرّد

«... ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلاآئِکَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ...،» (11 / اعراف)

از ظاهر آیه استفاده می شود که ابلیس با ملائکه بوده و هیچ فرقی با آنان نداشته، و از آیه زیر نیز: «و چون پروردگارت به فرشتگان فرمود من می خواهم در زمین خلیفه ای قرار دهم، گفتند: می خواهی در زمین کسی را قرار دهی که فسادها بیانگیزد و خون ها بریزد با این که ما به حمد تو تسبیح کرده و تو را تقدیس می کنیم،» استفاده می شود که او و همه فرشتگان در مقامی قرار داشتند که می توان آن را مقام قدس نامید، و امر به سجده هم

1- المیزان، ج 34، ص 39.

متوجّه این مقام بوده نه به یک یک افرادی که در این مقام قرار داشته اند، هم چنان که

جمله: «گفت از آسمان فرو شو که در این جا بزرگی کردن حق تو نیست...» نیز اشاره به این معنا دارد.

بنابر این معلوم می شود ابلیس قبل از تمردش فرقی با ملائکه نداشته، و پس از تمرد حسابش از آنان جدا شده، و ملائکه به آن چه مقام و منزلتشان اقتضا می کرده باقی ماندند و خضوع بندگی را از دست ندادند، ولکن ابلیس بدبخت از آن مقام ساقط گردید، هم چنان که فرمود: «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه چون از جنس جن بود نسبت به امر پروردگارش فسق ورزید.» (50 / کهف) چون «فِسْق» به معنای بیرون شدن خرما از غلاف است، ابلیس هم با این تمرّدش در حقیقت از پوست خود بیرون گشته و زندگانی ای

را اختیار کرد که جز خروج از کرامت الهی و اطاعت بندگی چیز دیگری نبود(1).

همسانی مقام ابلیس با ملائکه قبل از تمرّد (403)

مفهوم هبوط و خروج شیطان

«قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما یَکُونُ لَکَ اَنْ تَتَکَبَّرَ فیها فَاخْرُجْ اِنَّکَ مِنَ الصّاغِرینَ!»

(13 / اعراف)

«هُبُوط» همان خروج است ولی تفاوتش با خروج تنها در این است که هبوط خروج از مقامی و نزول به درجه پائین تر است، و همین معنا خود دلیل بر این است که مقصود از هبوط فرود آمدن از مکان بلند نیست، بلکه مراد از فرود آمدن از مقام بلند است.

بنابر این معنای آیه چنین می شود که خدای تعالی فرمود: «به جرم این که هنگامی که

1- المیزان، ج 15، ص 29.

تو را امر کردم سجده نکردی باید از مقامت فرود آئی، چه مقام خضوع و فرمانبری بود، و تو نمی بایستی در چنین مقامی تکبّر کنی! پس بیرون آی که تو از خوار شدگانی!» (1)

تمرّد،اقتضای ذاتی ابلیس

«فَسَجَدَ الْمَلائِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ اِلاّ اِبْليسَ اَبى اَنْ يَكُونَ مَعَ السّاجِدينَ!»

(30 و 31 / حجر)

تمرّد، اقتضای ذاتی ابلیس (405)

«ملائکه همگی جمعا سجده کردند، مگر ابلیس از این که با سجده کنندگان باشد امتناع ورزید.»

لفظ «اَجْمَعُونَ» تأکید بعد از تأکید است و مراد این است که ملائکه همه سجده کردند، به طوری که حتی یک نفر هم جای نماند، فقط از تمامی ملائکه ابلیس سجده نکرد، و اگر

1- المیزان، ج 15، ص 38.

ابلیس را از ملائکه استثنا نکرده، با این که از ملائکه نبود، و به شهادت آیه: «کانَ مِنَ الْجِنِّ...،» (50 کهف) از طائفه جن بود سئوالی است که مفسّرین پاسخ های مختلفی بدان داده اند که قابل اعتنا نیست و پاسخ این سئوال را ما تحت عنوان «همسانی مقام ابلیس با ملائکه قبل از تمرّد» داده ایم.

«قالَ یا اِبْلیسُ مالَکَ اَلاّ تَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ؟» (32 / حجر)

«چه سودی برای تو بود در این که از ساجدین نباشی؟» مقصود از ساجدین ملائکه است و خلاصه معنا این است که چرا سجده نکردی؟

«قالَ لَمْ اَکُنْ لاَِسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ!» (33 / حجر)

«گفت من چنین کسی نبوده ام که برای بشری که تو از گلی خشکیده از لایه ای سیاه آفریدی سجده کنم!»

اگر گفت: «لَمْ اَکُنْ لاَِسْجُدَ من چنین کسی نبوده ام که سجده کنم...،» برای این است که دلالت کند بر این که سرپیچی اش از سجده مقتضای ذاتش بود. اگر خودش از جوهره

ذاتش خبر می داشت می دانست که غیر این از او انتظار نمی رفت. پس آیه به کنایه، آن نکته ای را افاده می کند که آیه: «من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی،» آن را تصریح می نماید. (1)

تمرّد، اقتضای ذاتی ابلیس (407)

تکوینی بودن تمرّد شیطان در برابر حقیقت انسانیّت

«ثُمَّ قُلْنا لِلْمَلاآئِکَهِ اسْجُدُوالاِدَمَ فَسَجَدُوآا اِلاّ اِبْلیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ السّاجِدینَ!»

(11 / اعراف)

این آیه راجع به امور تشریعی و قانونی نیست، و امری که در آن است و هم چنین امتثال و تمرّدی که در آن ذکر شده مقصود از آن ها امور تکوینی است و اگر دارد که

ابلیس تمرّد کرد مقصود این است که وی در برابر حقیقت انسانیّت خاضع

1- المیزان، ج 23 ،ص 228.

نشد، جمله: «فَما یَکُونُ لَکَ اَنْ تَتَکَبَّرَ فیها تو نمی بایستی در چنین مقامی تکبّر کنی!» (13 / اعراف) این بیان ما را تأیید می کند، برای این که ظاهر آن این است که آن مقام مقامی است که ذاتا قابل تکبّر نیست، و ممکن نیست بتوان از آن سر پیچی کرد و لذا تکبّر ابلیس نسبت به این مقام همان و بیرون شدن از آن و هبوطش به درجه پائین تر همان بود.

مؤید دیگر این بیان این است که امر به سجده بر آدم نسبت به ابلیس و ملائکه امر واحدی بوده و معلوم است که امر به ملائکه امر مولوی نبوده زیرا امر مولوی آن امری است که مأمور نسبتش به اطاعت و معصیت و سعادت و شقاوت یکسان باشد، و ملائکه چنین نیستند، زیرا معصیت و شقاوت درباره ملائکه تصوّر ندارد و آنان مجبور به

تکوینی بودن تمرّدشیطان دربرابرحقیقت انسانیّت

اطاعت و مستقر در سعادتند، پس امر به ابلیس هم امر مولوی نبوده، و ابلیس در مقابل ملائکه مجبور بر معصیت و شقاوت بوده است.

چیزی که هست مادامی که آدم خلق نشده بود و خداوند ملائکه و ابلیس را امر به سجود بر وی نکرده بود. ابلیس و ملائکه هر دو در یک رتبه بوده و بدون امتیاز از هم، هر دو در مقام قرب بودند، پس از آن که آدم آفریده شد این دو فریق از هم جدا شده یکی راه سعادت و دیگری راه شقاوت را در پیش گرفت.(1)

1- المیزان ج: 15 ص 30

فصل نهم:نقش شیطان در خروج نسل انسان از بهشت

آیات مربوط به بهشت آدم و وسوسه شیطان

با این که داستان سجده کردن ملائکه برای آدم در چند جای قرآن کریم تکرار شده ولی مسئله بهشت آدم و داستان آن جز در سه جا نیامده است:

1 سوره بقره:

«و گفتیم: ای آدم تو و همسرت در بهشت آرام گیرید و از آن به فراوانی از هر جا که

خواستید بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستمگران خواهید شد. و شیطان ایشان را از نعمت بهشت بیانداخت و از آن زندگی آسوده که داشتند بیرونشان کرد. گفتیم: با همین وضع که دشمن یکدیگرید پائین روید که تا مدتی در زمین قرار گاه و بهره دارید. و آدم از

ص:329

پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را ببخشید که وی بخشنده و رحیم است. گفتیم همگی از بهشت پائین روید اگر هدایتی از من به سوی شما آمد آن ها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند. و کسانی که کافر شوند و آیه های ما را دروغ شمارند اهل جهنّمند و خود در آن جاودانند.»

2 سوره اعراف:

«و ای آدم تو و همسرت در بهشت مسکن کنید، و از آن هر قدر که می خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت مشوید که در آن صورت از ستمکاران خواهید شد. پس شیطان آن دو

را وسوسه کرد تا بلکه بتواند عیب هایی از ایشان که پوشیده بود آشکار سازد. و لذا گفت: پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرده، مگر برای این که در نتیجه خوردن از آن مبدّل به فرشته نشوید و یا از جاودانان در بهشت نگردید. آن گاه برای آن دو سوگند یاد کرد که من از خیر خواهان شمایم. به این وسیله و با نیرنگ خود آن دو را به خود نزدیک کرد تا آن که از درخت بخوردند، همین که خوردند عیب شان ظاهر شد، ناگزیر شروع کردند از برگ های بهشتی بر خود پوشیدن، و پروردگارشان ندایشان داد: که مگر به شما نگفتم: از این درخت

ص:330

مخورید؟ و مگر نگفتم شیطان برای شما دشمنی است آشکار؟ گفتند: پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم اگر ما را نبخشی و رحم نکنی حتما از زیان کاران خواهیم شد. فرمود: از بهشت پائین بروید که بعضی بر بعضی دیگر دشمنید، و زمین تا مدتی معین جایگاه شماست. و نیز فرمود: در همان جا زندگی کنید و در آن جا بمیرید و از همان جا دوباره بیرون شوید.»

آیات مربوط به بهشت آدم و وسوسه شیطان

3 سوره طه:

«و ما با آدم قبلاً عهدی بسته بودیم و فرمانی داده بودیم ولی او را در آن عهد ثابت قدم و استوار نیافتیم. چون به فرشتگان گفتیم: بر آدم سجده کنند، همه سجده کردند جز شیطان، که سرباز زد. آن گاه به آدم گفتیم: که زنهار این ابلیس دشمن تو و همسر توست، مواظب باشید از بهشت بیرونتان نکند و گر نه بدبخت خواهید شد. چون در بهشت نه گرسنه می شوی، و نه برهنه، نه تشنه می شوی، و نه گرمازده. اما شیطان با همه این سفارش ها در او وسوسه کرد و گفت: ای آدم می خواهی من تو را به درختی راهنمائی کنم که اگر از آن بخوری، ابدیّت و ملک جاودانی خواهی یافت؟ و آدم و همسرش از آن درخت بخوردند، و عورتشان برایشان نمودار شد، پس بر آن شدند که از برگ های بهشت عورت خود بپوشانند، و آدم ارشاد و راهنمائی

ص:331

پروردگارش را نافرمانی کرد و گرفتار شد. آن گاه پروردگارش وی را برگزید و نافرمانی اش را

جبران نمود و هدایتش فرمود. پروردگارش دستور داد: که همگی از بهشت فرود آئید در حالی که بعضی دشمن دیگر باشید، پس هر هدایتی از طرف من به سوی شما آمد و خواهد هم آمد، در آن هنگام هر کس هدایت مرا پیروی کند، گمراه و بدبخت نمی شود. و هر کس از یاد من اعراض کند زندگی سختی خواهد داشت. علاوه بر این که روز قیامت کور محشورش خواهیم نمود. و چون بگوید پروردگارا من که بینا بودم چرا کور محشورم کردی؟ در جوابش خواهد فرمود: همان طور که آیات من به سویت آمد و تو عمدا آن را فراموش کردی، امروز هم ما تو را فراموش کردیم...!» (1)

1- المیزان، ج 1، ص 238 .«آیات 35 تا 39، سوره بقره و آیات 20 تا 25، سوره اعراف و 116 تا 127 سوره طه «به شرح متن»

آیات مربوط به بهشت آدم و وسوسه شیطان (415)

بهشت آدم و شیطان کجا بود؟

«وَ یاآ ادَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ... .» (19 تا 25 / اعراف)

از داستان بهشت آدم چنین برمی آید که قبل از این که آدم در زمین قرار گیرد خداوند بهشتی برزخی و آسمانی آفریده و او را در آن جای داده بود. و اگر او را از خوردن مزبور نهی کرده برای این بود که بدین وسیله طبیعت بشری را آزموده و

معلوم کند که بشر جز به این که زندگی زمینی را طی کرده و در محیط امر و نهی و تکلیف و امتثال تربیت شود ممکن نیست به سعادت و بهشت ابدی نائل گردد، و جز با پیمودن این راه محال است به مقام قرب پروردگار برسد.

بهشت آدم بهشت جاودان نبوده تا اشکال شود به این که بهشت اولیای خداست نه جای شیطان و یا اشکال شود به این که بهشت جای خلود است و کسی که وارد آن شد دیگر بیرون نمی شود پس آدم چطور بیرون آمد؟

بهشت دنیائی و مادّی هم نبوده تا مانند سرزمین های دیگر دنیا جای زندگی دنیوی باشد و اداره آن زندگی تنها به وسیله قانون و امر و نهی مولوی ممکن باشد، بلکه بهشت برزخی بوده و جائی بوده که سجایا و اخلاق و خلاصه غرایز بشری نه خصوص آدم ظاهر و هویدا می شده است.(1)

بهشت آدم و شیطان کجا بود؟

وسوسه آدم و همسرش چگونه صورت گرفت؟

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ... .» (19 تا 25 / اعراف)

خدای سبحان با جمله: «ای آدم تو و همسرت در این بهشت آرام گیرید،» (35 / بقره) آدم علیه السلام را مخاطب قرار داده سپس همسر او را عطف بر او نموده و با جمله «و از هر جا

1- المیزان، ج 15، ص 51.

خواستید بخورید...،» (35 / بقره) تصرّف در همه انواع خوراکی ها را بر آنان مباح نمود،

مگر آن درختی را که با جمله «و به این درخت نزدیک مشوید!» (35 / بقره) استثنا کرد .

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ... .» (20 / اعراف)

«وسوسه» در لغت به معنای دعوت کردن به امری است به آهستگی و پنهانی. و جمله: «ما نَهیکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ اِلاّ اَنْ تَکُونامَلَکَیْنِ اَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدینَ!» (20/اعراف) معنایش این است که پروردگار شما، شما را از این درخت نهی نکرد مگر از این جهت که مبادا فرشته شوید، و یا از خالدین گردید.

«وَ قاسَمَهُما اِنّی لَکُما لَمِنَ النّاصِحینَ!» (21/اعراف)

معنای جمله این است که ابلیس با قسم های غلاظ و شداد به آن دو گفت که من خیرخواه شمایم و نمی خواهم شمارا فریب دهم. «فَدَلّیهُما بِغُرُورٍ،» (22/اعراف) غرور به معنای اظهار خیر خواهی و نهان داشتن سوء قصدی است که در دل دارد. و این که فرمود:

وسوسه آدم و همسرش چگونه صورت گرفت؟

«وَ نادیهُما رَبُّهُمآ اَلَمْ اَنْهَکُماعَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ پروردگارشان به ایشان بانک زد: مگر من از این درخت منعتان نکردم؟» (22 / اعراف)

دلالت دارد بر این که آدم و حوّا در آن موقع که خداوند این خطاب را به آنان می کرده از مقام قرب خدا دور شده بودند، برای این که ندا به معنای صدا زدن از دور است. هم چنان که «تِلْکُمَا» هم این دلالت را دارد، زیرا این کلمه هم برای اشاره به دور است، به خلاف «هذا» که برای اشاره به نزدیک است. و لذا در ابتدای ورود آدم به بهشت و قبل از این که مخالف از او سربزند خدای تعالی به لفظ «هذِه» اشاره به درخت مزبور کرده بود.

«قالا رَبَّنا ظَلَمْناَ اَنْفُسَنا... گفتند پروردگارا ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و رحممان نکنی از زیان کاران خواهیم بود!» (23 / اعراف)

این حرف از آدم و حوا نهایت تضرّع و التماس آن دو را می رساند. و لذا هیچ چیزی

درخواست نکردند و تنها احتیاج شان را به مغفرت و رحمت ذکر کردند و گفتند:

اگر رحم نکنی به طور دائم و به تمامی معنا زیان کار خواهیم شد! (1)

وظیفه شیطان در شناساندن عیب آدم و زمینی شدن او

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ما وُرِیَ عَنْهُما...!» (20 / اعراف)

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا بلکه بتواند عیب هایی از ایشان را که پوشیده بود

وظیفه شیطان درشناساندن عیب آدم و زمینی شدن او (421)

آشکار سازد... .»

از ریخت و سیاق آیات مربوط به موضوع آدم و ابلیس به خوبی بر می آید که آخرین عامل و علتی که باعث زمینی شدن آدم و همسرش شد، همان مسئله ظاهر شدن عیب آن دو بود، و عیب نام برده هم به قرینه ای که فرموده بر آن شدند که از برگ های بهشت بر

1- المیزان، ج 15، ص 44.

خود بپوشانند همان عورت آن دو بوده است. و معلوم است که این دو عضو، مظهر همه تمایلات حیوانی است چون مستلزم غذا خوردن و نمو نیز هستند.

ابلیس هم جز این هدفی نداشته که به هر وسیله که شده عیب آن دو را ظاهر سازد. گو این که خلقت بشری و زمینی آدم و همسرش تمام شده بود و بعد از آن خدا آن دو را داخل بهشت کرد ولی مدت زیادی در این بین فاصله نشد و خلاصه آن قدر به آن دو مهلت ندادند که در همین زمین متوجّه عیب خود شوند و نیز به سایر لوازم حیات دنیوی و احتیاجات آن پی ببرند.

بلکه بلافاصله آن دو را داخل بهشت کردند، و وقتی داخل کردند که هنوز روح ملکوتی و ادراکی که از عالم ارواح و فرشتگان داشتند به زندگی دنیا آلوده نشده بود به دلیل این که فرمود: «لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُرِيَ عَنْهُما تا ظاهر شود از آن دو آن چه پوشانده شده بود از آنان.» و نفرمود: تا ظاهر شود از آن دو آن چه بر آن دو پوشیده بود.

ص:338

پس معلوم می شود، پوشیدگی عیب های آن دو موقتی بوده، و یک دفعه صورت گرفته است. چون در زندگی زمینی ممکن نیست برای مدتی طولانی این عیب پوشیده بماند، (و جان کلام و آن چه از آیات نام برده بر می آید این است که وقتی خلقت آدم و حوّا در زمین تمام شد بلافاصله و قبل از این که متوجه شوند، عیب هایشان پوشیده شده، داخل بهشت شده اند.)

وظیفه شیطان درشناساندن عیب آدم و زمینی شدن او (423)

پس ظهور عیب در زندگی زمینی، و به وسیله خوردن از درخت، یکی از قضایای حتمی خدا بوده که باید می شد... لذا خدای تعالی خطیئه آنان را بعد از آن که توبه کردند بیامرزید، و در عین حال به بهشت شان بر نگردانید بلکه به سوی دنیا هبوطشان داد تا در آن جا زندگی کنند.

اگر محکومیت زندگی کردن در زمین، با خوردن از درخت و هویدا گشتن عیب قضائی حتمی نبود، و نیز برگشتن به بهشت محال نبود، باید بعد از توبه و نادیده

ص:339

گرفتن خطیئه به بهشت برگردند، (چون توبه آثار خطیئه را از بین می برد.)

پس معلوم می شود علت بیرون شدن از بهشت و زمینی شدن آدم آن خطیئه نبوده، بلکه علت این بوده که به وسیله آن خطیئه عیب آن دو ظاهر گشته است و این به وسیله وسوسه شیطان لعین صورت گرفته است. (1)

وسوسه شیطان در دلالت آدم به سوی شجره خُلد

«فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یا ادَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لا یَبْلی!» (120/طه)

مقصود از شجره خلد همان درختی است که از خوردن آن ممنوع شدند. مراد از شجره خلد درختی است که خوردنش باعث می شود آدمی جاودانه زنده بماند و مراد از

ص:340

1- المیزان، ج 1، ص 241.

وسوسه شیطان دردلالت آدم به سوی شجره خلد

مُلکی که کهنه نشود سلطنتی است که مرور زمان و اصطکاک مزاحم ها و موانع در آن اثر نگذارد. پس برگشت معنا به این می شود که مثلاً بگوئیم ابلیس به آدم گفت آیا می خواهی به درختی راهنمائی ات کنم که با خوردن میوه آن عمری جاودان و سلطنتی دائمی داشته باشی؟

همین مضمون در سوره اعراف است که می فرماید: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرد مگر برای دو محذور: یکی این که دو ملک نشوید، دوم این که حیات جاودانه پیدا نکنید.

مثل این که شیطان خواسته باشد بگوید: در این درخت دو خصوصیت است و اگر پروردگارتان، شما را از آن نهی کرده یا برای آن خصوصیت بوده، یا برای این، و یا بگوید: اگر پروردگارتان شما را از آن نهی کرده برای این بوده که با ملکی خالد

ص:341

جاودان در بهشت نمانید و یا بگوید: برای این بوده که شما جاودانه در بهشت نمانید چون داشتن ملک خالد مستلزم زندگی جاودانه نیز هست. (دقت فرمائید)

لباس کندن آدم و همسرش به وسیله شیطان

«یا بَنی آ ادَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَماآ اَخْرَجَ اَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْءاتِهِما!» (27 / اعراف)

«ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد. لباس ایشان را از تنشان می کند تا عورت هاشان را به ایشان بنمایاند.»

وسوسه شیطان دردلالت آدم به سوی شجره خلد

ای بنی آدم! بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوی چیزی آن را نمی پوشاند، و لباس تقوی همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده ایم، پس زنهار که شیطان فریبتان ندهد و این جامه خدادادی را از تن شما برون نکند، همان طور که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد. آری ما شیطان ها را اولیای کسانی

ص:342

قرار دادیم که به آیات ما ایمان نیاورده وبه پای خود دنبال آن ها به راه بیفتند.

از این جا معلوم می شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوّا کرده کندن لباس برای نمایاندن عورت هایشان تمثیلی است که کندن لباس تقوی را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان نشان می دهد و هر انسانی تا فریب شیطان را نخورده در بهشت سعادت است و همین که فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می کند.(1)

چگونگی توجیه نهی آدم به وسیله شیطان

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ...وَ قالَ ما نَهیکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ... .»

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد... و گفت: پروردگارتان، شما را از این درخت نهی نکرده مگر برای این که در نتیجه خوردن از آن مبدّل به فرشته نشوید، و یا از جاودانان در

1- المیزان، ج 15، ص 97.

بهشت نگردید. آن گاه برای آن دو سوگند یاد کرد من از خیر خواهان شمایم.»

این آیات تصریح دارد بر این که آدم در حین خوردن از درخت، نه تنها

چگونگی توجیه نهی آدم به وسیله شیطان

نهی خدا را فراموش نکرده بود، بلکه کاملاً به یاد آن بود. چیزی که هست ابلیس با فلسفه چینی خود نهی خدا را برای آدم توجیه کرد، که منظور این بود که جزو فرشتگان و از خالدین در بهشت نشوی... .(1)

آدم، و رؤیت و صحبت و فریب شیطان

«فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطانُ... .» (36 / بقره)

ظاهر از این جمله، مانند نظایرش، این است که شیطان آدم را گول زد، هر چند که این عبارت بیش از این دلالت ندارد که گول زدن آدم مانند گول زدن ما فرزندان آدم از راه

1- المیزان، ج 1، ص 243.

القاء و وسوسه در قلب بوده، بدون این که خودش را به طرف نشان دهد، هم چنان که ما را هم گول می زند و ما تا کنون خود او را ندیده ایم.

لکن از آیه: «فَقُلْنا یا ادَمُ اِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ پس گفتیم یا آدم: این دشمن تو و همسرت است،» (117 / طه) که خداوند با کلمه «هذا» اشاره به شیطان کرده، فهمیده می شود که خدا وی را به آدم و همسرش نشان داده بود و معرفی کرده بود معرفی به شخص او، و عین او نه معرفی به وصف او.

هم چنین جمله: «یا ادَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ ای آدم تو را به درخت جاویدانی راهنمائی بکنم؟» (120 / طه) که حکایت کلام شیطان است، که قرآن کریم آن را به

آدم، و رؤیت صحبت و فریب شیطان

صورت حکایت خطاب آورده، و این دلالت دارد بر این که گوینده آن که شیطان است در برابر آدم ایستاده و با او صحبت می کرده است.

خلاصه آیات دلالت دارد بر این که شیطان برای آدم و همسرش دیده می شد و او را می دیدند. و اگر حال آن دو نیز نسبت به شیطان مثل حال ما بوده که او را

نمی بینیم و تنها وسوسه اش به ما می رسد، می توانستند بگویند: ما که شیطانی ندیدیم و خیال کردیم این وسوسه ها از افکار خودمان بوده است.

هم چنان که انبیاء با این که به عصمت خدائی معصومند، شیطان را می دیدند و هنگامی که می خواست متعرض ایشان بشود می شناختند. روایات وارده درباره نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و ایوب و اسماعیل و محمّد رسول اللّه صلی الله علیه و آله بر این معنا دلالت دارد. ظاهر آیات این داستان به روشنی می رساند شیطان با آن دو تن در

برابر درخت نام برده ایستاده بود. و قبلاً خود را به بهشت در انداخته و طرح دوستی با آن دو ریخته، و با وسوسه خود فریبشان داده بود.(1)

1- المیزان، ج 1، ص 248.

چگونگی ورود شیطان به بهشت و خروج از آن

«وَ قُلْنَا اهْبِطُوا...!» (36 / بقره)

اگر بگویی شیطان که داخل بهشت نمی شود؟ در پاسخ می گوییم: این اشکال وقتی وارد است که بهشت مورد بحث، بهشت خلد باشد. و چنین نبوده، بلکه این

چگونگی ورود شیطان به بهشت و خروج از آن (433)

جریان در بهشتی دیگر صورت گرفته است. به دلیل این که همگی آن ها از آن بهشت بیرون شدند. و اگر بهشت خلد بود با بیرون شدن نمی ساخت.

اما این خطاب که خدای تعالی به ابلیس کرد که: فَاهْبِطْ مِنْها... (13 / اعراف) یعنی از این بهشت فرود آی، که در این جا نمی توانی تکبّر کنی، پس از آن بیرون شو که به ظاهر فرمان بیرون شدن ابلیس از بهشت است، ممکن است بگوییم: مراد از آن

ص:347

بیرون شدنش از میان ملائکه، و یا از آسمان، و مقام قرب و تشریف است.(1)

نتیجه گیری از داستان ابلیس و آدم

«اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ اَوْلِیاءَ مِنْ دُونیوَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً!»

(50 / کهف)

این جمله تقریر بر ماحصل واقعه ابلیس و آدم است. معنایش این است نتیجه ای که می توانید از داستان آدم و ابلیس بگیرید این است که نباید ابلیس و ذریّه او را اولیای خود بگیرید، با این که آن ها دشمنان شما بنی نوع بشرند. بنابر این، مراد از ولایت، ولایت اطاعت خواهد بود. چون کفّار شیطان ها را در آن چه که به سویش دعوت می کنند اطاعت می کنند، و خدا را در آن چه به سویش می خواند اطاعت نمی کنند.

1- المیزان، ج 1، ص 249.

بعید هم نیست که مراد از ولایت، ولایت اطاعت خواهد بود. چون کفّار شیطان ها را

نتیجه گیری از داستان ابلیس و آدم

در آن چه که به سویش دعوت می کنند اطاعت می کنند، و خدا را در آن چه به سویش می خواند اطاعت نمی کنند.

بعید هم نیست که مراد از ولایت، ولایت ملک و تدبیر باشد که عبارت اخرای ربوبیّت است، چه بت پرستان همان طور که ملائکه را به طمع خیرشان می پرستیدند، جن را نیز به خاطر ترس از شرّشان پرستش می کردند، و خدا هم که تصریح فرموده که ابلیس از جن است، و دارای فرزندانی است، و ضلالت آدمی در راه سعادتش و هم چنین همه بدبختی های دیگرش همه به اغوای شیطان است. پس با در نظر گرفتن این جهات معنای آیه چنین می شود: «آیا باز هم او و ذریّه او را اولیاء و آلهه و ارباب خود می گیرید؟ و به جای من آن ها را می پرستید و به سویشان تقرب می جویید، با این که دشمنان شمایند؟» (50/کهف)

شاهد نگرفتن خدا شیطان ها را در خلقت مناسب با نداشتن ولایت تدبیر است، نه

ص:349

نداشتن ولایت اطاعت.

«بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً!»

چون عمل مشرکین در حقیقت همان بدل گرفتن شیطان است به جای خدا، و چه قدر این کار زشت است؟ آری هیچ صاحب خردی مرتکب آن نمی شود. (1)

نقض عهد الهی به وسیله آدم و نقش شیطان

نقض عهدالهی به وسیله آدم و نقش شیطان (437)

«وَ لَقَدْ عَهِدْنا اِلی ادَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما!» (115 / طه)

«سوگند می خورم که به تحقیق آدم را در زمان های پیش وصیتی کردیم، ولی وصیّت را ترک کرد و ما او را نیافتیم که در حفظ آن عزم جازم داشته باشد یا بر آن وصیّت صبر کند.» و امّا این که مقصود از آن عهد چه بوده به طوری که از داستان آن جناب در چند جای

1- المیزان، ج 26، ص 198.

قرآن برمی آید، عبارت بوده از نهی از خوردن که فرموده: «وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ!»

(35/بقره)

«به یاد آر عهدی را که ما به آدم سپردیم و گفتار ما را که به ملائکه گفتیم برای آدم سجده کنید، پس همگی سجده کردند مگر ابلیس. ما این صحنه را به وجود آوردیم تا برای خود آدم معلوم شودکه چگونه سفارش ما را فراموش کرد و بر حفظ آن عزم راسخی ننمود.» (116/طه)

«پس وقتی که ابلیس از سجده امتناع ورزید ما به منظور خیر خواهی و ارشاد آدم به سوی صلاحش به او گفتیم: این که می بینی از سجده امتناع ورزید ابلیس دشمن تو و همسرت می باشد...!» (116 و 117 / طه)

اگر در جمله: «فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ زنهار که از بهشت بیرون تان نکند،» (117/طه) به جای نهی ابلیس از این کار، آدم و حوا را نهی کرد در حقیقت کنایه از نهی او از اطاعت ابلیس، و نیز نهی از غفلت از کید، و دست کم گرفتن مکر اوست. و معنایش این است که او را اطاعت مکن، و از کید او و تسویلات او غفلت مورز، تا بر شما مسلط

ص:351

نشود، و در بیرون کردن شما از بهشت و بدبخت کردنتان قوی نگردد.(1)

نقض عهدالهی به وسیله آدم و نقش شیطان (439)

هبوط آدم و همسرش، و ابلیس

«قالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَکُمْ فِی الاْرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ!»

(24 / اعراف)

«گفت: چنین که دشمن هم دیگرید پائین روید و شما را در زمین تا زمانی معین قرارگاه و برخورداری است.»

«گفت: در آن جا زندگی می کنید و در آن جا می میرید و از آن جا بیرون

آورده می شوید.»

خطاب اوّل، هم خطاب به آدم و همسر اوست و هم خطاب به ابلیس است. و دشمنی

ص:352

1- المیزان، ج 28، ص 26.

بعضی از بنی نوع بشر با بعض دیگر به خاطر اختلافی است که در طبیعت های آنان است. و این قضائی است از خدای تعالی، قضای دیگرش هم این است که فرمود: «وَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلی حینٍ،» (36 / بقره) یعنی تا چندی که به زندگی دنیوی زنده هستید جایتان در زمین است. از ظاهر سیاق آیه بر می آید که این خطاب هم خطاب به هرسه است.

«قالَ فیها تَحْیَوْنَ وَ فیها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ!» (25 / اعراف)

این خطاب دوّم، نیز قضای دیگری است که بشر را تا روز قیامت خاک نشین کرده است. بعید نیست که خطاب در این جمله مختص به آدم و همسرش و فرزندانش باشد، برای این که اگر خطاب شامل ابلیس هم بوده جا داشت بدون این که با کلمه «قالَ» کلام را

هبوط آدم و همسرش، و ابلیس

از هم جدا کند بفرماید: «وَ فیها...،» و چون کلمه مزبور را فاصله قرار داده بعید نیست که خطاب مختص به آن دو بوده باشد. (1)

1- المیزان، ج 15، ص 46.

فصل دهم:مصونیت وحی قرآن از شیطان

مصونیت وحی الهی از نفوذ شیطان در مراحل آن

«...فَاِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدا... .» (27 / جن)

«عالم به غیب اوست، پس جز او کسی غیب نمی داند چون او کسی را بر غیب خود مسلّط نمی کند، مگر کسی از رسولان را که شایسته و مرضّی این کار بداند که خدا برای چنین کسانی از جلو و عقب حافظانی در کمین می گمارد تا معلوم کند آیا رسالت پروردگار خود را ابلاغ کردند یا نه و او بدان چه در نفس رسولان است نیز احاطه دارد و عدد هر چیزی را شمرده دارد.»

ص:354

رسول الهی طوری وحی الهی را دریافت می کند که در گرفتنش اشتباه رخ نمی دهد، و ذهنش آن را فراموش نمی کند، و شیطان در دل او دست نمی اندازد، در نتیجه وحی خدا دچار تغییر و تبدیل نمی گردد، و نیز در رساندن وحی به مردم نیز این مصونیت

مصونیت وحی الهی از نفوذ شیطان در مراحل آن

هست، و شیطان در این مرحله هم کاری نمی تواند بکند. جمله نام برده بر همه این مصونیت ها دلالت دارد، چون می فرماید غرض از گماردن رصد این است که بداند انبیاء رسالات پروردگار خود را رساندند، یعنی این ابلاغ در خارج محقق شود. و لازمه آن، مصونیت وحی در همه مراحل و رسیدن آن به مردم است. و اگر رسول در جهات سه گانه بالا (یعنی گرفتن و حفظ کردن و رساندن) مصونیت نداشته باشد، غرض خدای تعالی حاصل نمی شود، و این کاملاً روشن است، و چون خدای تعالی برای حاصل شدن این غرض غیر از مسئله سلوک رصد طریقه دیگری ذکر نکرده، می فهمیم که وحی آن زمان هم که به دست رسول رسیده به وسیله ملائکه حراست می شود، همان طور که

در طریق رسیدنش به رسول به وسیله آنان حراست می شد. و جمله: «اَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ،» این دلالت ها را تأیید می کند.(1)

تلاش شیاطین برای استراق سمع از گفتگوی ملائکه

«وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجا وَ... وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجیمٍ!»

(16 و 17 / حجر)

«قرار دادیم در آسمان برج هایی، و زینت کردیم آن را برای تماشاگران، و حفظش نمودیم از هر شیطانی رانده شده، لکن آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود

تلاش شیاطین برای استراق سمع ازگفتگوی ملائکه

شهاب مبین دنبالش می کند.»

ص:356

1- المیزان، ج 39، ص 225.

«استراق سمع» به معنای خبرگیری در پنهانی است، مانند کسی که در گوشه ای پنهان شده و گفتگوی محرمانه دیگران را گوش می دهد. استراق سمع از شیطان ها به طوری که از آیات سوره صافات بر می آید، عبارت از این است که در صدد برآیند از گفتگوی ملائکه خبر دار شوند.

کلمه «شهاب» به معنای شعله ای است که از آتش بیرون می آید، اجرام روشنی هم که در جو دیده می شوند از این جهت شهاب گفته اند که گویا ستاره ای که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده به سرعت می رود و پس از لحظه ای خاموش می گردد.

بنابر این ظاهر معنی آیات این می شود که: « ما در آسمان که عبارت از جهت بالای زمین است برج ها و قصرها که همان منزل های آفتاب و ماه است قرار دادیم، و آن را

یعنی آسمان را برای بینندگان به زینتی آراستیم، و آن زینت همانا نجوم و کواکب است، و نیز ما آن را یعنی آسمان را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، و از این حفظ کردیم

ص:357

که شیطان ها از آن چه که در ملکوت عالم است خبر دار نشوند: مگر آن شیطانی که برای استراق سمع نزدیک شود، تا گفتگوی ملائکه را درباره امور غیبی و حوادث آینده، و امثال آن را بشنود، که به محض نزدیک شدن شهابی مبین دنبالش می کند. (1)

حفظ اخبار غیبی و حوادث آتی از شیاطین مارد

حفظ اخبار غیبی و حوادث آتی از شیاطین مارد (447)

«وَ حِفْظا مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ!» (7/صافات)

مراد از «شَیْطان» افراد شِرّیر از جن، و مراد از «مارِد» آن فرد خبیثی است که عاری از خیر باشد.

این که فرموده: «لا یَسَّمَّعُونَ اِلَی الْمَلاَءِ الاْعْلی: شیطان های خبیث نمی توانند به آن چه در

1- المیزان، ج 23، ص 203.

ملأ اعلی می گذرد گوش دهند،» (8 / صافات) کنایه است از این که آن ها ممنوع از نزدیکی بدان جا هستند. و به همین عنایت است که عبارت نام برده صفت همه شیطان ها شده است.

کلمه «مَلاَء» به معنای اشراف از هر قوم است، آن هایی که چشم ها را پر می کنند. و ملأ اعلی همان هایی هستند که شیطان ها می خواهند به گفتگوی ایشان گوش دهند. و منظور از ملأ اعلی ملائکه مکرّمی هستند که سکنه آسمان های بالا را تشکیل می دهند.

مقصود شیطان ها از گوش دادن به ملأ اعلی این است که بر اخبار غیبی که از عالم ارضی پوشیده است اطلاع پیدا کنند، مانند حوادثی که بعدها در زمین رخ می دهد و اسرار پنهانی که آیه زیر بدان اشاره دارد.

«شیطان ها نمی توانند قرآن نازل کنند و سزاوار این کار نیستند، چون ایشان از شنیدن ممنوعند.» (209 تا 212 / شعراء) و هم چنین آیه: «ما شیطان ها آسمان را لمس کردیم و بدان نزدیک شدیم دیدیم که پر از نگهبانان قهرمان، و پر است از تیرها، با این که ما قبل از

بعثت این پیامبر همواره در آسمان ها به گوش می نشستیم، ولی الان هر کس به صدارس آسمان نزدیک شود، خواهد دید که تیرها در آن کمین کرده اند.» (8 و 9 / جن)

« دُحُورا وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ،»

«این شیطان ها مدحورند و رانده شده درگاه خدایند.» (9 / صافات)(1)

حفظ اخبار غیبی و حوادث آتی از شیاطین مارد

دفع شیاطین مطرود از سماء دنیا به وسیله شهاب ثاقب

«اِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ!» (10 / صافات)

مراد از «خَطْفَه» این است که شیطانی دزدکی خود را به صدارس ملائکه برساند، تا حرف های آنان را با گوش خود بقاپد. در جای دیگر از این عمل به استراق سمع

1- المیزان، ج 33، ص 198.

تعبیر کرده است.

معنای آیات پنج گانه سوره فوق الذکر این است که:

«ما آسمان دنیا را یعنی نزدیک ترین آسمان به شما و یا پائین ترین آسمان ها را با زینتی بیاراستیم، و آن همان ستارگان بود که در آسمان قرار دادیم، و همان آسمان را از هر شیطانی خبیث و عاری از خیر حفظ کردیم، و حتی از این که سخنان ساکنین آسمان را بشنوند منعشان نمودیم، تا از اخبار غیبی که ساکنان ملأ اعلی بین خود گفتگو می کنند اطلاع نیابند، و به همین منظور از هر طرف تیر باران می شوند، در حالی که مطرود و رانده شده هستند، و عذابی واجب دارند، که هرگز از ایشان جدا شدنی نیست.» (6 تا 10 / صافات)

پس کسی از جن نمی تواند به اخبار غیبی که در آسمان دنیا بین ملائکه ردّ و بدل می شود، اطلاع یابد مگر آن که از راه اختلاس و قاچاق چیزی از آن اخبار به دست بیاورد، که در این صورت مورد تعقیب شهاب ثاقب واقع می شود، تیر شهابی که هرگز

دفع شیاطین مطرودازسماءدنیابه وسیله شهاب ثاقب

از هدف خطا نمی رود. (1)

مفهوم شهاب در قرآن و ارتباط آن با راندن شیاطین

«اِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَهَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ!» (10 / صافات)

مفسرین برای این که استراق سمع شیاطین در آسمان را تصویر کنند، و نیز تصویر کنند که چگونه شیطان ها در این هنگام با شهاب ها تیر اندازی می شوند

توجیهاتی ذکر کرده اند، که همه بر این اساس استوار است که آسمان عبارت است از افلاکی که محیط به زمین هستند، و جماعت هایی از ملائکه در آن افلاک منزل دارند، و آن افلاک در و دیواری دارد، که هیچ چیز نمی تواند وارد آن شود، مگر چیزهائی که از خود

1- المیزان، ج 33، ص 199.

آسمان باشد، و این که در آسمان اول، جماعتی از فرشتگان هستند، که شهاب ها به دست گرفته، و در کمین شیطان ها نشسته اند که هر وقت نزدیک بیایند تا اخبار غیبی آسمان را استراق سمع کنند با آن شهاب ها بر سر ایشان بکوبند، و دورشان سازند. و این معانی همه از ظاهر آیات و اخبار به ذهن می رسد.

ولکن امروز بطلان این حرف ها به خوبی روشن شده، و عیان گشته، و در نتیجه بطلان همه آن وجوهی هم که در تفسیر شهاب ذکر کرده اند، که وجوه بسیار زیادی هم هستند، و در تفاسیر مفصل و طولانی از قبیل تفسیر کبیر فخر رازی، و روح المعانی

مفهوم شهاب درقرآن وارتباط آن باراندن شیاطین

آقای آلوسی و غیر آن دو نقل شده، باطل می شود. لاجرم باید توجیه دیگری کرد که مخالف با علوم امروزی و مشاهداتی که بشر از وضع آسمان ها دارد نبوده باشد. و آن توجیه به احتمال ما و خدا داناتر است این است که این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می شود، از باب مثال هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حسّ زده

ص:363

شده، تا آن چه خارج از حسّ است به صورت محسوسات در افهام بگنجد وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ. (43 / عنکبوت) این گونه مثل ها در کلام خدای تعالی بسیار است از قبیل عرش و کرسی و لوح و کتاب.

بنابراین اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود که افقی عالی تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان ما با اجرامی که در آن هست عالی تر و بلندتر از زمین ما هستند.

و مراد از نزدیک شدن شیطان ها به آسمان، و استراق سمع کردن، و به دنبالش هدف شهاب ها قرار گرفتن، این است که شیطان ها می خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر در بیاورند، و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می سازند. و یا مراد این است که شیطان ها خود را به حق نزدیک می کنند تا آن را با تلبیس ها و نیرنگ های خود به

صورت باطل جلوه دهند، و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق در آورند، و ملائکه رشته های ایشان را پنبه می کنند و حق صریح را هویدا می سازند، تا همه به تلبیس آن ها پی برده، حق را حق ببینند و باطل را باطل.

و همین که خدای سبحان داستان استراق سمع را و هدف شهاب قرار گرفتن آن ها را دنبال سوگند به ملائکه وحی و حافظان آن از مداخله شیطان ها ذکر کرده، تا اندازه ای

مفهوم شهاب درقرآن وارتباط آن باراندن شیاطین

گفتار ما را تأیید می کند، و در عین حال خدا داناتر است. (1)

1- المیزان، ج 33، ص 200.

رجم شیاطین با ستارگان در آسمان دنیا

«وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّمآءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوما لِلشَّیاطینِ!»

(5 / ملک)

«آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم و آن ها را وسیله رجم شیطان ها قرار دادیم...!»

اگر ستارگان را چراغ نامیده به خاطر نوری است که از آن ها تلألؤ می کند. و منظور از رجم شیطان با آن ها این است که می فرماید: ما ستارگان را که آسمان دنیا را با آن ها زینت دادیم رجم ها تیرها قرار دادیم، و با آن ها شیاطینی را که به آسمان نزدیک می شوند تا خبرهای آسمانی را استراق سمع کنند، تیر باران می کنیم، هم چنان که در جای دیگر فرمود: مگر کسی که استراق سمع کند، که تیرهای شهاب دنبالش می کند. و

ص:366

نیز فرموده: مگر شیطانی که بخواهد چیزی برباید که شهاب فروزان دنبالش می کند.(1)

رجم شیاطین با ستارگان در آسمان دنیا (457)

نفی استناد قرآن به القائات شیطانی

«وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَیْطانٍ رَجیمٍ!» (25 / تکویر)

در این آیه استناد قرآن به القائات شیطانی را نفی می کند، و با این نفی جنون هم نفی می شود، برای این که آن چه نفی شده اعم از جنون است، چون کلمه شیطان به معنای شریر است که ابلیس هم از آن شریرهاست و ذریّه او نیز مصادیقی از شریر، و اشرار جن هم مصادیقی از آن هستند. در قرآن هم شیطان رجیم تنها به ابلیس اطلاق نشده، در

مورد سایر شریرها هم اطلاق شده است، درباره ابلیس می فرماید: «فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّکَ

1- المیزان، ج 39، ص 17.

رَجیمٌ.» (34 / حجر) و درباره سایر شیطان ها و شریرها می فرماید: «وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجیمٍ.» (17/حجر)

پس معنای آیه چنین می شود: قرآن از تسویلات ابلیس و القائات جنود ابلیس، و از القائات اشرار جن نیست، که گاهی دیده می شود به بعضی دیوانگان القائاتی می کنند.(1)

مفهوم استعاذه هنگام قرائت قرآن

مفهوم استعاذه هنگام قرائت قرآن

«فَاِذا قَرَأْتَ الْقُرْانَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ!» (98 / نحل)

«اِستعاذه» طلب پناه است. معنا این است که وقتی قرآن می خوانی از خدای تعالی بخواه مادام که مشغول خواندنی، از اغوای شیطان رجیم پناهت دهد، پس استعاذه ای که

1- المیزان ،ج 40، ص 92.

در این آیه بدان امر شده حال و وظیفه قلب و نفس قرآن خوان است. او مأمور شده مادام که مشغول تلاوت است این حقیقت را یعنی استعاذه به خدا را در دل خود بیابد، نه این که به زبان بگوید: «اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرِّجیمِ!» این استعاذه زبانی و امثال آن سبب و مقدمه برای ایجاد آن حالت نفسانی است، نه این که خودش استعاذه باشد، و اگر به خود این سخن استعاذه بگوییم مجازا گفته ایم، خدای تعالی هم نفرموده هر وقت قرآن می خوانی بگو «اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرِّجیمِ،» بلکه فرموده: هر وقت قرآن می خوانی

از خدا پناه بخواه!(1)

1- المیزان، ج 24، ص 265.

عدم توانائی و شایستگی شیاطین از استماع وحی و اخبار آسمانی

«وَ ما تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیاطینُ وَ ما یَنْبَغی لَهُمْ وَ ما یَسْتَطیع-ُونَ اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُول-ُونَ!» (210 تا 212 / شعراء)

عدم شایستگی شیاطین ازاستماع وحی واخبارآسمانی

«قرآن را شیاطین نازل نکرده اند. نه حق ایشان بود و نه می توانستند نازل کنند. چه آن ها از شنیدن وحی برکنارند.»

در پاسخ از سخنان مشرکین که گفتند: محمّد صلی الله علیه و آله جنّی دارد که این کلام را برایش می آورد و نیز او شاعر است. فرمود: که قرآن از تنزیل شیطان ها نیست.

کلمه شیطان به معنای شریر است و جمع آن شیاطین می آید و در این جا مراد از آن اشرار جن هستند.

وجه این که در آیه مورد بحث فرموده: «سزاوار نیست که قرآن را نازل کنند،» این است که ایشان خلق شریری هستند و جز به شرّ و فساد، و جلوه دادن باطل در صورت حق، و

از این راه مردم را از راه خدا گمراه کردن همّی ندارند، و قرآن کریم کلام سراپا حق است و باطل بدان راه ندارد، پس طبیعت و جبلت آن ها مناسبت ندارد که قرآن را به کسی نازل کنند.

معنای این که فرمود وَ ما یَسْتَطیعُ-ونَ، این است که نمی توانند قرآن نازل کنند چون قرآن کلامی است آسمانی، که ملائکه آن را از ربّ العزّه می گیرند و به امر او، و در حفظ و حراست او نازلش می کنند.

معنای این که فرمود: «اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُول-ُونَ،» این است که شیطان ها از شنیدن اخبار آسمانی، و اطلاع از آن چه در ملأ اعلی می گذرد، معزول و دورند، برای این که با شهاب های ثاقب از نزدیکی به آسمان، و به گوش نشستن، رانده می شوند. (1)

1- المیزان، ج 30، ص 222.

عدم شایستگی شیاطین ازاستماع وحی واخبارآسمانی

فصل یازدهم :مقابله پیامبران الهی با شیطان

آیا شیطان در انبیاء تصرّف می کند؟

«فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ...قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی ایَهً... .» (39 تا 41 / آل عمران)

شیطان گرچه می تواند انبیاء علیه السلام را در ناحیه جسم، و یا در ناحیه تخریب و از بین بردن نتایج تبلیغاتشان مسّ نماید، و رواج دین و استقبال مردم را به آن از بین

برد لکن توانائی به تعرّض و مسّ نمودن انبیاء در ناحیه نفوس شریفشان را قطعا ندارد، زیرا عصمت آنان مانع چنان تصرّفی است و شیطان در ناحیه جان انبیاء نمی تواند دخالت و مداخله نماید.

ص:372

آیات: « وَ اذْکُرْ عَبْدَنا اَیُّوبَ اِذْ نادی رَبَّهُ اَنّی مَسَّنِیَ الشَّیْطانُ بِنُصْبٍ وَعَذابٍ از بنده ما ایّوب یاد کن، هنگامی که به درگاه خدا عرض کرد: پروردگارا شیطان مرا سخت رنج و عذاب رسانیده است.» (41 / ص) و «وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ اِلاّ اِذا تَمَنّی اَلْقَی الشَّیْطانُ فی اُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللّهُ ایاتِهِ پیش از تو هیچ رسول و پیامبری نفرستادیم مگر آن که چون آیاتی برای هدایت خلق تلاوت کرد شیطان در آن آیات الهی القای دسیسه نمود، آن گاه خدا آن چه شیطان القاء کرده محو و نابود می سازد و آیات خود را تحکیم و استوار می گرداند.» (52 / حج) و

آیا شیطان در انبیاء تصرّف می کند؟

«فَاِنّی نَسیتُ الْحُوتَ وَ ما اَنْسانیهُ اِلاَّ الشَّیْطانُ (یوشع گفت:) من آن جا ماهی را فراموش کردم و شیطان از یادم برد.» (63 / کهف) شاهد روشنی بر این معناست.

انبیاء به واسطه «عصمت» نباید در شناخت کلام ملک از وسوسه شیطان

ص:373

اشتباه کنند.

البته شناختن آنان کلام ملک را از وسوسه شیطان، به واسطه شناساندن خداست، نه آن که خود در آن استقلالی داشته باشند.(1)

چگونگی مشاهده و شناخت شیطان به وسیله انبیاء

«فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ...قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی ایَهً... .» (39 تا 41 / آل عمران)

انبیای الهی و کسانی که مانند آنان از مقرّبین الهی محسوب اند بعضا ممکن است ملک و شیطان را مشاهده کنند و آن ها را هم در عین مشاهده بشناسند، چنان که خدای متعال از آدم و ابراهیم و لوط علیه السلام همین معنی را حکایت فرموده است.

1- المیزان، ج 5، ص 321.

روشن است که پیامبران الهی در آن موقع احتیاج به مميّز ندارند، زیرا در عین دیدن ملک یا شیطان و شناختن آن ها راه شک و اشتباهی در حقّشان معنی ندارد. امّا در غیر صورت مشاهده ملک و شیطان مانند سایر مؤمنین احتیاج و نیاز به مميّز است که بالاخره به «وحی» منتهی می شود.(1)

چگونگی مشاهده و شناخت شیطان به وسیله انبیاء

چگونه شیطان در مقابل پیامبران اقدام می کند؟

«وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ اِلاّ اِذا تَمَنّی اَلْقَی الشَّیْطانُ فی اُمْنِیَّتِهِ!» (52 / حج)

کلمه «تَمَنّی» به معنای این است که آدمی آن چه را آرزو دارد و دوستش می دارد

1- المیزان، ج 5، ص 327.

موجود و محقق فرض کند، حال چه این که ممکن هم باشد یا نباشد، مثل این که یک مرد

فقیر آرزو می کند توانگر شود یا هر انسانی آرزو می کند دو بال داشته باشد و با آن ها پرواز کند، آن صورت خیالی که تصوّرش را می کند، و از تصوّر آن لذت می برد، آن را «اُمْنِیَّه: آرزو» می گویند.

معنای آیه این می شود که ما هیچ پیغمبر و رسولی را قبل از تو نفرستادیم مگر این که هروقت آرزوئی کرد و رسیدن به محبوبی را که با پیشرفت دینش بود، و یا جورشدن اسباب پیشرفت آن بود، و با ایمان آوردن مردم به آن بود، فرض می نمود، شیطان در امنیه او القاء می کرد، و در آرزویش دست می انداخت، به این ط ور که مردم را نسبت به دین او وسوسه می کرد، و ستم کاران را علیه او و دین او تحریک می نمود، و مفسدین را اغواء می کرد، و بدین وسیله آرزوی او را فاسد، و سعی او را بی نتیجه می ساخت ، ولی سرانجام خداوند آن دخل و تصرّفات شیطانی را نسخ و زایل نموده و آیات خودش را

ص:376

چگونه شیطان در مقابل پیامبران اقدام می کند؟ (469)

به کرسی می نشاند و کوشش پیغمبرش و یا رسولش را به نتیجه می رسانید، و حق را اظهار می نمود، و خدا دانا فرزانه است.

معنای دیگر آیه در صورتی که «تَمَنّی» را به معنی قرائت و تلاوت بگیریم چنین می شود: ما قبل از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم، مگر آن که وقتی چیزی از آیات خدای را می خواند، شیطان شبهه هائی گمراه کننده به دل های مردم می افکند و ایشان را وسوسه می کرد تا با آن آیات مجادله نموده، ایمان مؤمنین را فاسد سازد، ولی خداوند، آن چه از شبهات را که شیطان به کار می برد باطل می کرد و پیغمبرش را موفق به رد آن ها می فرمود و یا آیه ای نازل می کرد تا آن را ردّ کند. (1)

1- المیزان، ج 28، ص 273.

موارد استناد ناراحتی های طبیعی انبیاء و معصومین به شیطان

«وَ اذْكُرْ عَبْدَنا اَيُّوبَ اِذْ نادى رَبَّهُ اَنّى مَسَّنِىَ الشَّيْطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ!»

(41 / ص)

ظاهرا مراد از «مسّ شیطان به نصب و عذاب،» این است که می خواهد نصب و عذاب را به نحوی از سببیت و تأثیر به شیطان نسبت دهد، و خلاصه بگوید که شیطان در این گرفتاری های من مؤثر و دخیل بوده است.

در این جا این اشکال پیش می آید که یکی از گرفتاری های ایّوب مرض او بود، و

مورداستثناء ناراحتی های انبیاءومعصومین به شیطان

مرض علل و اسباب عادی و طبیعی دارد، چگونه آن جناب مرض خود را هم به شیطان نسبت داده؟ جواب این اشکال آن است که این دو سبب یعنی شیطان و عوامل طبیعی، دو سبب در عرض هم نیستند، تا در یک مسبب جمع نشوند، و نشود مرض را به هر دو نسبت داد، بلکه دو سبب طولی اند. این اشکال نیز پیش می آید که اگر هم چنین استنادی

ممکن باشد ولی صرف امکان دلیل بر وقوع آن نمی شود از کجا که شیطان چنین تأثیری در انسان ها داشته باشد که هر کس را خواست بیمار کند؟ در پاسخ می توان گفت نه تنها دلیلی بر اقناع آن نداریم بلکه آیه شریفه: «اِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الاَنْصابُ وَ الاَزْلمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطنِ،» (90 / مائده) دلیل بر وقوع آن است. برای این که در این آیه شراب و قمار و بت ها و ازلام را به شیطان نسبت داده و آن را عمل شیطان خوانده، و نیز از حضرت موسی علیه السلام حکایت کرده که بعد از کشتن آن مرد قبطی گفت: «هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ... این یکی از عمل های شیطان بود، که او دشمنی است گمراه کننده آشکارا.» (15 / قصص)

ممکن است احتمال دهیم که مراد از نسبت دادن نصب و عذاب را به شیطان، این باشد که شیطان با وسوسه خود مردم را فریب داد، و به مردم گفت از این مرد دوری کنید، و نزدیکش مشوید، چون اگر او پیغمبر بود این قدر بلاها از همه طرف احاطه اش

نمی کرد، و کارش بدین جا که می بینید نمی کشید، و عاقبتش بدین جا که همه زبان به شماتت و استهزاء او بگشایند نمی انجامید.

آن چه در قرآن کریم از خصایص انبیاء و معصومین شمرده شده، همانا عصمت است، که به خاطر داشتن آن از تأثیر شیطان در نفوسشان ایمن هستند، و شیطان نمی تواند در دل های آنان وسوسه کند، و امّا تأثیرش در بدن های انبیاء، و با اموال و

مواردداستثناء ناراحتی های انبیاءومعصومین به شیطان

اولاد و سایر متعلقات ایشان، به این که از این راه سر به سر انبیاء گذاشته، وسیله ناراحتی آنان را فراهم سازد، هیچ دلیلی بر امتناع آن در دست نیست، تنها دلیلی که هست همان طور که گفتیم دلالت می کند بر عصمت آنان از اضلال شیطان، و امّا غیر اضلال نه تنها دلیلی بر اقناعش نیست، بلکه دلیل بر امکان وقوع آن هست، و آن آیه شریفه: «فَاِنّی نَسیتُ الْحُوتَ وَ ما اَنْسانیهُ اِلاَّ الشَّیْطانُ اَنْ اَذْکُرَهُ،» (63 / کهف) است که راجع به داستان مسافرت موسی با هم سفرش یوشع علیه السلام می باشد، و یوشع به موسی گفت: «اگر ماهی را فراموش کردم این فراموشی کار شیطان بود، او بود که نگذاشت من

به یاد ماهی بیفتم.»

پس از این آیه بر می آید که شیطان این گونه دخل و تصرف ها را در دل های معصومین دارد، و اگر ایراد شود که لازمه جواز و امکان مداخله شیطان در دل های

انبیاء این است که در دل های پیروان انبیاء نیز دخل و تصرّف بکند در پاسخ می گوییم ممکن است شیطان چنین تصرّف هایی در دل های معصومین بکند بلکه معتقدیم که هر جا چنین تصرّف هایی بکند به اذن خدا می کند، به این معنا جلوگیرش نمی شود، چون مداخله شیطان را مطابق مصلحت می بیند، مثلاً می خواهد پایه صبر و حوصله بنده اش معین شود، و لازمه این حرف این نیست که شیطان هر جا و هر چه دلش بخواهد می کند و هر بلائی که خواست بر سر بندگان خدا بیاورد. و این خود روشن است.(1)

1- المیزان، ج 34، ص 11.

موارد عدم مصونیت انبیاء از تصرّفات شیطان

«...وَ ما اَنْسانیهُ اِلاَّ الشَّیْطانُ اَنْ اَذْکُرَهُ!» (63 / کهف)

اگر در آیه بالا فراموشی را به شیطان و تصرّفات او نسبت داده اشکالی ندارد، و با عصمت انبیاء از تصرّف شیطان منافات ندارد، زیرا انبیاء از آن چه برگشتش به نافرمانی خدا باشد (از آن جمله سهل انگاری در اطاعت خدا،) معصومند، نه مطلق ایذاء و آزار شیطان حتی آن هایی که مربوط به معصیت نیست، زیرا در نفی این گونه تصرّفات دلیلی در دست نیست، بلکه قرآن کریم این گونه تصرّفات را برای شیطان در انبیاء اثبات نموده است. آن جا که می فرماید: «ایّوب، بنده ما را به یاد آر که پروردگار خود را ندا کرد که شیطان مرا به شکنجه و عذاب مبتلا کرد.» (41 / ص) (1)

1- المیزان، ج 26، ص 223.

«...وَ ما اَنْسانيهُ اِلاَّ الشَّيْطانُ اَنْ اَذْكُرَهُ!» (63/کهف)

«ابلیس از زمان آدم تا زمان مسیح علیه السلام به سراغ انبیاء علیه السلام می آمد و با آنان به گفتگو می پرداخت و از ایشان پرسش می نمود، و با هیچ کدام به قدر حضرت یحیی مأنوس نبود. روزی یحیی بن زکریّا به وی گفت ای ابامره مرا به تو حاجتی است. گفت تو بزرگ تر از آنی که از من چیزی بخواهی و تو را ردّ کنم. مطمئن باش که هر چه بخواهی دست ردّ به سینه ات

نمی زنم. یحیی گفت دلم می خواهد دام هائی را که با آن بنی بشر را صید می کنی به من نشان دهی. گفت: با کمال افتخار اطاعت می کنم، و فردا آن ها را به نظرت می رسانم... .» (این بود قسمتی از روایات مورد نظر)

در روایات دیگری مجالس و گفتگوها و محاورات دیگری برای ابلیس نقل شده که با آدم و نوح و موسی و عیسی و رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است. روایات بسیار زیادی نیز هست که انحاء تسویلات و انواع خدعه های او را در انواع گناهان بیان می کند. همه این

روایات شاهد بر این هستند که تسویلات شیطان از قبیل تشکلاتی است که موجودات مثالی دارند، همان طور که حوادث این عالم در عالم رؤیا به شکل مناسب خود مجسم می شود. شیطان نیز در هر گناهی به شکلی در می آید که مناسب با نوع آن گناه است.

اگر در این روایات دقّت کنیم خواهیم دید خصوصیاتی هم که در روایاتی مانند

گفتگوی حضرت یحیی ذکر شده نسبت های مختلفی است که ابلیس با اشیاء داشته و مردم را به وسوسه هایی دعوت می کند که مناسب با آن است. و بنابراین می توان گفت تمامی تسویلاتی که در این دو دسته روایات از شیطان ذکر شده همه از تجسّم های مثالی است نه تجسّم مادّی. (1)

1- المیزان ج: 15 ص 89.

فصل دوازدهم :رجم و لعن شیطان

مفهوم رجم و لعن شیطان

«قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّکَ رَجیمٌ. وَ اِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی اِلی یَوْمِ الدّینِ!»

(77و78/ص)

«پروردگارت گفت: پس بیرون شو، که تو از رانده شدگانی! و بر تو است

لعنت تا روز جزا.»

کلمه «رَجْم» به معنی طرد است و «رَجیم» یعنی رجم شده و مطرود. این کلمه استعمالش در رجم با سنگ و ریگ شایع شده است. کلمه «لَعْن» به معنای طرد و دور از

رحمت است. رجم باعث شد ابلیس از میان ملائکه و از آسمان یا از مقام و منزلت الهی یا از مقام قرب که مستوای رحمت خاص الهی است رانده شود. بنابر این منطبق بر ابعاد، و دور کردن کردن از رحمت می شود که همان لعن است.

خداوند لعنت بر ابلیس را در جای دیگر به خود نسبت داد و فرمود: «وَ اِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی اِلی یَوْمِ الدّینِ و این که بر تو باد لعنت من تا روز جزا!» (78 / ص) و در هر دو آیه آن را مقیّد به «یَوْمِ الدّینِ» کرده است.

و امّا این که در این آیه مطلق لعنت را بر او قرار داده و فرموده: «عَلَیْکَ اللَّعْنَةَ»

مفهوم رجم و لعن شیطان (481)

(35/حجر) برای این بوده که لعن آن جا می رود که معصیتی باشد، و چون هیچ معصیتی از هیچ کس سر نمی زند مگر آن که دست اغواء و وسوسه شیطان در آن دخالت دارد، پس در حقیقت ریشه فسادی است که برگشت هر معصیتی به اوست. در نتیجه همه لعنت ها و وبال ها حتی همان مقداری که به خود گنهکاران متوجّه

ص:386

می شود، متوجّه او نیز می گردد.

اصولاً ابلیس که خدا عذابش را زیاد کند اوّلین کسی بود که معصیت را در بشر فتح باب کرد و خدای را در فرمانش معصیت نمود. پس به این اعتبار هم وبال و لعنت و گناه هر گناهکاری به او برمی گردد.

امّا این که خدای تعالی لعنت خود را به او اختصاص داد جهتش این است که دور کردن از رحمت، وقتی اثر خود را می بخشد که از ناحیه خدای تعالی باشد

چون کسی مالک رحمت او نیست تا بدهد یا دریغ دارد مگر به اذن او.

لعن غیر خدا نیز در حقیقت درخواست از خداست که او طرف را از رحمت خود دور فرماید. و خود دور کردن از رحمت که نتیجه دعاست کار خدا و صنع او و قایم به اوست.(1)

1- المیزان، ج 34، ص 41.

«قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّکَ رَجیمٌ وَ اِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی اِلی یَوْمِ الدّینِ!»

(77 و 78 / ص)

مفهوم رجم و لعن شیطان و امتداد زمانی آن

کلمه «رَجیمٌ» به معنای طرد شده است و کلمه «یَوْمِ الدّینِ» به معنای روز جزاست .

در این آیه فرموده: «وَ اِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی،» و در سوره حجر فرموده : «وَ اِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ،» (35 / حجر) فرقی بین دو تعبیر نیست برای این که در اوّلی فرموده: «بر تو باد لعنت من،» و در دوّمی فرموده: «بر تو باد همان لعنت!» یا این که در اوّلی فرموده: «بر تو باد لعنت من،» و در دوّمی فرموده: «بر تو باد همه لعنت ها!» معلوم است که لعنت غیر خدا چه ملک و چه انس، معنایش دوری از رحمت خداست، اگر این لعنت بدون اذن خدا باشد که هیچ اثری ندارد،و اگر به اذن خدا باشد نتیجه اش دوری ابلیس از رحمت خدا می شود، و این همان لعنت خود خدا خواهد بود.

ص:388

معنای این آیه چنین است:

«گفت: پس بیرون شو از بهشت چون که تو رانده شده ای. و بدان که لعنت من تا

قیامت شامل حال توست.» (1)

ادامه لعن شیطان تا چه زمانی است؟

«وَ اِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ اِلی یَوْمِ الدّینِ!» (35 / حجر)

این که لعنت را در آیه فوق مقید به «یَوْمِ الدّینِ» نمود برای این بود که لعنت عنوان و نشانی گناه و وبال است، که از ناحیه معصیت عاید نفس می گردد و نفس را نشان دار ادامه لعن شیطان تا چه زمانی است؟

می کند، و چون دنیا جای عمل است، نه جزاء، و آخرت محل جزاست نه عمل، پس

1- المیزان، ج 34، ص 41.

معصیت محدود به «یوم جزا» خواهد بود. دنیا جای نوشتن اعمال و ضبط آن هاست و روز قیامت جای حساب و جزاست.

امّا این که بعضی گفته اند: تقیید لعنت به روز جزا دلیل بر این است که مدت لعنت تا آن روز است و آن روز خداوند لعنت را از او بر می دارد، سخنی است که آیات عذاب همه آن را دفع می کند، چون روز قیامت روز عذاب است، و همه پاداش ها و کیفرها آن جا شروع می شود.

مؤید این معنا تعبیر آیه مورد بحث از قیامت به «یَوْمِ الدّینِ» است که اشعار دارد بر این که شیطان تا آن روز ملعون است، و آن روز مجزی به لعن است یعنی عذاب لعنت های تا آن روز را می چشد.(1)

1- المیزان، ج 23، ص 230.

ادامه لعن شیطان تا چه زمانی است؟

فصل سیزدهم :پایان مهلت شیطان

پایان مهلت شیطان و ادامه حیات جامعه صالح انسانی

«قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (37 و 38 / حجر)

ابلیس برای بار دوّم گفت: «همه آنان را اغوا می کنم!» و این خود شاهد است بر این که او می دانسته که تا آخرین فردی که از بشر زنده است و او دسترسی به

اغوایش دارد زنده می ماند پس معلوم می شود که او از جمله: «تا روز وقت معلوم!» فهمیده که مقصود آخرین روز عمر بشر، و زندگی اش در زمین، و آخرین فرصتی است که او می تواند به کار اغوای خود ادامه دهد.

ولی دلیل عقلی و نقلی قائم است بر این که بشر به سوی سعادت سیر می نماید و این نوع به زودی به کمال سعادت خود می رسد و مجتمع انسانی از گناه و شر رهائی یافته و به خیر و صلاح خالص نایل می شود، به طوری که در روی زمین جز خدا کسی پرستش نمی شود و بساط کفر و فسوق بر چیده می گردد، و عیش صافی گشته و مرض های درونی و وساوس قلبی از میان می رود.

این معنا از آیه زیر نیز به خوبی به چشم می خورد:

«فساد در زمین و دریا به خاطر اعمال مردم پدیدار گشت تا کیفر بعض آن چه به ایشان و نیز آیه مشهور:

پایان مهلت شیطان وادامه حیات جامعه صالح انسانی (489)

بچشانیم شاید برگردند.» (41 / روم)

« وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاْرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ ما در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند.» (105 / انبیاء)

ص:392

روز وقت معلوم، که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی بشر است. که ریشه فساد به کلّی کنده می شود و جز خدا کسی پرستش نمی گردد، نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه اوّل.(1)

انتهای مهلت شیطان

«قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (79 تا 81 / ص)

از ظاهر این که انتهای مهلت را روز مبعوث شدن انسان ها معین کرد، و خدای تعالی انتهای آن را تا روز وقت معلوم، مقرّر داشت، بر می آید که اجابت خواسته ابلیس با

1- المیزان، ج 23، ص 234.

خواسته اش اختلاف دارد. و عین خواسته اش اجابت نشده، پس لاجرم معلوم می شود آن روز وقت معلوم، آخرین روزی است که بشر به تسویلات ابلیس نافرمانی خدا می کند. و آن قبل از روز قیامت و بعث است.

انتهای مهلت شیطان

و ظاهرا مراد از روز، روز معمولی نیست بلکه مراد ظرف است و در نتیجه اضافه شدن کلمه «یَوْمِ» به کلمه «وقت»، اضافه تأکیدی است چون خود «یَوْمِ» هم به معنای وقت و ظرف است. (1)

1- المیزان، ج 34، ص 42.

اتمام مهلت فریب شیطان با مرگ انسان و شروع برزخ

«قالَ اَنْظِرْنیآ اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ قالَ اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ!» (14 و 15 / اعراف)

«گفت مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده.»

«گفت مهلت خواهی یافت.»

ابلیس از خدای تعالی مهلت می خواهد، و خداوند هم به وی مهلت می دهد. در جای دیگر قرآن نیز این معنی را ذکر کرده و فرموده: «گفت: پروردگارا پس تا روزی که خلایق مبعوث می شوند مهلتم ده، خدای تعالی فرمود: تو از مهلت داده شدگان شدی تا روز معین و وقت معلوم.»

از آیه فوق بر می آید که ابلیس به طور مطلق از خدا مهلت خواسته، ولکن خداوند او

اتمام مهلت فریب شیطان بامرگ انسان وشروع برزخ

را تا زمانی معین مهلت داده است.

این که در آیه اوّلی فرمود: «تو از مهلت داده شدگانی،» در حقیقت مهلت وی را به طور

اجمال ذکر کرده، و نیز از آن بر می آید که غیر از ابلیس مهلت داده شدگان دیگری نیز هستند.

و از این که ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می شود که وی در این صدد بوده که جنس بشر را هم در دنیا و هم در عالم برزخ گمراه کند، ولکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید، و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در زندگی دنیا بر بندگانش مسلّط کند، و دیگر در عالم برزخ قدرت بر اغوای آنان نداشته باشد، هرچند به مصداق آیه زیر رفاقت و هم نشینی با آنان را داشته باشد:

«و هر کس از یاد خداوند مهربان اعراض کند شیطانی را به او می گماریم تا هم نشین وی

باشد، شیاطین مردم را از راه حق جلوگیری می نماید و مردم در عین حال خیال می کنند که راه حق همین است که آنان می روند تا آن که نزد ما آید، آن وقت است که هر کدام به شیطان خود می گوید: ای کاش میان من و تو فاصله بین شرق و غرب می بود، و من با تو آشنا نمی شدم

ص:396

که تو بد قرینی هستی...!» (36 تا 38 / زخرف)

و هم چنین آیه:

«اُحْشُروُا الَّذینَ ظَلَمُوا وَ اَزْواجَهُمْ کسانی را که ستم کردند با قرین هایشان یک جا محشور کنید!» (22 / صافات) (1)

اتمام مهلت فریب شیطان بامرگ انسان وشروع برزخ

روز «وقت معلوم» و پایان مهلت شیطان چه زمانی است؟

«قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» (37 و 38 / حجر)

«پروردگارت گفت: تو از مهلت داده شدگانی، تا روز وقت معلوم.»

شیطان که از کلام خدا که فرمود: «بر تو باد لعنت تا روز جزا،» (35 / حجر) فهمیده بود که او با نوع بشر تا روز قیامت رابطه ای دارد. آن این است که فساد اعمال بشر و

1- المیزان، ج 15، ص 38.

شقاوتشان ناشی از سجده نکردن وی و مربوط به وی است، و به همین جهت درخواست کرد که «پس مرا تا روزی که مبعوث می شوند مهلت بده!» (36 / حجر) و نگفت: «مرا تا روزی که آدم می میرد و یا تا زنده است مهلت بده،» بلکه عمر آدم و ذریّه اش همگی را

(496) جن و شیطان

در نظر گرفت، و درخواست کرد تا روزی که مبعوث می شوند مهلتشان دهد.

معنای کلامش این می شود: حالا که مرا تا قیامت لعنت کردی، تا قیامت هم عمر بده، و وقتی درخواستش مستجاب شد آن چه که در دل پنهان کرده بود اظهار داشت و گفت: «هر آینه همگی آنان را اغوا می کنم.» (39 / حجر)

آیه مورد بحث «قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ!» جواب خدای تعالی به ابلیس است و در آن اجابت قسمتی از خواسته او و هم ردّ قسمت دیگر آن است. اجابت است نسبت به اصل عمر دادن، و ردّ است نسبت به قیدی که او به کلام خود زد و آن این که این مهلت تا قیامت باشد. و لذا خداوند فرمود مهلت می دهم امّا تا روزی معلوم، نه تا قیامت.

ص:398

با در نظر گرفتن سیاق دو آیه مورد بحث، بسیار روشن به نظر می رسد که یوم

روز پایان مهلت شیطان چه زمانی است؟

«وقت معلوم» غیر یوم «یُبْعَثُونَ» است و معلوم می شود خدای تعالی دریغ ورزیده از این که او را تا قیامت مهلت دهد، و تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است.

حال می پردازیم به این که «وقت معلوم» به چه معناست، و برای چه کسی معلوم است؟

در قرآن کریم موارد متعدّدی است که چیزی را موقت به وقت معلوم، و یا مقدّر به قدر معلوم می کند، مانند: «وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ نازل نمی کنیم مگر به مقدار معلوم،» و «اُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ برای آنان است رزقی معلوم.» (41 / صافات) مقصود از آن، وقت و قدر و رزقی است که نزد خدا معلوم است، و امّا این که در آیه بالا وقت نام برده برای ابلیس هم معلوم است یا نه، از لفظ آیه فهمیده نمی شود. (1)

ص:399

1- المیزان، ج 23، ص 233.

فصل چهاردهم :حشر شیطان در قیامت

اثبات حشر برای گروه جن و شیاطین و پیروان آن ها

«وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمیعا یمَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ مِنَ الاِْنْسِ... .»

(128 / انعام)

«روزی که همگی را محشور کند (و گوید) ای گروه جنیّان از آدمیان که پیرو شما بودند بسیار یافتید.»

این که در آیه فوق می فرماید: شما ای گروه جن زیاد از انسان ها آوردید، معنایش این نیست که افراد زیادی را آورده اید برای این که آورنده انسان ها در دنیا و

ص:400

مبعوث کننده آنان در قیامت خود خدای تعالی است، بلکه معنایش این است که شما ای گروه شیاطین زیاد در انسان ها اثر سوء گذاشتید و خیلی از آنان را اغوا کردید.

آیه شریفه ظهور دارد در این که مراد از جن شیاطین جنّی است که در سینه ها وسوسه می کنند. (1)

جهنّم، جایگاه ابلیس و نسل او و پیروان او

«قالَ فَالْحَقُّ وَ الْحَقَّ اَقُولُ. لاَمْلاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ اَجْمَعینَ!»

(84 و 85 / ص)

این آیه پاسخی است از خدای سبحان به ابلیس، که مشتمل است بر قضائی که خدا علیه ابلیس و پیروانش رانده، که به زودی همه را داخل آتش خواهد کرد.

1- المیزان، ج 14، ص 223.

تقدیر آیه چنین است حق، که بدان سوگند می خورم، این است که من جهنّم را از تو

جهنّم، جایگاه ابلیس و نسل او و پیامبران او

و از هر فرد از ایشان که تو را پیروی کند پُر خواهم کرد.

در جمله فوق «وَ الْحَقَّ اَقُولُ» جمله ای است معترضه و می فهماند که این قضای حتمی است. و نیز پندار ابلیس را ردّ کند که پنداشته بود «من از او بهترم،» (76 / ص) چون از این پندار بر می آید که او امر خدا را که فرموده بود برای آدم سجده کن غیر حق می پنداشته، و این جمله آن را ردّ می کند.

جمله آخر آیه متن آن قضائی است که خدا رانده، و گویا مراد از کلمه «مِنْکَ» جنس شیطان ها باشد، و در نتیجه هم شامل ابلیس می شود و هم ذریّه و قبیله او، که از اویند. و کلمه «مِنْهُمْ» دوّمی به «مَّنْ تَبِعَکَ» مربوط است و معنای آن این است که از ذریه آدم هر کس پیروی تو کند او نیز جهنّمی است.(1)

1- المیزان، ج 34، ص 42.

وضع ابلیس و غاوون در جهنّم

«فَکُبْکِبُوا فیها هُمْ وَالْغاوُنَ وَ جُنُودُ اِبْلیسَ اَجْمَعُونَ!» (94 و 95 / شعراء)

بت پرستان و بت های ایشان، یکی از سه طائفه ای هستند که آیه شریفه درباره آنان فرموده که به رو در جهنّم می افتند، طایفه دوّم آنان «غاوون» هستند. طایفه سوّم جنود ابلیسند که همان قربای شیطان باشند، که قرآن کریم درباره شان می فرماید: هیچ وقت از اهل غوایت جدا نمی شوند تا داخل دوزخشان کنند.

«کسی که از یاد رحمان شب کور شود ما برایش شیطانی بر می انگیزیم که قرین وی

وضع ابلیس و غاوون در جهنّم

باشد... امروز سودی به شما نمی دهد چون ستم کردید و امروز همه در عذاب شریکید.» (36 تا 39 / زخرف)

«در آن جا با یکدیگر مخاصمه کنند و گویند: قسم به خدا که در ضلالتی آشکار بودیم، که شما را با پروردگار جهانیان برابر می گرفتیم. و جز تبهکاران ما را گمراه نکردند.»

(96 تا 99 / شعراء)

ظاهرا گویندگان این سخن همان غاوون هستند، و منظور از اختصام به طوری که از چند جای قرآن بر می آید جدالی است که میان خود آنان و شیطان ها واقع می شود. (1)

بیزاری جستن شیطان از پیروان خود در قیامت

«ما اَنَا بِمُصْرِخِکُمْ وَ ما اَنْتُمْ بِمُصْرِخِیَّ... .» (22 / ابراهیم)

«امروز من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریاد رس من نیستید. من نمی توانم شما را نجات دهم، شما هم نمی توانید مرا نجات دهید. نه من شفاعت کار شمایم، و نه شما شفیع منید.»

«اِنّی کَفَرْتُ بِما اَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ!»

ص:404

1- المیزان، ج 30، ص 157.

«من از این که شما در دنیا مرا شریک خداوند گرفتید بیزاری می جویم.» (22 / ابراهیم) مراد از شریک گرفتن، شریک در پرستش نیست، بلکه شرک در اطاعت است.

بیزاری جستن شیطان از پیروان خود در قیامت

و این بیزاری جستن شیطان از شرک پیروان خود، مخصوص به شیطان نیست، بلکه خدای تعالی آن را از هر متبوع باطلی نسبت به تابع خود حکایت نموده، که در روز قیامت اظهار می دارند که شرک ورزیدن شما جز از ناحیه یک وهم سرابی نبوده، و ما در این بین تقصیری نداریم.

«اِنَّ الظّلِمینَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ!» (22 / ابراهیم)

آن جمله تتمّه کلام ابلیس است، که عذاب الیم را برای آنان مسجّل می کند، و می گوید چون شما از ستمگران بودید و ستم شما جز از ناحیه خودتان نبود، لذا عذاب دردناک حق شماست.

از ظاهر سیاق بر می آید که جمله: «من فریاد رس شما نیستم و شما فریادرس من

نیستید» (22 / ابراهیم) کنایه است از این که میانه من و تابعینم رابطه ای نبوده است. (1)

تخاصم انسان با شیطان قرین خود در پیشگاه خدا

«قالَ قَرینُهُ رَبَّنا ما اَطْغَیْتُهُ وَ لکِنْ کانَ فی ضَلالٍ بَعیدٍ!» (27 / ق)

معنای جمله این است که آن شیطانی که یک عمر با او بود، و گمراهش می کرد، گفت: ای پروردگار ما یعنی پروردگار من و این انسان که من قرینش بودم من او را مجبور به طغیان نکردم، لکن خودش آماده و مستعد بود که دعوت های مرا بپذیرد. هر چه به او

تخاصم انسان با شیطان قرین خود در پیشگاه خدا

پیشنهاد می کردم او به اختیار خود قبولش می کرد، پس من مسئول گناهان و طغیان او نیستم.

1- المیزان، ج 23، ص 74.

«قالَ لا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ اِلَیْکُمْ بِالْوَعیدِ!» (28 / ق)

گوینده این پاسخ خدای تعالی است، و خطابش عمومی است. گویا روی سخن با عموم مشرکین طاغی و قرینان ایشان است. خطابی است قهرا منحل به خطاب های جزئی می شود، و هر انسانی را با قرینش شامل می گردد.

معنای آیه این است که نزد من بگو مگو مکنید که هیچ سودی برایتان ندارد، چون من تهدید و وعید خود را به همه مشرکین و ستمکاران ابلاغ نمودم، و تهدیدهای نام برده از قبیل آیات زیر است، که به ابلیس فرموده: برو که هر کس از انسان ها تو را پیروی کند، جهنّم جزای تو و همه آنان خواهد بود.

«ما یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ ما اَنَا بِظَلاّمٍ لِلْعَبیدِ!» (29 / ق)

آن چه از سیاق بر می آید این است که این آیه مطلبی نو و جدید را بیان می کند، می فرماید:

در درگاه من هیچ سخن دو تا نمی شود، و منظور از قول، مطلق قضاهای حتمی است، که خدا رانده و خدای تعالی چنین قضاء رانده که هر کس باحال کفر بمیرد داخل جهنّم شود، قهرا و به حسب مورد با آن وعیدی که خدا ابلیس و پیروانش را تهدید به آن کرده منطبق می شود. چنان که از ظاهر آیه سوره تحریم نیز همین معنا استفاده می شود چون می فرماید:

«ای کسانی که کفر ورزیدید، امروز دیگر عذر نیاورید، برای این که ما که به شما کاری نکردیم، و این عذاب که می بینید برگشت اعمال خود شماست... !» (7 / تحریم)

تخاصم انسان با شیطان قرین خود در پیشگاه خدا

«وَ ما اَنَا بِظَلّامٍ لِلْعَبیدِ: من نسبت به بندگان خود ستمکار نیستم!» (29 / ق) (1)

ص:408

1- المیزان، ج 36، ص 242.

حشر پیروان شیاطین با قرین های شیطانی خود

«فَوَ رَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّیاطینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیّا!»

(68 /مریم)

معنای آیه این است که به پروردگارت سوگند، که همه را روز قیامت با اولیای شان و قرین های شیطانی شان جمع می کنیم، آن گاه پیرامون جهنّم برای چشیدن عذاب

جمعشان می کنیم، در حالی که همه از در ذلّت به زانو در آمده باشند، یا در حالی که همه دسته دسته انبوه گشته باشند. مراد از این که فرمود: «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّیاطینَ،» این است که در بیرون قبر ایشان را با اولیای شان که شیطان هایند جمع می کنیم، چون به خاطر ایمان نداشتن از غاویان شدند: «به زودی غی را که از خودشان است ملاقات می کنند.» (59 / مریم)

و در جای دیگر بیان کرده که شیطان ها اولیای غاویانند.

ص:409

و یا ممکن است مراد قرین های ایشان باشد، یعنی ایشان را با قرین هایشان محشور می کنیم، هم چنان که فرمود: «وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطانا فَهُوَ لَهُ قَرینٌ... .» (36 / زخرف)(1)

1 المیزان، ج 27، ص 134.

حشر پیروان شیاطین با قرین های شیطانی خود (511)

مواجهه شیطان با ظالمین در قیامت

«وَ قالَ الشَّیْطانُ لَمّا قُضِیَ الاْمْرُ اِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُکُمْ فَاَخْلَفْتُکُمْ وَ ما کانَ لی عَلَیْکُمْ مِنْ سُلْطانٍ اِلاّ... !» (22 / ابراهیم)

«و همین که کار خاتمه پذیرد شیطان گوید: خدا به شما وعده درست داد، و من نیز به شما وعده دادم و با شما تخلّف کردم، مرا بر شما تسلّطی نبود جز این که دعوتتان کردم و اجابتم

1- المیزان، ج 27، ص 134.

کردید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید... !»

آیه فوق حکایت کلام شیطان است که در روز قیامت به ظالمین می گوید و کلام جامعی است از او، زیرا در این عبارت کوتاه موقعیتی را که با مردم داشت بیان کرده، و رابطه خود و ایشان را در برابر اهل جمع، و خیلی پوست کنده و روشن بیان می کند.

خدای تعالی هم وعده داده بود که به زودی ایشان را به اختلافاتی که می کردند خبر می دهد، و این که به زودی در روز قیامت حق هر چیزی از قبیل همان هایی که در دنیا حق را می پوشاندند ظاهر می گرداند لذا ملائکه از شرک ایشان بیزاری می جویند، و شیطان های انسی و جنّی هم ایشان را طرد می کنند، و بت ها و خدایان دروغین هم نسبت به شرک و کفر ایشان بیزاری و کفر می ورزند. پیشوایان ضلالت هم جوابشان را نمی دهند. خود مجرمین هم به گمراهی خود اعتراف می کنند. این معانی همه در آیات بسیاری از قرآن کریم آمده است.

ص:411

مواجهه شیطان با ظالمین در قیامت

گوینده این جمله: «خداوند به شما وعده داد وعده حق،» همان ابلیس است، و مقصودش از این حرف این است که ملامت گناهکاران و مشرکین را از خود دور سازد. معنایش این است که خداوند به شما وعده ای داد که اینک وقوع آن و مشاهد بودن حساب و جنّت و نار را می بینید. امروز آن وعده را محقّق ساخت. و من هم به شما و عده ای دادم ولی به آن وفا نکردم، چون خلاف آن چه را که وعده داده بودم محقّق شد.

وعده ای که داده شد منحصر در اجر اخروی نیست، بلکه وعده، هم دنیوی است، و هم اخروی، هم به افراد مشرک ؛ چون زندگی دنیا و آخرت مطابق با همند، و در حقیقت زندگی دنیا الگوی زندگی آخرت است. و خدای تعالی اهل ایمان را به زندگی طیب و عیش سعید وعده داده، و اهل شرک را که از یاد او اعراض می کنند به زندگی تنگ، و توأم با اندوه و عذاب درونی در دنیا وعده داده، و آن گاه هر دو فریق به یک زندگی دیگری که

در آن حساب و کتاب و جنّت و نار است وعده داده است ؛ این وعده ای است که خدای تعالی به بشر داده است.

ص:412

فهرست مطالب

ص:413

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:414

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:416

فهرست مطالب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:418

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:419

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:423

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:424

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:431

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:433

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109